

جایگاه مهمان و مهمان‌نوازی در فرهنگ مردم ایران

مصطفی خلعتبری لیماکی

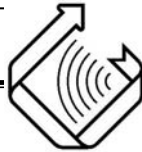
فرهنگ مردم

دفتر پژوهش‌های رادیو

۱۳۸۸

تهران

سرشناسه	خلعت‌بری لیماکی، مصطفی، ۱۳۵۰-
عنوان و پدیدآور	جایگاه مهمان و مهمان‌نوازی در فرهنگ مردم ایران/ مصطفی خلعت‌بری لیماکی.
مشخصات نشر	تهران: طرح آینده، ۱۳۸۷.
مشخصات ظاهری	ب، ۱۰۲ص.
شابک	۱۲۰۰۰ ریال: 9-68-8828-964-978
وضعیت فهرست نویسی	فیپا
موضوع	آداب معاشرت اسلامی.
موضوع	اخلاق اسلامی.
رده‌بندی کنگره	۱۳۸۷ ج ۸/خ/۲۵۴ BP
رده‌بندی دیویی	۲۹۷/۶۵۱:
شماره کتابشناسی ملی	۱۵۳۸۶۱۷:



نویسنده: مصطفی خلعت‌بری لیماکی

ویراستار: مراد مهدی‌نیا

حروف‌نگار: محبوبه یوسفی مقدم

طرح روی جلد: مهدی بخشایشی

ناشر: طرح آینده

نوبت چاپ: اول

شماره پژوهش: ۵۲۹

تاریخ انتشار: ۱۳۸۸

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

بها: ۱۲۰۰۰ ریال

مرکز پخش: فروشگاه‌های سروش

تهران، خیابان ولیعصر، خیابان جام‌جم، صداوسیما جمهوری اسلامی ایران، ساختمان

شهدای رادیو، و، تلف: ۲۲۱۶۷۷۰۸ ن: ۲۲۶۵۲۴۸۶ نم: ایر: ۲۲۶۵۲۴۸۶

هر گونه استفاده کلی منوط به اجازه کتبی از دفتر پژوهش‌های رادیو می‌باشد.

فهرست مطالب

مقدمه.....	الف
فصل اول: جایگاه مهمان در گزیده ادب فارسی.....	۱
فصل دوم: مهمان و مهمانداری در دین مبین اسلام.....	۷
فصل سوم: آداب و آیین‌های مهمان و مهمان‌نوازی در فرهنگ عامه.....	۲۷
فصل چهارم: جایگاه مهمان در ادب عامه (ترانه‌ها، اشعار، قصه‌ها و غیره).....	۵۳
فصل پنجم: بازتاب مهمان‌نوازی ایرانیان در سفرنامه‌های سیاحان اروپایی ..	۹۵
منابع و مأخذ.....	۹۹

الفبای صوتی یا آوایی کتاب

ق + غ = q	آ = a
ک = k	آ کشیده = ā
گ = g	آ کوتاه = â
ل = l	ب = b
م = m	پ = p
ن = n	ت + ط = t
و = v	س + ث + ص = s
ح + ه = h	ج = j
ی = y	چ = č
أ = o	خ = x
و = u	د = d
او کشیده = ü	ر = r
ا کوتاه = e	ز + ذ + ض + ظ = z
ای (ئی) = i	ژ = ž
ئی کشیده = î	ش = š
	ف = f

مقدمه

یکی از آداب و رسوم اجتماعی، میهمان‌نوازی و میهمانداری است که لازمه زندگی جمعی انسان است. آداب و چگونگی پذیرایی از مهمان در جوامع متعدد، مختلف است و در هر جامعه‌ای به نوعی، از مهمان‌پذیرایی می‌کنند. ایرانیان که از دیرباز به میهمان‌نوازی معروف بودند، میهمانداری و میهمان‌نوازی را یکی از صفات برجسته هر فرد، خانواده، روستا و یا شهر می‌دانند. وقتی کسی می‌خواهد از خوبی‌های شخصی یاد کند، می‌گوید: آدم میهمان‌نوازی است و یا می‌گویند: مردم فلان شهر، آدم‌های میهماندوستی هستند و از مهمان، خوب پذیرایی می‌کنند.

میهمان‌نوازی از سجایای برجسته اخلاقی است و ملت‌هایی که بهره بیشتری از این سجیه اخلاقی دارند، به آن مباحثات و افتخار می‌کنند. در فرهنگ مردم ایران آداب و آیین‌های خاصی راجع به مهمان و میهمانداری وجود دارد. از آنجا که در دین مبین اسلام تأکید بسیاری به میهمان‌نوازی شده است و روایات و احادیث فراوانی از حضرت رسول (ص) و ائمه راجع به مهمان و میهمان‌نوازی در دست است، لذا ایرانیان توجه ویژه‌ای به این مقوله دارند. از طرفی دیگر آنچه در یک جامعه بشری از ارزش و اهمیت والایی برخوردار است، اندیشه‌ای است که ریشه در اعتقادات، سنت‌ها و باورهای مردم دارد و در بین سایر جوامع زبانزد عام و خاص است. آنچه موضوع بحث و مشترک بین تمامی جوامع است، میهمانداری است، که از زمان‌های بسیار دور و در میان تمام ملل و اقوام مختلف وجود داشته است و همه

انسان‌ها با هر خصوصیت و تیره و نژادی، در هر منطقه دنیا که زندگی می‌کنند، این خصیصه را در جان و دلشان ثبت کرده و این کار پسندیده را ارج می‌نهند و به آن عمل می‌کنند. این خصلت بسیار خوب و نیک، با ظهور دین مقدس اسلام در بین جوامع و پذیرش آن از طرف مردم برای همیشه ثبت و جاودانی شد و دین مبین اسلام، این خصلت نیک را تأیید و بر آن تأکید کرد. خداوند تبارک و تعالی برای مهمان و میزبان ارزش زیادی قائل شده و برای آنها پاداش‌های بسیار زیادی در نظر گرفته است؛ هم برای مهمان که به خانه برادر دینی‌اش می‌رود و با او دیدار کرده و در خانه او غذا می‌خورد و هم برای میزبان که از او پذیرایی می‌کند و غذا و امکانات رفاهی را در اختیار او قرار می‌دهد.

در روایات آمده که اگر انسان بعد از انجام واجبات و ترک محرمات، جز مهمانداری عمل نیک دیگری را انجام نداده باشد، خداوند به واسطه همین عمل، او را به بهشت می‌برد. در این کتاب با عنایت به مطالب فوق و عجز شدن این سنت حسنه (مهمان‌نوازی) با آیین ناب و سرنوشت‌ساز اسلام، به بحث و بررسی درباره آیین‌های مهمانداری نزد ایرانیان پرداخته و در خلال آن به جایگاه مهمان و مهمان‌نوازی ایرانیان در فرهنگ عامه به ویژه در ادبیات شفاهی همچون: ضرب‌المثل‌ها، تمثیل‌ها، لطیفه‌ها، حکایت‌ها، قصه‌ها و غیره می‌پردازیم. همچنین در این پژوهش به مسائلی از قبیل فضیلت مهمانداری و ثمرات آن، وظایف مهمان و میزبان و آداب مهمانی از منظر فرهنگ عامه پرداخته و با بیان احادیث جذاب و نورانی و ذکر حکایات، قصه‌ها و لطیفه‌های شیرین، مسائلی از قبیل فضیلت مهمانداری و ثمرات آن و همچنین وظایف مهمان و میزبان و آداب مهمانی را بررسی خواهیم کرد.

جایگاه مهمان در گزیده ادب فارسی

واژه مهمان یا میهمان^۱ هر دو در لغت‌نامه دهخدا آمده است. در مجلد ۱۴ صفحه ۲۱۹۱۴ این لغت‌نامه درباره مهمان چنین آمده است: «مهمان کسی است که بر دیگری وارد شود و از او با اطعام و دیگر وسایل پذیرایی کنند. عافی. مقابل میزبان. کسی که او را به خانه خود خوانند و اکرام کنند.»

مهمان:

به سـرای سپنج مهمان را
دل نهادن همیشگی نه رواست (رودکی)

مرد دینی رفتت و آوردش کنند
چون همی مهمان در من خواست کند (رودکی)

کز اندیشه بد مکن یاد هیچ
دلت شاد کن کار مهمان بسیج (فردوسی)

۱. در تمامی ترکیب‌های این واژه هم «میهمان» و هم «مهمان» کاربرد دارد.

خرامی نیرزد مهمان تو

چنین بود تا بود پیمان تو (فردوسی)

سزا دید رفتن سوی خوان او

شد از مژده دلشاد مهمان او (فردوسی)

اندر این خانه بوده‌ام مهمان

کرده‌ام شاد از او دل پشیمان (عنصری)

نه هرگز خورش‌هاش برد ز هم

نه مهمانش را گرده انبوه کم (اسدی)

چو آمد بر میهن و مان خویش

ببردش به صد لابه مهمان خویش (اسدی)

سوی دین هدیه خدایش دان

آنکه ناخوانده آیدت مهمان (سنایی)

خانه در بسته دار بر اغیار

تا در او این غریب مهمان است (خاقانی)

دوش از برم برفتی و بر خوان نیامدی

امشب بگو کجایی و مهمان کیستی (خاقانی)

روا مدار که خونشان بریزی از پی آنک

که خون مهمان هرگز نریختند اکرام (فاریابی)

به صاحب ردّی و قبولی

نباید کرد مهمان را فضولی (نظامی)

کلاه گوشه دهقان به آفتاب رسید

که سایه برش افکند چون تو مهمانی (سعدی)

امشب آن مه به وصال که فرو می‌آید

گر به مهمان من آمد چه نکو می‌آید (خجندی)

از بن دندان به دندان مزد تو
جان دهم جای دگر مهمان مشو(خاقانی)

که مهمان کندهان نیارد نوید
به نیکی مدارید از وی امید(فردوسی)

مهمان زله غم بر نگیرد
غم هر کس کس دیگر نگیرد(دهلوی)

مرگ هدیه است نزد داننده
هدیه خدا دان میهمان ناخوانده(سنایی)

خرج که از کیسه مهمان بود
حاتم طایی شدن آسان بود

بی طلب ز نهار بر خوان کسی مهمان مشو
گوهر بی قیمتی ریگ ته دندان مشو(صائب)

مهمان پرست:

بدو گفت چیزی ز بهر نشست
فرا آور ای مرد مهمان پرست(فردوسی)

به رزم اندرون ژنده پیل است مست
به بزم اندرون گرد و مهمان پرست(فردوسی)

چونان خورده شد مرد مهمان پرست
پیامد گرفت آبدستان بدست(فردوسی)

مهمان خانه: خانه‌ای که برای فرود آمدن مهمان اختصاص داده باشند. قسمتی
در ساختمان خانه (اتاق یا سالن) که اختصاص به مهمان دهند.

مهماندار: کسی که در سرای خود مهمان دارد. آن که خدمت مسافران را در
هوایما برعهده دارد.

مهماندارباشی: رئیس مهمانداران. عنوان و منصبی در روزگار صفویه.

مهماندوست: دوستدار مهمان

مهمانسرا: سرای خاص مهمان

دیده‌ام خلوت سرای دوست در مهمانسراش

تن طفیل و شاهد دل میهمان آورده‌ام (خاقانی)

ز درویش خالی نبودی درش

مسافر به مهمانسرا اندرش (سعدی، بوستان)

اهل مهمان‌سرای عالم را

لطف عام تو میزبان باشد (وحشی بافقی)

سزد آنکه ماند پس از وی به جای

یل و برکه و خوان و مهمانسرای (سعدی، بوستان)

مهمانکده: مهمانسرا

روز از سر ره رحیل کرده

مهمانکده‌ها سبیل کرده (خاقانی)

مهمان‌نواز: آنکه به خدمت و تیمار مهمان قیام و اهتمام دارد.

پرستش نمودند با صد نیاز

زهی میزبانان مهمان‌نواز (نظامی)

مهمان‌نوازی: عمل مهمان‌نواز، تیمارداری و تعهد و اهتمام کردن در کار مهمان

مهمانی: سور، ضیافت

سپه را سوی زابلستان کشید

به مهمانی پور دستان کشید (فردوسی)

برگ مهمانی تو ساختم‌ام

گرچه بس ساخته‌ی مختصر است (خاقانی)

میهمان: مهمان، ضیف، مقابل میزبان

کسی را بدین دشت پیکار نیست

همان میهمان نزد کس خوار نیست (فردوسی)

خورشِ نه بر میهمان گونه‌گون

مگوش از این کم خور و زین فزون (اسدی)

بخور زود از او میهمان وار سیر

که مهمان^۱ نماند به یک جای دیر (اسدی)

در آب چشمه‌سار آن شکر ناب

ز بهر میهمان می‌ساخت جلاب (نظامی)

ور رسیدی میهمان روزی ترا

هم بیاسودی اگر بودیت جا (مولوی)

مهمان‌بازی: نوعی بازی کودکانه که در آن کودکان به تقلید از بزرگسالان صاحبخانه و مهمان می‌شوند و به خانه هم می‌روند. «بچه‌ها در آن اتاق مشغول مهمان‌بازی هستند، برای همین است که سر و صدا نمی‌کنند.»

مهمان‌بازی در آوردن: تشریفات بسیار برای مهمان قائل شدن و تعارف بیش از حد کردن به او. «این قدر مهمان‌بازی درنیار ما که غریبه نیستیم.» (حسن انوری، فرهنگ بزرگ سخن، ج ۷، تهران: سخن، ۱۳۸۱، ص ۷۵۳۱)

۱. در این بیت نیز اسدی طوسی واژه «میهمان» و «مهمان»، هر دو را آورده است.

مهمان و مهمانداری در دین مبین اسلام

مهمانداری و مهمان‌نوازی یکی از صفات برجسته هر فرد، قوم یا ملتی است. مهمان‌نوازی از سجایای برجسته اخلاقی نیز می‌باشد و ملت‌هایی که بهره بیشتری از این سجه اخلاقی دارند، به آن مباحات و افتخار می‌کنند. یکی از صفات برجسته بت‌پرستان زمان جاهلیت که اسلام نیز آن را تأیید کرده و زبانزد خاص و عام بوده و هست، مهماندوستی و مهمانداری آنها بوده است، حتی بعضی از طوایف عرب شب‌ها آتش در صحرا روشن می‌کردند تا اگر غریبه‌ای وارد منطقه‌شان شد، آتش را ببیند و به مهمانی آنها برود. اعراب به افرادی که زیاد برای آنها مهمان می‌آمد صفاتی را نسبت می‌دادند. مثلاً می‌گفتند: «فلانی کثیر الرّماد است»، یعنی خاکستر خانه‌اش زیاد است. کنایه از این که چون مهمانش زیاد است، پخت و پز بسیار دارد و در نتیجه خاکستر خانه‌اش زیاد است. یا می‌گفتند: فلانی حیاط خانه‌اش در ندارد، کنایه از این که چون مهمان زیاد به خانه‌اش رفت و آمد می‌کند، گویا برای رفاه حال مهمانان، برای خانه‌اش در نگذاشته است. یا می‌گفتند: سگ‌های خانه فلانی زیادند، کنایه از این که، چون پخت و پز زیاد دارد، سگ‌ها برای چرب کردن دندان به آنجا می‌آیند. این قبیل اوصاف هنوز در بین آنها مرسوم است.

افراد غریبه‌ای که از کشورهای دیگر به مملکت ما سفر کرده و اینجا را با ممالک خود مقایسه می‌کنند، یکی از صفات برجسته مردم کشور ما را مهمان‌نوازی می‌دانند. در هیچ جای کشور ما نمی‌توان شهر، روستا و حتی خانواده‌ای را پیدا کرد که از مهمان بدش بیاید. صائب تبریزی در این باره چه زیبا سروده است:

خانه‌ای از خانه آینه دارم پاک‌تر

هرچه هرکس آورد، با خویش مهمانش کنم
 خداوند تبارک و تعالی در حدیث قدسی می‌فرماید: ای فرزند آدم! مالی که در دست تو است، مال من است و تو هم بنده من هستی و مهمانی که برای تو می‌رسد، فرستاده من است. اگر مال مرا از فرستاده‌ام منع کنی، به بهشت من امید نداشته باش و نخواه تو را به بهشت ببرم. (سیداحمد کتابچی، بی‌تا، حاشیه ۳۵)

خانه من چون کمان پاک است از اسباب عیش

پر درآرد میهمان چون تیر در کاشانه‌ام (صائب تبریزی)
 متأسفانه در عصر ما که عصر مادپرگی است، این سنت انسانی چنان محدود شده که در بعضی از جوامع غربی تقریباً برچیده شده است. یکی از صفات بسیار پسندیده - که اگر در هر فرد وجود داشته باشد، فضیلتی بزرگ محسوب می‌شود - مهمانداری و مهماندوستی است. تمامی پیامبران به این صفت زیبا و پسندیده آراسته بودند. ما هیچ پیامبری را سراغ نداریم که از مهمان روگردان بوده باشد. بعضی از پیامبران اگر شب در منزل مهمان نداشتند، لب به غذا نمی‌زدند و گرسنه می‌خوابیدند. در اسلام به تمامی مؤمنان توصیه شده که در حد توان، دیگران را به مهمانی دعوت کنند و اگر کسی آنها را به مهمانی دعوت کرد، بپذیرند، هرچند مسافت دور باشد و مشقت داشته باشد. پیامبر گرامی اسلام (ص) می‌فرماید: به حاضران و غائبان

امتم وصیت می‌کنم: دعوت برادر مسلمان خود را اجابت کنند، حتی اگر مسافت آن پنج میل باشد، چون این عمل جزء ایمان شماس (ابوجعفر، ج ۲، ۱۴۱۳ق، ص ۱۸۰). حضرت امام جعفر صادق (ع) می‌فرماید: یکی از حقوق مؤمن بر برادر مؤمنش این است که دعوت او را اجابت کند. (همان، ج ۲، ص ۱۷۹)

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) می‌فرماید: اگر شخصی برادر دینی‌اش را به غذایی دعوت کند و او نپذیرد، در حق او ظلم کرده است (الحمیری، ۱۴۱۳ق، ص ۱۶۰). وقتی کسی رسول گرامی اسلام را به مهمانی دعوت می‌کرد، می‌پذیرفت و به مهمانی می‌رفت، حتی اگر میزبان او غیرمسلمان بود، و از این راه مردم را ارشاد می‌کرد و به دین اسلام دعوت می‌فرمود.

پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) فرمود: اگر مؤمنی مرا به [خوردن] شانه گوسفندی دعوت کند، دعوت او را اجابت می‌کنم، چون این عمل جزو ایمان است (ابوجعفر، ج ۲، ص ۱۸۰). امام جعفر صادق (ع) می‌فرماید: از جمله چیزهایی که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به فاطمه زهرا (س)، تعلیم داد، این بود: کسی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد، باید مهمانش را اکرام کند. (عاملی، ج ۱۶، ب ۴۰، ص ۴۶۰)

ثواب مهمان‌داری نزد خدا

امام جعفر صادق (ع) می‌فرماید: هرکس مسلمانان را سیر گرداند، جز پروردگار عالم هیچ یک از مردمان و فرشتگان مقرب و پیامبران نداند اجر و پاداش او در قیامت چقدر خواهد بود. سپس فرمود: از جمله چیزهایی که سبب آمرزش خواهد شد، سیرکردن مسلمان گرسنه است. (همان، ص ۳۰۵) یکی از وصیت‌های پیامبر گرامی اسلام (ص) به حضرت علی (ع) این بود: تو را وصیت می‌کنم به خوب همسایه‌داری و اکرام کردن مهمان و پذیرایی از آنها. (مجلسی، ج ۷۴، ۱۴۰۵ق، ص ۴۱۱)

مذمت خانه‌ای که مهمان در آن وارد نشود

اسلام خانه‌ای را که مهمان داخل آن نمی‌شود و همچنین کسی را که مهمان‌داری نمی‌کند و از مهمان فراری است، مذمت کرده است. یکی از فرق‌های اساسی انسان با موجودات دیگر این است که او ممنوعان خویش را در غذا، مسکن و اموال خود شریک می‌کند، ولی موجودات دیگر مثل حیوانات، ممنوعان خود را فراری می‌دهند. رسول گرامی اسلام (ص) می‌فرماید: هر خانه‌ای که مهمان در آن وارد نمی‌شود، ملائکه نیز داخل آن نمی‌شوند. (شعیری، ۱۴۱۴ق، ص ۳۷۸)

گویند: روزی حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) ناراحت و غمگین بود. از او علت ناراحتی‌اش را سؤال کردند. حضرت فرمود: هفت روز است مهمان وارد خانه من نشده است! (بحارالانوار، ج ۴۱، ۱۴۰۵ق، ص ۲۸، ح ۱).

رزق ما با پای مهمان می‌رسد میزبان ما است هرکس می‌شود مهمان ما
(صائب تبریزی)

اسلام شخصیت تازه‌وارد و مهمان را حفظ کرده و صریحاً می‌گوید: وی سربار خانواده نیست، بلکه وی با روزی خود آمده و رحمتی است که فرستاده شده است. همه مؤمنان باید خود را در معرض این رحمت الهی قرار دهند، تا موجب خشنودی خداوند عزیز گردند.

هرکه را بینی به گیتی، روزی خود می‌خورد

گر زخوان توست نانش یا زخوان خویشان (ابن یمین)

رسول گرامی اسلام (ص) می‌فرماید: مهمان راهنمای بهشت است (نوری، ج ۱۶، ۱۴۰۷ق، ص ۱۵۷). امام جعفر صادق (ع) می‌فرماید: هرکس سه تن از مردم خداشناس را غذا دهد، خداوند تبارک و تعالی او را از سه بهشت که عبارتند از: فردوس اعلی، جنت عدن و طوبی، غذا می‌دهد (صدوق، ۱۴۰۲، ص ۳۰۵). آن حضرت در روایت شریفه دیگری می‌فرماید:

هرکس گرسنه‌ای را سیر گرداند، خداوند برای او نهری در بهشت جاری می‌سازد. (همان، ص ۴۰۸) +

دین مقدس اسلام برای افراد مهمان‌نواز - هر عقیده و مسلکی که داشته‌باشند - اهمیت زیادی قایل است و به آنها احترام ویژه‌ای می‌گذارد. هرچند که اهمیت و احترام گذاردن برای منحرفان و کفار، فقط در دنیا است و در آخرت هیچ بهره‌ای ندارند و تنها ثمرات دنیوی مهمان‌داری شامل حال آنها می‌شود، اما همین مقدار که امتیازات زیادی شامل حال آنها می‌شود و نسبت به دیگران برتری دارند، اهمیت مهمان‌نوازی را می‌رساند.

امام جعفر صادق (ع) می‌فرماید: روزی عده‌ای از اسیران را خدمت رسول اکرم (ص) آوردند تا آنها را به خاطر جنایات و خیانت‌هایی که کرده بودند، به قتل برسانند. مردی از آنها را پیش آوردند تا حکم اعدامش را اجرا کنند. در این هنگام جبرئیل از طرف خداوند بر پیامبر اسلام نازل شد و عرض کرد: اعدام این شخص را به تأخیر اندازید! پیامبر اکرم (ص) وی را برگرداند و پس از اجرای حکم اعدام درباره سایر رفقاییش وی را طلبید و با او صحبت کرد. در این هنگام باز جبرئیل (ع) نازل شد و عرض کرد: خداوند می‌فرماید: این مرد دیگران را اطعام می‌کرد و مهمان‌نواز بود و در ناملایمات صبر می‌کرد، وی را عفو نما. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) او را به برکت این فضیلت بزرگ و ارزشمند آزاد فرمود. آن مرد وقتی علت آزادی خود را فهمید، تعجب کرد و اسلام آورد و سپس گفت: قسم به پروردگاری که تو را به نبوت برگزیده است، هیچ‌گاه کسی را از مال خویش محروم نگردانیدم. (کلینی، ج ۱، ۳۸۸ق، ص ۱۷۶)

حضرت امام جعفر صادق (ع) می‌فرماید: اگر مؤمنی را اطعام کنم، نزد من بهتر است از این که به دیدارش بروم، و اگر به دیدارش بروم، نزد من بهتر و محبوب‌تر است از این که ده بنده را آزاد کنم. (همان، ص ۲۹۱، ح ۱۸)

دین اسلام سفارش مؤکد به مهمان‌داری و مهمان‌نوازی کرده و وظایفی را معین نموده که ائمه اطهار (ع) این وظایف را بیان کرده‌اند.

اما وظایفی وجود دارد که مخصوص میزبان و مهماندار است:

به کار نگرفتن مهمان

متأسفانه یکی از عادات بد عده‌ای از مردم این است که وقتی برای آنها مهمان می‌رسد، از فرصت استفاده کرده و او را به کار می‌گیرند و تا جایی که ممکن باشد، از او کار می‌کشند، در حالی که این عادت کاملاً مخالف دستور و شئون اخلاقی ائمه اطهار(ع) و علمای دین است. روزی برای حضرت امام رضا(ع) مهمان رسید. حضرت نزد او نشست و بعد از شام تا نیمه شب با او صحبت کرد و صحبت‌های او را شنید. در این هنگام چراغی که در آنجا روشن بود، خراب شد و نزدیک بود خاموش شود. مهمان دستش را دراز کرد تا آن را درست کند. امام رضا(ع) او را نهی کرد و نگذاشت مهمان این کار را بکند و خود چراغ را درست کرد و فرمود: ما قومی نیستیم که مهمانمان را به کار گیریم و از او کار بکشیم. به همین خاطر نگذاشتم تو چراغ را درست کنی. (عاملی، ج ۱۶، ۱۴۰۲ق، ص ۴۵۷، ح ۳)

غذا خوردن با مهمان

یکی از وظایف اخلاقی میزبان این است که همراه مهمانانش غذا بخورد و از غذا دست نکشد تا همه مهمان‌ها سیر شوند و کنار بکشند، زیرا ممکن است بعضی از مهمان‌ها خجالتی باشند و در صورت غذا نخوردن صاحبخانه، آنان هم غذا نخورند و یا هنوز سیر نشده، دست از غذا خوردن بکشند. علت دیگر این است که مهمان فکر بدی درباره غذا نکند. چون اگر صاحبخانه غذا نخورد، ممکن است مهمان فکر کند غذا دارای اشکالی بوده یا عیب و ایرادی داشته که میزبان همراه مهمان غذا نخورده است. امام صادق(ع) می‌فرماید: وقتی مهمانی برای رسول‌خدا (صلی الله علیه وآله) می‌رسید، همراه او غذا میل می‌کرد و دست از غذا نمی‌کشید تا مهمان سیر می‌شد و سپس کنار می‌کشید. (همان، ص ۴۳۲، ح ۴)

از نظر اسلام غذا خوردن با مهمان علاوه بر این که موجب نزدیکی دل‌های مؤمنان می‌شود و سوءظن‌ها را از بین می‌برد، رضایت و دوستی خدا

و رسول او را به همراه دارد و این پاداشی بسیار بزرگ است. علت تأکید ائمه اطهار(ع) به غذاخوردن با مهمان این است که بعضی از مهمان‌ها خجالتی هستند و به همین خاطر غذا نمی‌خورند مگر این که ابتدا میزبان شروع به خوردن کند، و اگر او زود دست از غذاخوردن بکشد، آنها نیز دست از غذاخوردن می‌کشند، هرچند سیر نشده باشند. امام جعفر صادق(ع) می‌فرماید: رسول خدا وقتی با عده‌ای غذا میل می‌کرد، اولین کسی بود که شروع به خوردن می‌کرد و آخرین کسی بود که دست از غذاخوردن می‌کشید (همان، ص ۶۰، ح ۱). شایان ذکر است غذاخوردن مهمان با میزبان عمومیت ندارد، یعنی این که در هر زمان و جایی عادات و رسومات مختلف دارد. ممکن است در زمانی برای مراعات حال مهمان غذاخوردن با او بهتر باشد، اما در زمان و یا جایی با مهمان، غذا نخوردن. لذا در مورد اول باید با مهمان غذا خورد و در مورد دوم خوب است او را تنها گذاشت، تا غذایش را میل کند. هر طور که مهمان راحت باشد و در سختی قرار نگیرد، اسلام دستور داده است همان‌طور با او رفتار کنیم.

خود را به زحمت بیندازد

مهمان دو گونه است: مهمانی که بدون اطلاع و دعوت قبلی به خانه کسی می‌رود و دیگری که با اطلاع و دعوت به مهمانی می‌رود و به منزلی وارد می‌شود. میزبان در مورد اول لازم نیست برای تهیه غذا و پذیرایی از مهمان، خود را به زحمت بیندازد، بلکه هر غذایی که آماده داشت، برای او حاضر کرده و به این وسیله از او پذیرایی کند. امام جعفر صادق(ع) می‌فرماید: وقتی برادر مؤمنت به مهمانی تو آمد، آنچه غذا حاضر داری، برای او بیاور. اما اگر او را دعوت کردی، آنچه در توان داری، برای او حاضر کن و به این وسیله از او پذیرایی کن. (عاملی، ج ۵، ص ۴۳۳)

هرکس به خوان قسمت خود رزق می‌خورد

از کم بضاعتی خجل از میهمان مباش (صائب تبریزی)

در این مورد هم هیچ فرقی بین مهمانان نیست. مهمان هرکس که باشد،

دستور اسلام این است که انسان نباید خود را به خاطر او به زحمت بیندازد.

خنده رویی میهمان را گل بجیب افشاندن است

تنگ خلقی کفش پیش پای مهمان ماندن است (صائب تبریزی)

پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) می‌فرماید: خود را به خاطر مهمان به زحمت نیندازید، زیرا این کار موجب ناراحتی مهمان می‌شود و کسی که مهمان را ناراحت کند، خدا را ناراحت کرده است و کسی که خدا را ناراحت کند، خدا او را [به عذاب در جهنم] ناراحت می‌کند. در روایت آمده است: عده‌ای به مهمانی حضرت یونس (ع) رفتند. حضرت مقداری باقلا از مزرعه خود چید و با کمی نان خشک برای آنها آورد و فرمود: اگر خداوند افرادی که خود را به خاطر مهمان به سختی می‌اندازند، لعنت نکرده بود، من خود را به خاطر شما به زحمت می‌انداختم.

میزبان در پذیرایی از مهمان باید طوری رفتار کند که مهمان احساس مزاحمت نکند و اگر بداند میزبان برای پذیرایی از او به زحمت می‌افتد و به وسیله قرض گرفتن و مشقت زیاد لوازم پذیرایی را آماده می‌کند، این کار موجب دلسردی او شده و برای رفع مزاحمت سعی می‌کند کمتر به دیدن و مهمانی بیاید. این کار موجب دوری مؤمنان از یکدیگر شده و اتحاد و دوستی میان آنها رو به سردی می‌گراید. اما اگر تشریفاتی نباشد و میزبان از آنچه خود و خانواده می‌خورند، بدون تکلف برای مهمان نیز بیاورد، دیگر او نیز احساس مزاحمت و سربار بودن نمی‌کند و دفعات بعد نیز به دیدن میزبان خواهد آمد و دوستی میان آنها بیشتر خواهد شد.

میزبان نباید آنچه را برای مهمان حاضر می‌کند، کم و حقیر شمارد و آن را در شأن مهمان نداند، چون در این صورت نعمت خدا را ناچیز شمرده و این خود نوعی ناسپاسی است. اگر انسان برادر دینی‌اش را دعوت کرد، باید تا توان دارد، از او پذیرایی کند و وسایل رفاه و آسایش او را فراهم نماید. امام صادق (ع) می‌فرماید: اگر کسی هزار درهم را صرف طعمی کند و مؤمنی از آن بخورد، اسراف نکرده است. (مجلسی، ۱۳۷۰ش، ص ۶۰)

اسراف آن است که کسی غذایی درست کند و بدون این که خورده شود، آن را دور بریزد، اما اگر غذایی گرانبه‌تر درست کند که خود و خانواده‌اش یا مؤمنی از آن بخورند، اسراف نیست. خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: از غذاهای حلال بخورید و بیاشامید، ولی اسراف نکنید. هر نوع غذایی را این آیه در بر می‌گیرد، مگر غذاهای حرام یا شبه‌ناک را.

نباید از مهمان پرسید غذا خورده است یا نه

یکی دیگر از وظایف میزبان این است که بدون این که از مهمان سؤالی کند، هر غذایی را که در خانه داشت، برای او بیاورد تا میل کند و اگر غذا نخورد، آن را بردارد، چون بعضی از مهمان‌ها خجالتی هستند، و اگر از آنها پرسیده شود غذا خورده‌اند یا نه، می‌گویند: آری، در حالی که ممکن است بسیار هم گرسنه باشند. امام صادق (ع) می‌فرماید: وقتی برادر مؤمنی به خانه آمد، از او می‌پرس چیزی خورده یا نه. هر چه حاضر داری، نزد او بیاور، که جوانمرد کسی است که هر چه دارد، حاضر سازد. درباره حضرت ابراهیم (ع) در قرآن کریم آمده است: وقتی ملائکه می‌خواستند عذاب را بر قوم لوط نازل کنند، اول به خانه حضرت ابراهیم (ع) آمدند، و حضرت بدون این که از آنها سؤال کند غذا خورده‌اند یا نه، گوساله‌ای را برای آنها بریان کرد و نزد آنها حاضر نمود. اگر حضرت ابراهیم (ع) ابتدا می‌پرسید غذا خورده‌اند یا نه، دیگر غذا درست کردن معنا نداشت، پس معلوم می‌شود حضرت به وظیفه خود عمل کرده است. امام جعفر صادق (ع) می‌فرماید: وقتی برادر مؤمنی بر تو وارد شد، غذا نزد او بیاور. اگر نخورد، به او آب بده و اگر ننوشید، به او بگو [با آن آب] وضو بگیرد. (ری شهری، ج ۲، بی‌تا، ص ۱۷۲۱)

کسی که برادر مؤمنش را دعوت می‌کند، باید خود را برای پذیرایی از چند نفر دیگر هم آماده کند، چون ممکن است آن شخص، فرزند، برادر و یا رفیق خود را نیز به همراه بیاورد، مخصوصاً اگر مهمان فردی صاحب‌منصب باشد که در این صورت چند نفر دوست و آشنا هم به همراه خواهد آورد و

میزبان باید خود را برای پذیرایی از همه آنها آماده کند.

یاری کردن مهمان به هنگام آمدن

استقبال از مهمان و خوشامدگویی به او یکی از رسوم پسندیده است. استقبال از مهمان و به پیشواز او رفتن و گرفتن لوازم و اسباب شخصی او و روبه‌روشدن با خنده و خوشرویی نوعی امر به معروف است، که مهمان نیز تشویق شود با دیگران همین رفتار را داشته باشد و دیگران را به مهمانی دعوت کند. هنگامی که مهمان می‌خواهد مهمانی را ترک کند، میزبان خود را خوشحال نشان ندهد، اما زاد و توشه راه را برای مهمان فراهم آورد و از سوغاتی‌های محل برای او بخرد و او را برای دفعات بعد نیز به مهمانی دعوت کند و خود نیز به دیدن و مهمانی او برود.

قدرت مهمانی دادن را داشته باشد

کسی که نمی‌تواند نان زن و بچه‌های خود را بدهد، حق ندارد مهمان دعوت کند و ادای افراد سخی را درآورد. از قدیم گفته‌اند: چراغی که به خانه رواست، به مسجد حرام است. مهمانی دادن ثواب بسیاری دارد، ولی باید در حد توان انسان باشد. اگر بیشتر از یک نفر را نمی‌تواند مهمان کند، باید همان یک نفر را دعوت کند و دو نفر را دعوت نکند، و اگر توان پذیرایی از دو یا سه نفر را دارد، نباید بیشتر از آن را دعوت کند و خانواده خود را در مضیقه و تنگنا قرار دهد.

آماده کردن غذای مورد علاقه مهمان

یکی از اخلاق نیکوی میزبان این است که از مهمان بپرسد غذای مورد علاقه‌اش چیست. اگر توانست، برایش تهیه نماید، در غیر این صورت از او عذرخواهی کند. پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) می‌فرماید: کسی که غذای مورد علاقه برادر دینی‌اش را فراهم کند، مورد آمرزش خداست و خدا او را مسرور می‌نماید.

حفظ کردن آبروی مهمان

حفظ آبروی مؤمنان بر یکدیگر واجب است و اگر کسی به عیب برادر دینی‌اش پی برد، باید آبروی او را حفظ کند و عیب او را برای دیگران ابراز نکند. یکی از جاهایی که معمولاً انسان به بعضی از عیوب برادر مؤمنش پی می‌برد و بر آنها آگاهی می‌یابد، وقتی است که او برای مهمانی به منزلی می‌رود. چون در این اوقات مؤمنان بیشتر با یکدیگر انس می‌گیرند، از این رو بر اسرار و عیوب یکدیگر مطلع می‌شوند.

خدمت‌کردن به مهمان

یکی دیگر از وظایف میزبان این است که کمر به خدمت مهمان ببندد و کارهای او را انجام دهد، مثلاً قبل از غذا برای او آب آماده کند تا دستش را بشوید، رختخواب او را برای خواب آماده کند، لباس‌های او را آماده کند و کفش‌های او را جفت کرده و جلو او بگذارد.

آمادگی‌دایم برای پذیرایی از مهمان

کسی که فامیل و دوستان زیادی دارد، یا شخصی است که مشهور به بخشندگی و مهماندوستی است و هر آن احتمال دارد برای او مهمان بیاید، حتی‌المقدور باید آماده پذیرایی باشد، تا اگر مهمانی بدون دعوت قبلی و سرزده وارد شد، برای پذیرایی از او در مشقت نیفتد و یا مهمان گرسنه نماند. آمادگی برای پذیرایی یکی از نشانه‌های جود و سخاوت است. فقط افراد سخاوتمند هستند که همیشه برای پذیرایی از مهمان آماده‌اند و از مهمان ناخوانده ناراحت نمی‌شوند.

دفاع کردن از مهمان

وقتی کسی به مهمانی دیگری می‌رود، مانند این است که از حیث جان و مال به او پناه آورده و میزبان با قبول کردن او، پناهِش داده است. دفاع از جان و مال پناهنده به حکم عقل لازم است. از زمان‌های بسیار دور تا به حال رسم بوده که مردم از مهمان خود دفاع می‌کردند و حتی در زمان جاهلیت برای

دفاع از مهمان خون‌های بسیار می‌ریختند و هر طور بود با جان و مال خود از مهمان دفاع می‌کردند و جان او را نجات می‌دادند. وقتی ملائکه عذاب بر حضرت لوط(ع) به عنوان مهمان وارد شدند و قوم او به وسیله همسرش باخبر شدند، اطراف خانه حضرت را گرفتند و عده‌ای جلوی در ورودی تجمع کردند تا وارد منزل شوند و به مقصود شیطانی خود جامه عمل بپوشانند. حضرت لوط(ع) در مقام دفاع از مهمان‌ها برآمد، اما چون عده کفار زیاد بود و قابل هدایت نبودند، خیلی ناراحت شد و فرمود: ای کاش قدرت داشتم در مقابل شما ایستادگی کنم و از مهمانان خود دفاع نمایم، اما افسوس که این قدرت و توانایی را ندارم. بنابراین به خدا پناه می‌برم تا شما را به سزای عملتان برساند. و سرانجام از جمله وظایف میزبان این است که درباره مطالبی که مهمان دوست دارد، صحبت کند.

وظایف دیگر میزبان عبارتند از: قبل از مهمان نخواستن، در حضور آنها از کمبودها و مشکلات زندگی صحبت نکند، در بین سخنان او حرف نزند، اگر صحبت‌های مهمان باب میلش نبود خود را ناراحت نشان ندهد، در حضور او به خانواده خود خشم نگیرد، خود را خوشحال و مسرور نشان دهد، هنگام رفتن او خود را غمگین و ناراحت نشان دهد.

وظایف مهمان

مهمان نیز به نوبه خود نسبت به میزبان وظایفی دارد. یکی از وظایف مهمان این است که اگر میزبان وضع خوبی ندارد و قدرت مالی او ضعیف است، از او تقاضای غذایی غیر از آنچه برایش می‌آورند نکند، حتی اگر می‌داند میزبان غذای موردعلاقه‌اش را تهیه می‌کند. از نظر اخلاقی و عرفی این تقاضا درست نیست. اگر میزبان از او خواست یکی از دو نوع غذا را انتخاب کند، او راحت‌ترین و ساده‌ترین آنها را انتخاب کند.

از غذای میزبان به قدر کافی بخورد

کم‌رویی صفت زشت و ناپسندی است که در هرکس وجود داشته باشد،

برای او ضرر دنیوی و اخروی دارد. یکی از جاهایی که این صفت گریبانگیر افراد می‌شود، هنگام مهمانی است. فرد خجالتی به خاطر این که خجالت می‌کشد، به اندازه کافی غذا نمی‌خورد و گرسنه می‌ماند. در چنین مواردی میزبان وظیفه دارد مهمان را در حین غذا خوردن تنها بگذارد، تا هر طور که می‌خواهد، غذا بخورد. یکی از سفارش‌های ائمه اطهار(ع) به شیعیان این است که به قدر کافی از غذای میزبان بخورند، و این دستور عملی نمی‌شود جز با کنار گذاشتن کمرویی.

غذای میزبان را کم نشمارد

امام جعفر صادق(ع) می‌فرماید: مهمانی که غذای میزبان را تحقیر کرده و کم شمارد، هلاک شده است (عاملی، ج ۱۶، ص ۴۳۱). ممکن است میزبان نتواند غذای مورد علاقه و در شأن مهمان را تهیه کند و از همان غذایی که خود و خانواده او می‌خورند، برایش بیاورد و این غذا در نظر مهمان ناچیز باشد. از این رو مهمان نباید میزبان را تحقیر کرده و یا به او طعنه بزند. غذا هر چه و هر اندازه که باشد، نعمت خداست و باید به خاطر آن خدا را شکر کرده و از میزبان تشکر نماید. مهمان نباید به کم بودن غذا نگاه کند، بلکه باید به کسی که نعمت به ظاهر کم را به او داده - یعنی خداوند بزرگ - نگاه کند، و وقتی بزرگی خدا را نظاره کرد، دیگر کم یا ناچیز بودن غذا را نمی‌بیند.

برای میزبان ایجاد مزاحمت نکنند

بعضی از افراد وقتی به مهمانی می‌روند، در تمام طول روز از خانه خارج نمی‌شوند و به همین خاطر زن و بچه میزبان نمی‌توانند به راحتی رفت و آمد کنند و کارهای شخصی خود را انجام دهند. بنابراین مهمان بایستی توجه داشته باشد وقتی به دیدار برادران دینی خود می‌رود، اگر مرد در خانه نبود و دنبال کار خود به بیرون از منزل رفت، او نیز بیرون برود و تا وقتی که میزبان به خانه برگشته است، او نیز برنگردد، تا برای خانواده او ایجاد مزاحمت و

ناراحتی نکند و آنها در آسایش باشند.

به نوع غذا اهمیت ندهد

در بین مردم اینطور جا افتاده که اگر کسی را به مهمانی دعوت کردند، یعنی این که برای او غذای لذیذی تهیه کرده‌اند و دعوت کردن فقط برای خوردن است. اولین سؤالی که در ذهن شخص دعوت‌شونده خطور می‌کند، این است که چه غذایی درست کرده‌اند؟ کی سفره را می‌آورند؟ چه غذایی را بیشتر و چه غذایی را کمتر بخورد؟ و وقتی که از مهمانی برگشت، اولین سؤالی که از او پرسیده می‌شود، این است که، چه غذایی درست کرده بودند؟ خوردی یا نه؟ خوشمزه بود یا بدمزه؟ کم بود یا زیاد؟ هدف از پذیرفتن دعوت و مهمانی رفتن نباید پرکردن شکم و لذت جسمانی و نوع غذا باشد، بلکه هدف باید امور معنوی و نزدیکی به خدا به این وسیله باشد. مثلاً با خود فکر کند که من به خاطر عمل کردن به سنت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به مهمانی می‌روم، برای نزدیکی به خدا و برای این که دوستی ما بیشتر شود، دعوت برادر دینی‌ام را قبول می‌کنم. اهمیت دادن به غذا و کم و زیادبودن آن از خصایص انسان‌های نمک‌نشناس است.

به میزبان خیانت نکند

از زمان‌های قدیم تا به حال رسم بوده که اگر کسی نان و نمک کسی را خورد، دیگر نباید به او خیانت کند، حتی افراد سارق و گناهکار وقتی نمک کسی را می‌خوردند، دیگر به میزبان خیانت نمی‌کردند و حرمت او را نگه می‌داشتند. یکی از وظایف مهمان این است که وقتی به خانه کسی رفت و نان و نمک او را خورد، به هیچ عنوان به او خیانت نکند و باید جان، مال، ناموس و آبروی میزبان از طرف او در امان باشد.

هر جا صاحبخانه اشاره کرد، بنشیند

حضرت امام محمد باقر(ع) می‌فرماید: هنگامی که یکی از شما وارد منزل برادر دینی خود شد، باید هر کجا که صاحب منزل اشاره می‌کند بنشیند، زیرا

صاحبخانه به وضع منزل خود و آن قسمت‌هایی که نباید آشکار گردد، آشناتر است. (مجلسی، ج ۱۵، ص ۲۴۰)

به نامحرم نگاه نکند

یکی از مواردی که مهمان باید با دقت آن را مراعات کند، نگاه نکردن به محارم میزبان است، زیرا اگر کسی مهمان برادر دینی خود شد و خدای نخواستہ در آنجا نتوانست جلو خود را بگیرد، خیانت بسیار بزرگی را مرتکب شده است. امام جعفر صادق (ع) می‌فرماید: نظر و نگاه یکی از تیرهای زهرآگین شیطان است، و چه بسا یک نگاه سبب حسرت و ندامت طولانی بشود. (صدوق، ۴۰۲ق، ص ۵۶۰)

هر کجا محرم شدی دست از خیانت باز دار
ای بسا محرم که با یک نقطه مجرم می‌شود

برای میزبان دعا کند

وقتی میزبان در کمال بذل و بخشش تمام امکانات شخصی خود اعم از غذا، جا، لباس و غیره را در اختیار مهمان قرار می‌دهد، مهمان نیز وظیفه دارد برای میزبان و خانواده او دعا و از آنها تقدیر و تشکر کند، زیرا تشکر از بنده خدا شکرگزاری از خداست. روزی یکی از یاران امام جعفر صادق (ع) غذایی برای آن حضرت آورد. حضرت وقتی از آن غذا میل کرد، فرمود: خدای را شکر و به صاحب غذا گفت: خداوند غذایت را به افراد نیکوکار بخوراند و ملائکه مقرب به تو نیکی کنند (ابوجعفر، ص ۴۳۹) منظور این بود که خدا به تو برکت بدهد.

اسرار میزبان را حفظ کند

همان‌طور که میزبان باید اسرار مهمان را حفظ کند و عیوب او را نقل نکند، مهمان نیز وظیفه دارد اسرار میزبان را حفظ کند و آبروی او را نبرد، مگر در یک مورد که اجازه داده شده آن را نقل کنیم و آن جایی است که

میزبان خوب مهمان‌داری نکند. امام جعفر صادق (ع) می‌فرماید: کسی که عده‌ای را مهمان کند و خوب مهمان‌داری نکند، در حق مهمانان خود ظلم کرده و مهمانان حق دارند در این مورد درباره میزبان خود غیبت کنند (عاملی، ج ۸، ص ۶۰۵). در این موارد نیز مجال عفو و گذشت هست، یعنی اگر مهمان کوتاهی میزبان خود را عفو کند و آن را در جایی نقل نکند، بهتر است، چون ممکن است کوتاهی او به خاطر مشکلی بوده که برای او به وجود آمده و یا بیش از آن قدرت پذیرایی نداشته است. هدف از مهمانی‌دادن و به مهمانی‌رفتن، نزدیکی به خدا و جلب رضایت اوست. رسول گرامی اسلام (ص) می‌فرماید: عاجزترین مردم کسی است که برادر دینی‌اش او را دعوت به مهمانی کند و او بدون دلیل و از روی هوای نفس دعوت او را قبول نکند. (همان، ج ۱۶، ص ۴۲۸)

در مجلس مهمانی درباره برادر دینی‌اش غیبت نکند

یکی از جاهایی که معمولاً در غیبت باز می‌شود و غیبت نُقل مجلس می‌گردد، هنگام مهمانی است. در اینجاست که مؤمن باید جلوی خود را بگیرد تا غیبت نکند و اگر در آن مجلس از کسی غیبت شد، جلوگیری و نهی از منکر کند. امام محمدباقر (ع) می‌فرماید: هرکس نزد او از برادر مؤمنش غیبتی بشود و وی از او دفاع بنماید و یاریش کند، خداوند او را در دنیا و آخرت نصرت نماید و هرکس نزد او غیبت برادر مؤمنش بشود و او را نصرت و یاری نکند و از او دفاع ننماید با این که قدرت آن را داشته باشد که از او پشتیبانی کند و با این حال ترک کند، خداوند او را در دنیا و آخرت ناچیز و حقیر می‌گرداند (صدوق، ۱۴۰۲ق، ص ۵۷۰). اگر می‌تواند از غیبت دیگران جلوگیری کند، باید آن کار را انجام دهد، وگرنه باید مجلس را به عنوان اعتراض ترک کند تا غیبت را نشنود.

مدت مهمانی

هر کاری حد و اندازه‌ای دارد که اگر از حد خود بگذرد، دیگر زشت و ناپسند خواهد شد، مثلاً غذاخوردن در هنگام گرسنگی کاری است خوب و

پسندیده، اما اگر تبدیل به پرخوری شود، ناپسند خواهد بود. در عبادات نیز اینطور است، اگر عبادت از حد خود گذشت، اسلام از آن نهی کرده است، یعنی طوری شد که تمام کار و زندگی انسان عبادت‌کردن باشد، چون این کار موجب ضربه‌زدن به خانواده می‌شود. مهمانی‌رفتن نیز مانند سایر اعمال واجب و مستحب، کاری بسیار خوب و خدایسند است و مورد سفارش ائمه اطهار(ع) می‌باشد که انسان باید برادر دینی‌اش را به مهمانی دعوت کند و خود نیز به مهمانی برود. اما حد و اندازه مهمانی چقدر است و انسان تا چند روز مجاز است در خانه برادر دینی‌اش بماند؟ آیا تا هر وقت که دلش خواست می‌تواند در آنجا بماند و هر وقت خواست، برگردد؟ آیا اسلام حد و اندازه‌ای برای مهمانی‌رفتن تعیین کرده است؟

مهمانی سه روز است

دین مقدس اسلام برای مهمانی نیز مانند سایر کارها، مدت معینی را تعیین کرده و گفته است مؤمنان تا این مدت می‌توانند بدون ایجاد مزاحمت و با آرامش در خانه برادر دینی‌شان بمانند، و بعد از این مدت باید برای خود فکری کنند و به عنوان مهمان نمی‌توانند در آنجا بمانند، وگرنه سربار دیگران خواهند بود. رسول گرامی اسلام(ص) می‌فرماید: اندازه و مدت مهمانی سه روز است. پس هر چه بیشتر از سه روز بماند، صدقه برای صاحبخانه محسوب می‌شود (کلینی، ج ۶، ص ۸۳، ح ۲). از این روایت استفاده می‌شود نهایت مهمانی سه روز است و بیشتر از سه روز مانند صدقه‌ای است که صاحبخانه به مهمان می‌دهد. متأسفانه بعضی از افراد وقتی به مهمانی دوست و یا فامیل خود می‌روند، آنقدر آنجا می‌مانند که صاحبخانه مجبور می‌شود تمام حقوق یکماهه خود را برای آنها خرج کند و در عین حال از مغازه قرض گیرد و چیزی از حقوق او باقی نمی‌ماند که کمبودهای خانواده‌اش را تأمین کند، در حالی که تمام خانواده اعم از زن و بچه‌ها از آن حقوق ماهیانه حقی دارند و مرد باید ادای حقوق آنها را بکند، و با وجود مهمان چیزی باقی نمی‌ماند. دین اسلام از این عمل بسیار زشت شدیداً نهی کرده و دستور داده

است آنقدر در خانه دوست خود نمانید که به رنج و زحمت بیفتد. این همه سفارشی که در اسلام برای پذیرایی از مهمان شده که انسان باید به او خدمت کند، نگذارد به مهمان سخت بگذرد، مخصوص این سه روز است، یعنی در این سه روز مهمان است و باید با او مانند مهمان رفتار شود، اما وقتی از سه روز گذشت، باید با او مانند یکی از اهل خانواده رفتار شود و هر چه برای زن و بچه فراهم می‌شود و در خانه موجود است، برای مهمان نیز بیاورند و وی نیز نباید انتظار پذیرایی بیشتر از آن را داشته باشد. پیامبر(ص) می‌فرماید: مهمان دو شب می‌تواند در خانه میزبان بماند و وقتی شب سوم شد(سه روز گذشت) او نیز یکی از اهل خانه محسوب می‌شود و هر چه گیرش آمد، باید بخورد و انتظار پذیرایی بیشتر را نباید داشته باشد. (عاملی، ج ۱۶، ص ۴۵۶)

موقع مهمانی

مهمانی و غذادادن به دیگران در هر حال کار خوب و خداپسندی است و اختصاص به زمان یا مکان خاصی ندارد، اما مهمانی‌های عمومی که مخارج نسبتاً سنگینی دارد، مخصوص زمان‌های خاصی است که ائمه اطهار(ع) آنها را برای ما بیان کرده‌اند.

مهمانی در عروسی

یکی از جاهایی که سفارش شده است دیگران را به مهمانی دعوت کنیم، هنگام عروسی و ازدواج است. ائمه اطهار(ع) خود به این سنت الهی عمل کرده و در مهمانی‌هایی که هنگام عروسی برگزار می‌شد، شرکت می‌کردند. حضرت علی(ع) می‌فرماید: بدان که مؤمنان را طلبیدن و مهمانی کردن در نکاح (ازدواج) سنت است (مجلسی، ۱۳۷۰ش، ص ۶۹). پیامبر می‌فرماید: طعام دادن در وقت تزویج از سنت پیغمبران است. (همان)

مهمانی دادن هنگام بازگشت از حج و سفر

یکی از مواردی که مهمانی دادن مستحب است، هنگام بازگشت از سفر

پرفیض و برکت حج و خانه خداست. بر مؤمنان لازم است به شکرانه این نعمت بزرگ که نصیب آنها شده است، در راه خدا صدقه بدهند و فقرا و مؤمنان را به مهمانی دعوت کنند و آنها را طعام دهند. پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) می‌فرماید: ولیمه‌دادن در پنج چیز است: عروسی، تولد فرزند، ختنه‌کردن اولاد، خرید خانه و بازگشت از سفر حج. (طبرسی، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۱۳)

اطعام برای ساختن خانه

از ائمه اطهار (ع) نقل شده است: یکی از سعادت‌های مرد در دنیا این است که خانه وسیعی داشته باشد. وقتی این نعمت بزرگ نصیب کسی شد، مستحب است ولیمه بدهد و مؤمنان را به طعام دعوت کند. امام جعفر صادق (ع) از پدرانش روایت کرد که رسول خدا فرمود: کسی که خانه‌ای را برای خود بسازد و گوسفند چاقی را قربانی کند و از گوشت آن به بینوایان اطعام دهد و بگوید: «اللهم ادهق عنی مرده‌الجن والانس والشیاطین و بارک لی فی بنائی»، (صدوق، ۱۴۰۲ق، ص ۴۱۲) پروردگارا دیوان متمرّد و آدمیان نافرمان و شیاطین را از من دور ساز و این خانه را بر من مبارک گردان، آنچه خواسته است بدو عنایت می‌شود.

اطعام هنگام تولد فرزند و ختنه اولاد

رسول گرامی (ص) می‌فرماید: ولیمه در چهار چیز است: عروسی و هنگام تولد فرزند که برای او عقیقه می‌کنند و به مردم طعام می‌دهند و هنگام ختنه‌کردن فرزند و هنگام بازگشت از سفر. (مجلسی، ۱۴۰۵ق، ج ۷۶، ص ۲۸۷)

آنچه گفته شد تنها گوشه‌هایی از اهمیت مهمان و مهمانی‌دادن در دین مبین اسلام بود.

آداب و آیین‌های مهمان و مهمان‌نوازی در فرهنگ عامه

مدخل

همانطور که پیشتر گفتیم، «مهمان‌نوازی» یکی از صفات برجسته ایرانی‌ها بوده و هست. ایرانی در فرهنگ خود آداب بسیاری راجع به مهمان و چگونگی پذیرایی از او دارد. این امر سابقه بسیار طولانی دارد. وجود واژه‌هایی چون «مهمان‌خانه» و «مهمانسرا» تأکیدی بر این است که در فرهنگ ایرانی مهمان جایگاه ویژه‌ای دارد. در هر خانه‌ای اغلب اتاقی را به پذیرایی از مهمان اختصاص می‌دهند که به «مهمان‌خانه» معروف است. حتی در برخی خانواده‌ها دیده شده و رسم است که برخی ظروف، رختخواب و غیره را تنها برای مهمان نگه می‌دارند و می‌گویند «فلان وسیله برای مهمان است.» همچنین در گذشته نه چندان دور رسم بوده که بهترین اتاق خانه را که سه‌دری، پنج‌دری، هفت‌دری، اروسی و تالار بود، به پذیرایی مهمان اختصاص می‌دادند و هم اکنون نیز معمولاً رسم است که بهترین اتاق و فضای منزل را به مهمان اختصاص می‌دهند. البته در اتاق مهمانی بهترین فرش‌ها، پرده‌ها، تشکچه‌ها، مخده‌ها و ظروف آنتیک بوده و این اواخر هم مبل و صندلی، چلچراغ و لوستر و غیره دیده می‌شود. در تعارفات ما ایرانی‌ها

جمله معروفی است که حکایت از مهمان‌نوازی ایرانیان دارد: «کلبه درویشی داریم در خدمت باشیم.» این تعارف کنایه از آن است که گوینده آن مخاطب خود را به مهمانی دعوت می‌کند. البته بررسی تعارفات در خصوص مهمانی می‌تواند خود بحث مفصل و جداگانه‌ای باشد که به برخی از آنها در فصل‌های دیگر کتاب اشاره می‌نماییم.

مخلص کلام آنکه می‌توان صدها شاهد و مثال دیگر آورد که ایرانی در همه حال روحیه مهمان‌نوازی خود را حفظ کرده و می‌کند. در اینجا برخی از آداب و آیین‌هایی که در فرهنگ مردم ایران راجع به پذیرایی از مهمان یا «مهمان‌نوازی» رایج است، می‌آوریم.

انواع مهمان در فرهنگ عامه

در فرهنگ عامه ایران مهمان دارای مراتب و انواع مختلفی است، به طور مثال در گذشته مردم دماوند روی هر کدام از مهمان‌ها نامی نهاده بودند: مهمان خوانده، مهمان ناخوانده، مهمان خودمانی، مهمان غریبه، مهمان شهری، مهمان روستایی، مهمان محرم و نامحرم، مهمان آبروده (که از گروه علما یا سادات و بزرگان بودند و باعث افتخار صاحبخانه می‌شدند)، مهمان آبروریز (این مهمان شخص بی‌آبرویی بود که سبب بدنامی میزبان می‌شد)، مهمان خانه آبادکن (این نوع مهمان برای خانه و زندگی میزبان آبادانی می‌آورد و همچنین چیزهایی که خود می‌دانست به فرزندان و افراد خانواده میزبان یاد می‌داد)، مهمان خانه خراب کن (این نوع مهمان بسیار پرمدعاست و توقع زیادی از میزبان خود دارد)، مهمان مونس و همدم (این مهمان اگر زن بود مونس زن و اگر مرد بود مونس مرد میزبان می‌شد و میزبان هیچگاه از دست او خسته نمی‌شد)، مهمان فتنه‌انگیز، مهمان شب‌نشین (این نوع مهمان برای شب‌نشینی و خوردن شب‌چره^۱ (šabčere) و گفت‌وشنود و شنیدن یا گفتن قصه‌های پهلوانی چون حسین کرد یا رستم‌نامه و امیراسلان و غیره به مهمانی

۱. نوعی خوراکی و تنقلات چون آجیل، تخمه، کشمش، گردو و غیره.

می‌رفت)، مهمان ناغافل (که بدون اطلاع قبلی به منزل کسی می‌رفت)، مهمان ایرادی و مهمان سرخور (یعنی مهمانی که با پرحرفی سر میزبان را می‌خورد). (غلامعلی ملاابراهیمی، تهران، دماوند، ۱۳۶۲)

در تنکابن از شهرهای شمالی کشورمان نیز مهمان انواع مختلفی داشت: مهمان دعوتی، مهمان خصوصی و دوره‌ای، مهمان مسافرتی و غیره. مهمان دعوتی مهمانی است که از قبل از طرف صاحبخانه برای شام یا ناهار دعوت شده است. مهمان خصوصی و دوره‌ای کسی بود که ماهی یکبار و یا هفته‌ای یک بار به مهمانی می‌رفت. این نوع مهمانی اغلب ساده برگزار می‌شد و تشریفات مهمانی دعوتی را نداشت.

نوعی دیگر از مهمانی، شراکتی بود؛ به این ترتیب که دوستی به دوست خود می‌گفت بیا به اتفاق هم آبگوشت یا غیره را آماده کنیم و با هم بخوریم. سپس روز یا شب مشخصی را تعیین می‌کردند و یک روز جلوتر لوازم طبخ غذا را فراهم می‌کردند و غذای مورد نظر را تهیه می‌نمودند و به خانه دوست خود می‌رفتند و در تمامی کارهای پذیرایی با هم همکاری می‌کردند.

یکی دیگر از انواع مهمانی‌ها، مهمانی اتفاقی بود، مثلاً اگر کسی موقع عبور از خیابان یک دوست یا یک فامیل خود را می‌دید، او را با خود به منزل می‌برد و این گونه مواقع مهمان سر راه مقداری وسیله می‌خرد و بعضاً صاحبخانه از این کار ممانعت می‌کرد. هنگام صرف غذا، زن و دیگر اعضای خانواده جلوی سفره نمی‌آمدند، اول غذای مرد خانه و مهمان را می‌دهند بعد از آنکه آنها غذایشان را خوردند زن و بچه‌های صاحبخانه شروع به خوردن غذا می‌کنند، زیرا معتقدند ممکن است غذا به مهمان نرسد و سیر نشده از سر سفره کنار برود.

مهمان مسافرتی

این مهمان کسی است که از مسافرت آمده و دو حالت دارد: گاهی مهمان که جزو افراد خانواده است برای دیدار خانواده و بستگان از سفر بازمی‌گردد و مثلاً پسر خانواده است که به سربازی رفته یا برای کار دیگری به شهر

دیگری رفته و به دیدار خانواده خود آمده است. گاهی مهمان مسافرتی بعد از چند سال دوری به دیدن فامیل و دوستان می‌آید. گاهی مواقع وقتی کسی که در جایی دعوت می‌شود و صاحبخانه به دوست و آشنایان نزدیک اطلاع می‌دهد که فلانی امشب پیش ما مهمان است و از آنها دعوت می‌کند که شب‌نشینی کنار هم باشند یا گاهی دوست و آشنا خودشان می‌فهمند که مهمان در خانه چه کسی است و برای شب‌نشینی به آنجا می‌روند. در این گونه مهمانی‌ها و شب‌نشینی‌ها بیشتر صحبت از گذشته‌هاست. گذشته را با حال مقایسه می‌کنند و از کسانی که حالا در میان آنها نیستند صحبت می‌کنند و اگر از آنها خاطره‌ای دارند تعریف کرده و یا از حال و احوال دوستان دیگری که در آن مجلس نیستند صحبت می‌کنند و از گرفتاری و موقعیت آنها حرف می‌زنند. (جمشید صالحی، تنکابن، ولمرز)

آداب استقبال، تعارفات و پذیرایی از مهمان

تشریفات و پذیرایی از مهمان بسته به شخصیت و اعتبار مهمان و نیز توانایی میزبان متفاوت است. در لاور رزمی بوشهر، اگر مهمان زن می‌آمد زن در را باز می‌کرد و او نیز زن صاحبخانه را صدا می‌زد. سپس زن صاحبخانه برای استقبال به دم در می‌آید و پس از سلام و احوالپرسی مفصل، مهمان را به طرف خانه هدایت می‌کند. زن صاحبخانه قالیچه‌ای پهن می‌کند و روی آن پتویی می‌اندازد و متکا هم به عنوان پشتی روی پتو می‌گذارد. سپس مهمان را برای نشستن تعارف می‌کند و از گلاب‌پاش کمی گلاب روی دست مهمان می‌ریزد و مهمان گلاب را به صورت خود می‌زند و با شربتی که در خانه دارد از مهمان پذیرایی می‌کند. اگر مهمان مرد باشد هرکس در را باز کرد پدر صاحبخانه را صدا می‌زند و او کارهای مقدماتی استقبال و پذیرایی را انجام می‌دهد. (فرنگیس رزمی‌نژاد، لاور رزمی، بوشهر، ۱۳۶۲)

در کازرون فارس، پس از آنکه میزبان برای مهمان چای و یا شربتی می‌آورد به بهانه اینکه مهمان خاطر جمع شود از اینکه آنچه برایش آورده‌اند قابل اطمینان است، با گفتن جمله: «اول ساقی، بعد باقی» خود ابتدا چای و

شربت را صرف می‌کند تا مهمان هم تمایل برای خوردن از خود نشان دهد. (محمد مهدی مظلوم‌زاده، کازرون، فارس، ۱۳۶۵)

در حسین‌آباد ناظم ملایر، پس از ورود مهمان، کدبانوی خانه چند استکان چای برای مهمانان می‌آورد و مرد صاحبخانه به ترتیب ارشد بودن افراد، چای را جلوی مهمان می‌گذارد تا صرف کنند. (مراد عبدلی، ملایر، بی‌تا)

در شهرکرد به هنگام استقبال از مهمان میزبان از در خانه بیرون می‌رود و چند قدمی به پیشواز او می‌رود و او را با عزت و احترام وارد خانه کرده و اسفند دود می‌کند و بر سر و صورت مهمان گلاب می‌پاشد و او را به داخل خانه هدایت می‌کند. (علی ایزدی، شهرکرد، ۱۳۶۵)

تعارفات در مهمانی‌ها

در اراک صاحبخانه به محض دیدن مهمان می‌گوید: به‌به، باد آمده، گل آورده چه عجب یادی از ما کردید، خوش آمدید، قدمتان سر چشم، برای ما شادی آوردید. (محمد اسماعیل حیدری، اراک، ۱۳۶۳)

در برخی روستاهای ساری تعارفات این‌گونه است:

مهمان: صاحبخانه مهمان نمی‌خواهی؟

میزبان: خوش آمدید چه عجب این طرف‌ها، شما را باد آورده یا باران،

چه‌طور شده یادی از فقرا کردید؟

مهمان در جواب ادامه می‌دهد: عجب به جمال شماست، ما که همیشه

مزا حمیم. میزبان پاسخ می‌گوید: خوش آمدید، صفا آوردید. کم پیدا هستید، سلیقه شما نمی‌گیرد به ما سر بزنید.

مهمان: خوشی از شماست، صفا از صورت شماست.

میزبان: قدم شما بالای چشم، خانه ما را پر از خیر و برکت کردید. خدا را

شکر که شما را زیارت کردیم.

مهمان: چشم و جان شما سالم، چرا ما را شرم‌نده می‌کنید.

میزبان: قربان قدم مبارک شما، خوش آمدید.

مهمان: برکت از قدم شماست ما برکتی نداریم. سپس زن صاحبخانه و بچه‌ها یکی یکی با مهمان احوال‌پرسی می‌کنند. (سید مرتضی قریشی، ساری، ۱۳۶۵)

در روستاهای لاهیجان وقتی مهمان وارد خانه می‌شود، میزبان به استقبالش می‌رود.

معمولاً صاحبخانه می‌گوید: به‌به! چه عجب یاد فقیران کردی، ممنون که یاد ما بودی خانه فقیرانه ما پیشکش شما.

مهمان: عجب به جمال شماست، خداوند صاحبخانه را نگاه دارد.

میزبان: بچه‌ها چه می‌کنند؟

میزبان: دعا به جان شما می‌کنند. (حسین علی‌دوست، لاهیجان، ۱۳۷۰)

در جیرفت کرمان تعارفات بدین قرار است:

صاحبخانه:	مهمان:
خوش آمدید،	خوش باشید
سرکیفی؟	الحمدلله، شکر
بی باکی؟	خدا را شکر
مانده نباشی	درمانده روزگار نباشی
قدم بر چشم	خدا نگهدار چشم شما
رسیدن بخیر	عاقبت شما بخیر
چشم ما روشن	چراغ عمر روشن
کسالت نیست	رفع شده به زحمت شما
در اغلب موارد برای مهمان گوسفند یا مرغی ذبح کرده و برایش اسفند دود می‌کنند تا خیر و برکت نصیب اهل خانه شود. (عباس شهریاری، جیرفت کرمان، ۱۳۶۹)	

تعارفات در صحنه کرمانشاه از این قرار است:

صاحبخانه:	مهمان:
دیار و خیر	خیر بوینی
(diyâr vaxayer)	(xayer boyni)
دیدار بخیر	خیر ببینی
حالت خاصه	نوکرتم
(hâlat xâsa)	(nokaretam)
حالت خوب است	نوکر هستم
دماغت چاخه	تندرست باشی
(damâqat çaxa)	
دماغت چاق است	-----
چاخ سلامتی	سلامت بای
(âx selâmati)	(selâmat bây)
غریو کفیته	غریو نکنی
(Qariv keftiya)	(qariv nakeni)
غریب افتاده‌اید	غریب نیفتی
باد هاتیه گل هاوردیه	گل واران بای
(bâd hâtiya gol hâverdiya)	(gol vârân bây)
باد آمده گل آورده	گل باران باشی
فره یادت کردم	یادت و دنیا بو
(Fera yâdet kerdam)	(yâdet va donyâ bu)
زیاد یادت کردم	یادت به دنیا باشد
چوم روشن بو	چوت روشن بو
(Çaom rošan bu)	(çawt rošan bu)
چشمم روشن شده	چشمت روشن باشد
چی اکی وی زحمت دنیا	کم زحمت بای
(Çe aki vi zahmate donyâ)	(kam zahmat bây)

چه می‌کنی با این زحمت روزگار کم زحمت باشی
 و... (پنجعلی قزوینه‌ای، صحنه، کرمانشاه، ۱۳۶۵)
 در لاهیجان به هنگام بدرقه مهمان این جملات رد و بدل می‌شود:
مهمان: دیگر زحمت را کم می‌کنم، عزت شما زیاد.
میزبان: عزت شما بیشتر است، امروز به شما خیلی بد گذشت.
مهمان: اختیار دارین ما را خجالت دادین.

میزبان: دشمن شما خجالت بکشد، باز هم این طرفها تشریف بیاورید.
 این خانه متعلق به شماسست و سپس صاحبخانه مهمان را تا دم در حیاط
 بدرقه می‌کند. (حسین علیدوست، لاهیجان، ۱۳۸۰)

در جیرفت به هنگام بدرقه، صاحبخانه تا چند قدم از بیرون حیاط با
 مهمان می‌رود و پس از اینکه مهمان از در حیاط دور شد، صاحبخانه به منزل
 بازمی‌گردد. (عباس شهریاری، جیرفت، ۱۳۶۵)

در گذشته در برخی روستاهای اصفهان هنگام بدرقه مهمان مواد خوراکی
 از قبیل بادام، گردو، سبزه، برگه‌های هلو و زردآلو و غیره به عنوان سوغاتی
 به مهمان می‌دادند. (فیض‌الله هادی، اصفهان، ۱۳۶۸)

در اغلب شهرها و روستاهای ایران پیش از آمدن مهمان، خانه را تمیز و
 حیاط را آب و جارو می‌کردند. وسایل مورد نیاز برای پذیرایی مهمان را از
 قبل تهیه می‌کردند و پیش از رسیدن مهمان بهترین لباس‌های خود را
 می‌پوشیدند. معمولاً بانوی خانه نان می‌پخت و آشپزی خود را انجام می‌داد تا
 در حضور مهمان این گونه کارها را انجام ندهد.

در فرهنگ مردم ایران دعاهایی نیز در مورد مهمان و اینکه دائم در خانه
 مهمان باشد رایج بوده است. از جمله اینکه می‌گویند: خداوند هیچ خانه‌ای را
 بی‌مهمان نکند. یا اینکه: خداوند در خانه هیچ کس را بسته نگه ندارد (مرتب
 در آن خانه رفت و آمد باشد) و برخی دعاهای دیگر.

نمادها و نشانه‌ها درباره مهمان و مهمانی‌دادن

در دماوند مرد مهمان در صورت داشتن چوبدستی و توبره به پشت به محض ورود به منزل میزبان چوبدستی و توبره خود را به نشانه ماندن، کنار اتاق مهمانخانه می‌گذاشت. مهمان ممکن بود در مدت حضورش در منزل صاحبخانه به جاهای دیگر برود. اگر مهمان چوبدستی و توبره‌اش را با خود می‌برد یعنی دیگر قصد برگشتن نداشت، اما اگر آنها را با خود نمی‌برد، یعنی مهمان دوباره به منزل میزبان برخواهد گشت. (غلامعلی ملاابراهیمی، دماوند، تهران، ۱۳۶۵)

در تنکابن وقتی یک نفر به خانه دوست یا فامیل برای روزنشینی یا شب‌نشینی می‌رفت اما متوجه می‌شد که صاحبخانه در منزل نیست، مهمان برای اینکه میزبان را از آمدن خود مطلع سازد، هر آنچه را که روی ایوان منزل می‌یافت به قفل در اتاق می‌آویخت و یا یکی از اشیاء روی ایوان را جابجا می‌کرد و یا فرش یا حصیر را برمی‌گرداند و روز یا روزهای بعد وقتی آن شخص مهمان، صاحبخانه را در کوچه و بازار می‌دید به او می‌گفت که فلان روز به خانه‌ات آمده بودم و فلان شیئی را به قفل در آویزان کردم و یا فلان شیئی روی ایوان را جابجا کردم و از این طریق میزبان متوجه می‌شد که فلان روز چه کسی به خانه‌اش آمده بود. (جمشید صالحی، تنکابن، ۱۳۶۲)

در قروه کردستان رسم بود در هر دهی چند نفر داوطلبانه متعهد می‌شدند که مهمان غریب را به خانه برده از آن پذیرایی کنند، به همین علت یک جفت شاخ بزکوهی بر سر در دروازه منزل خود قرار می‌دادند و این شاخ به این معنا بود که صاحبخانه مهماندار است و هر تازه‌وارد می‌تواند بدون اجازه به منزل وی وارد شود. در این گونه خانه‌ها اتاقی فرش شده و آماده می‌شد و یک نفر هم به نام آبدار نگهبان آن بود. این اتاق را «دیوان‌خانه» می‌گفتند. به محض اینکه تازه‌وارد به حیاط خانه قدم می‌گذاشت از هر قومی که بود فوراً همان آبدار او را به اتاق دیوان‌خانه هدایت می‌کرد، چه صاحبخانه در منزل حضور داشت و چه نداشت. اگر صاحبخانه در منزل بود به دیوان‌خانه

می‌آمد و شخصاً به مهمان خیرمقدم می‌گفت. گاهی هم اگر مسافری از راه می‌رسید و احساس گرسنگی می‌کرد و نمی‌خواست توقف کند به در خانه همان مهمانداران می‌رفت و می‌گفت صاحبخانه «راه‌رو» هستم نانی به من بدهید. در این موقع صاحبخانه هم با گشاده‌رویی بدون اینکه پولی دریافت کند مقدار کافی نان به وی می‌داد. این گونه مسافران را «نان‌کاروانی» می‌گفتند. (اسدالله عسگری، قروه، کردستان، ۱۳۶۸)^۱

در زاهدان رسم بود اگر شخصی به در خانه‌ای می‌رفت، وقتی صاحبخانه در را باز می‌کرد و در حین احوال‌پرسی دست بر پیشانی می‌برد و روی سرش می‌کشید به این معنا بود که حتماً روزی مهمان در آن خانه است و هرگاه میزبان می‌گفت بفرمایید، مهمان بایستی وارد خانه می‌شد، ولی اگر صاحبخانه دست را بلافاصله پشت گوش خود می‌برد و گردنش را دست می‌کشید یعنی صاحبخانه میل ندارد که مهمان به خانه‌اش بیاید و روزی آن فرد در آن خانه نیست. (عباس باکیده، زاهدان، سیستان و بلوچستان، ۱۳۷۰)

در سرپند شازند اراک هرگاه سربازی از خدمت و وظیفه برمی‌گشت «مهمان شولان» (mehmân şulân) می‌گرفتند و حتی برای کسانی که از زیارت مشهد برمی‌گشتند، برایشان «مهمان شولان» برپا می‌داشتند. در این مراسم دعوت از مهمانان به این طریق بود که یکی از اهالی ده بر بام خانه‌اش می‌رفت و با صدای بلند می‌گفت: «امشب یا امروز شولان خانه فلان کس است، همه اهالی بفرمایید قدم روی چشم». بدین شیوه همه اهالی را به «مهمان شولان» دعوت می‌کردند. (محمود امیری، شازند، اراک، ۱۳۶۸)

در برخی روستاهای اصفهان رسم بر این بوده که مردم بدون دعوت به مهمانی نمی‌رفتند و اگر می‌خواستند برای شب‌نشینی به خانه اقوام و خویشان و دوستانشان بروند قبلاً بزرگ خانواده، یکی از فرزندان خود را به خانه مهماندار می‌فرستاد تا ببینند آیا آمادگی مهمان را دارند یا خیر. پس از آنکه

۱. رسم نصب‌کردن شاخ بز کوهی در سردر منازل در صحنه کرمانشاه هم مرسوم بود.

میزبان را از آمدنشان مطلع می‌ساختند آنگاه برای شب‌نشینی به آنجا می‌رفتند. در اردکان یزد متداول بود که اگر مهمان در قریه حضور داشت برای دعوت وی شخص میزبان خودش یا همسرش و یا یکی از فرزندان را به خانه مهمان می‌فرستاد و حضوراً از وی دعوت به عمل می‌آورد. اما اگر مهمان در روستای دیگری بود میزبان رقع‌ای می‌نوشت و آن را به دست یکی از خویشان می‌داد تا آن را به مهمان برسانند و از او دعوت به عمل می‌آوردند. متن رقع‌ه از این قرار بود: «دوست گرامی آقای... ضمن تقدیم عرض سلام برای فلان روز یا فلان شب در منزل بنده دعوت دارید با تشریف‌فرمایی خود مجلس ما را مزین فرمایید. با تقدیم احترام...».

در پایان، نامه امضا و تاریخ در بالای نامه ثبت می‌شد.^۱ در این منطقه به دعوت کردن برای مهمانی «وعده‌گیری» گفته می‌شد. (محمد حسین علیزاده، یزد، بی‌تا)

آداب نشست و برخاست در نزد مهمان

مردم کشور ما در آداب پذیرایی از مهمان تا آنجا دقیق بودند که هیچگاه زن و شوهر نزد مهمان دعوا نمی‌کردند و بچه‌هایشان را نیز دعوا نمی‌کردند و حتی به مرغ خانگی هم «کیش»^۲ نمی‌گفتند تا مبادا به مهمان برخورد. در ارومیه صاحبخانه به هنگام داشتن، لباس رسمی به تن می‌کرد. صاحبخانه نزد مهمان بالای اتاق نمی‌نشست و حتی به پشتی یا دیوار تکیه نمی‌کرد. اعضای خانواده نزد مهمان صدایشان را بلند نمی‌کردند تا مبادا مهمان رنجیده شود. صاحبخانه نزد مهمان دو زانو می‌نشست نه چهارزانو. (سعیده یوسف‌زاده، ارومیه، ۱۳۶۹)

در تنکابن مرسوم بود اگر مهمان وارد اتاق صاحبخانه می‌شد و شخصی

۱. امروزه نیز برای دعوت در یک مجلس جشن یا مهمانی معمولاً از متنی شبیه به متن بالا استفاده می‌شود.

۲. نوا و صدایی برای دور راندن مرغ و خروس و ماکیان.

که با او قهر بود در آنجا نشسته بود یا بعد از او وارد می‌شد، آن مهمان بایستی به احترام صاحبخانه با او سلام و احوال‌پرسی می‌کرد و نباید به خاطر مهمانی که با او قهر بود مجلس را ترک می‌کرد یا به هم ناسزا می‌گفتند و یا کدورتی به وجود می‌آورد. چون این اعمال را بی‌احترامی به صاحبخانه می‌دانستند.

اگر صاحبخانه برای انجام کاری از اتاق خارج و بعد دوباره وارد اتاق می‌شد مهمان باید به محض ورود میزبان به اتاق، از جایش بلند می‌شد و یا الله می‌گفت و بعد با هم می‌نشستند. وقتی مهمان یا مهمان‌ها وارد اتاق می‌شدند یک نفر از افراد صاحبخانه کفش‌های مهمان یا مهمانان را جفت می‌کرد و پشت در اتاق مرتب قرار می‌داد تا به وقت پوشیدن توسط مهمان، کفش‌ها آماده باشند و مهمان دنبال کفش خود نگردد. (جمشید صالحی، تنکابن، ۱۳۶۳)

خورد و خوراک و آداب سفره مهمانی

سور و شب‌نشینی در فرهنگ عامه ایران معمولاً در پایان فصل زراعت و کشت و زرع انجام می‌گرفت. در روستاهای الیگودرز لرستان ایام سورچرانی و مهمان‌داری در پاییز که پایان برداشت محصول بود فرا می‌رسید. هر فامیل از خانواده‌های فامیل دیگرش برای صرف شام یا نهار دعوت می‌کرد. این نوع دعوت برای پذیرایی در تمام خانواده‌های آبادی مرسوم بود و تا آغاز فصل بهار ادامه داشت. پس از دعوت از مهمانان، در آغاز از مهمانان با چای و سپس انواع غذاها از قبیل آبگوشت، پلو، خورش، ماست، دوغ، پنیر، شیربرنج، انواع ترشی‌ها، انواع مرباها و غیره پذیرایی می‌شد. حتماً در تمامی وعده‌های غذایی نان بر سر سفره می‌گذاشتند که غالباً لواش، شاطه یا گرده بود که از آرد گندم خالص تهیه می‌شد. پس از صرف نهار یا شام، نوبت شب‌چره یا شوچره (šū čare) می‌رسید که عبارت بود از انواع میوه‌های موجود از قبیل انار، سیب، پرتقال و انواع تنقلات همچون نخود و کشمش،

توت، مغز گردو، گندم برشته، شاهدانه، نقل و آب نبات که در مجموعه‌ای جلوی مهمان قرار می‌دادند. (صادق صحرائی، الیگودرز، لرستان، ۱۳۶۵)

در ارومیه معمولاً برای مهمان، پلو می‌پختند به همراه انواع خورش مانند خورش قورمه سبزی، خورش لوبیا سفید، خورش لنگر و غیره. غذاهایی که معمولاً در تابستان برای مهمان تهیه و تدارک می‌دیدند عبارت بود از: دلمه سیب، قیسوا (qisâvâ) (که از خرماي سرخ‌کرده تهیه می‌شد)، آش ماست و برای مهمانان خودمانی‌تر غالباً پلوهای مخلوط درست می‌کردند، همچون زیره پلو، هویج پلو، رشته پلو و مابقی تشریفات را ساده‌تر برگزار می‌کردند. (سعیده یوسف‌زاده، ارومیه، ۱۳۶۹)

در لاور زمی بوشهر رسم بود که اگر تعداد مهمانان از پنج نفر بیشتر بود برایشان بزغاله‌ای ذبح می‌کردند و برای ناهار مهمانان جگر بزغاله را برای مهمانان کباب می‌کردند و برای شام از گوشت دو دست بزغاله قورمه تهیه می‌کردند. (فرنگیس زمی‌نژاد، بوشهر، ۱۳۷۵)

در ارومیه در فصل زمستان ابتدا از مهمانان با جای داغ و سپس با شیرینی باسَلق پذیرایی می‌کردند و در تابستان با انواع شربت‌های خنک از قبیل شربت بیدمشک، بادرنج و یا آلبالو و در هنگام عصر با پالوده از مهمانان پذیرایی به عمل می‌آمد.

در خراسان مهمان‌ها با چهارفصل سال نامگذاری می‌شدند و از هرکدام به نوعی پذیرایی می‌شد. مهمان بهاره را با نان فطیر و مسکه (maske) (کره) پذیرایی می‌کردند. دیگری مهمان تابستانی نام داشت و به علت گرم‌بودن هوا از او با آب دوغ خیار، هندوانه، انگور و خریزه پذیرایی می‌شد. برای مهمانان پاییزه، آش رشته با قلیه (qalye)، شیر انگور و بنم (benom) (حلوای) یا تخم‌مرغ نیمرو تهیه و تدارک می‌دیدند و برای مهمان زمستانی آبگوشت یخنی (yaxni) یا رشته‌پلو و یا خورش آلو تهیه می‌کردند. (محمد کریمی فروتقه، کاشمر، ۱۳۶۵)

آداب سفره مهمانی

در ارومیه برای مهمانان دو نوع سفره می‌چیدند: سفره برای مهمان خودمانی و مهمان رسمی. ابتدا در اتاقی جداگانه سفره غذا را می‌چیدند و سپس مهمانان را برای صرف غذا بر سر سفره دعوت می‌کردند و هرگز جلوی مهمان سفره غذا را آماده نمی‌کردند. سفره‌چینی هم این گونه بود که سفره سفیدی را باز می‌کردند و اطراف آن را پتو می‌گذاشتند و دور تا دور سفره را با نان لواش می‌چیدند. تعداد مهمان‌ها برای هر کدام یک بشقاب و یک قاشق و چنگال می‌گذاشتند و غذاهای داخل دیس را از قبیل برنج زعفرانی، آش، سوپ و خورش‌ها در وسط و دور تا دور سفره قرار می‌دادند. چند ظرف دوغ یا شربت وسط سفره می‌گذاشتند و چندین ظرف پنیر و انواع سبزی همچون جعفری، نعنا و ریحان هم روی سفره قرار می‌دادند و آخرین لقمه‌ای که غالباً صرف می‌شد نان و پنیر بود. اما در مهمانی‌های خودمانی همانطور که مهمان‌ها نشستند، سفره غذا را پهن می‌کردند و وسایل غذا را می‌چیدند. در این مهمانی‌ها غالباً پلو را به جای زعفران با دارچین تزئین می‌کردند. (سعیده یوسف‌زاده، ارومیه، ۱۳۶۹)

در گذشته در روستاهای بوشهر رسم بود میزبان پیش از آنکه مهمان اقدام به صرف غذا کند، آفتابه‌لگن^۱ برای مهمان آماده می‌کرد تا مهمان دستش را بشوید. همچنین رسم بود تا مهمان دست از غذا خوردن نمی‌کشید میزبان از سر سفره بلند نمی‌شد. پس از صرف غذا هم آفتابه‌لگن آورده می‌شد تا مهمان دست خود را بشوید.

تقریباً در بیشتر نقاط ایران رسم بوده و هست که پس از صرف غذا مهمان برای صاحب سفره یا میزبان دست به دعا برمی‌دارد. مثلاً در ارومیه

۱. این تشریفات از جمله آفتابه‌لگن آوردن در برخی نقاط دیگر از جمله تهران هم رایج بود. ضرب‌المثل «آفتابه لگن هفت دست، شام و ناهار هیچی» از اینجا گرفته شده است که در مورد تشریفات توخالی به کار می‌رود.

پس از صرف غذا مهمان دست به دعا برداشته و چنین می‌گوید: الله سورفاییزی آچیق ائله‌سین (allâh surfâyizi âçiq elasin)، یعنی: خدا سفره شما را باز نگه دارد.

در کازرون رسم بود پس از صرف غذا مهمانان برای میزبان اینگونه دعا می‌کردند: الهی سفره زیارت پهن کنی یا سفره عروسی برای عزیزانت پهن کنی.

در اراک رسم بود که میزبان سر سفره‌ای که برای غذای مهمان آماده کرده بود نمی‌نشست، بلکه سرپا می‌ایستاد و مهمانان را در نظر می‌گرفت تا چیزی از خورد و خوراک کم و کسر نداشته باشند. مثلاً اگر دیس غذایی یا ظرف خورشتی خالی می‌شد فوری آن را به مطبخ می‌برد و آن را پر کرده، سر سفره برمی‌گرداند. غالباً مهمانان از میزبان تقاضا می‌کردند که با آنها هم‌سفره شود و در این هنگام مهمان‌دار پایین سفره می‌نشست و با آنها هم‌غذا می‌شد. (محمد اسماعیل حیدری، اراک، ۱۳۶۵)

در بیشتر نقاط ایران رسم بوده و هست که به هنگام صرف غذا تا صاحبخانه شروع به غذاخوردن نکند مهمان دست به غذا نمی‌برد و صاحبخانه می‌بایست آخرین نفری باشد که دست از غذا می‌کشد.

در برخی نقاط مثل شازند کاشان هرگاه سفره عروسی یا مهمانی پهن می‌کردند می‌بایست سه صلوات قبل از گسترانیدن و سه صلوات به هنگام جمع کردن سفره می‌فرستادند.

یکی دیگر از مواردی که در سفره مهمانی و اصولاً هنگام خوردن غذا رسم بوده و هست اینکه اگر ناغافل کسی به هنگام خوردن غذا وارد مجلسی شود به شوخی به او می‌گویند: «مادرزنت دوستت دارد». یا می‌گویند: «حلال‌زاده‌ای».

آداب و آیین‌های مهمان‌نوازی در نقاط مختلف ایران

پذیرایی مهمان با آب در سیستان و بلوچستان

سنت‌های اجتماعی هر قومی از شرایط اقلیمی و محیط جغرافیایی آن

تأثیرپذیری بسیاری دارد. مردم بلوچ هم دارای آداب و رسومی هستند که نشئت گرفته از زندگی چادرنشینی آنها بوده و جدای از ویژگی‌های زیست‌محیطی آنها نیست. یکی از رسومی که مردم بلوچ در پذیرایی از مهمان دارند این است که به محض اینکه مهمان وارد منزلی می‌شود پس از خوش‌آمدگویی و گفتن جمله «منت نَوی» (manta navi) یا «مَنگ نبی» یعنی خسته نباشی، از مهمان با آب پذیرایی می‌نمایند. بلوچ قدر آب را به خوبی می‌شناسد، چرا که طعم تشنگی و بی‌آبی را بهتر از همه مردم ایران می‌داند. چون سرزمین بلوچستان، سرزمین خشک و بی‌آبی است، این خصیصه در میان مردم بلوچ، حتی در میان آنها که شهرنشین شده‌اند، وجود دارد و هر ناآشنایی که به خانه بلوچی وارد شود، قبل از هر چیز مشاهده خواهد کرد که مهمان را با آب پذیرایی می‌کنند و این یکی از خصوصیات مهمان‌نوازی ایشان است. (محمدحسن عنایتی، زاهدان، ۱۳۶۲)

آداب پذیرایی از مهمان در ترکمن صحرا

ترکمن‌ها از دیرباز مردمی خون‌گرم، ساده و مهمان‌نواز بوده‌اند که این امر به زندگی کوچ‌رو، عشیره‌ای و شبانی آنها برمی‌گردد. این امر تا به امروز هم ادامه داشته است. صمیمیت و بی‌پیرایگی این مردم از طبیعت و محیط جغرافیایی آنها نشئت گرفته و علیرغم قهر طبیعت، مردمی دست و دلباز و مهمان‌نواز بوده‌اند. ترکمن‌های صحرائشین همیشه مشکی پر از قورمه گوشت و روغن حیوانی از سقف آلاچیق، سمت آستانه در آویزان داشته‌اند که اگر مهمانی سر رسید، غذای آماده داشته باشند. این سنت هنوز هم بین ترکمن‌های خراسان مرسوم است. به باور ترکمن‌ها مهمان با رزق و روزی خود می‌آید و مثلی دارند به این مضمون که «میزبان با آنچه در توان دارد اگر از مهمان پذیرایی کند در خجالت نیست.» یا می‌گویند: «مهمان را راهی کن آن وقت آسوده‌خاطر هستی.» برای ترکمن این یک قانون بوده است که میزبان اگرچه فقیر باشد باید یک قطعه مرغ یا یک رأس گوسفندش را نیز برای مهمان بکشد. هیچ مهمانی بدون پذیرایی از خانه ترکمن بیرون نمی‌آید.

حالا این حرمت با یک کاسه چای است یا یک لقمه نان.
در مقام سپاس مهمان از سفره میزبان، ترکمن‌ها مثلی دارند که می‌گوید:
بیر گون روزا مونگ گون سلام (bir gun ruzâ mung gun alâm) یعنی:
«یک روز نمک را هزار روز سلام باید».

همچنین معتقدند در پنج چیز باید عجله داشت: اقامه نماز، شوهردادن دختر، دفن میت، امر خیر و پذیرایی از مهمان. (آنه قربان قلیچ تقانی، ترکمن صحرا، ۱۳۷۵)

درباره قدر و منزلت مهمان در آثار ادبی منشور و منظوم ترکمن‌ها به ویژه در اشعار عارفان و شاعران، از مهمان و میزبان سخن‌ها رفته است.
در دشتستان بوشهر هم مهمان و جایگاه آن بسیار ارزشمند است. عموماً دعوت به مهمانی برای عروسی، ولیمه سفر حج و غیره انجام می‌گیرد که مردم این دیار آن را «واطلبو» (vâtelebu) یا واطلبونی می‌گویند.
آداب خاص مهمان‌نوازی در کرمان

خوشا امشو که مهمون شما یوم
کبوتر بچه ور بون شما یوم
ترشروی مکن ور روی مهمون
خدا دونه که فردا شو کجایوم

مردم کرمان از دیرباز به صفت زیبای مهمان‌نوازی آراسته بودند. این مردم خون‌گرم که در دل کویر خشک می‌زیسته‌اند، همواره سعی بر این داشته‌اند که با هر تازه‌واردی که به شهر و زادگاهشان قدم می‌نهد رفتار قابل تحسین و درخور شأن داشته باشند. به‌طور کلی نام کویر با مهربانی و میهمان‌نوازی عجین شده است. در آغاز ساخت و بنای ساختمان، محلی را جهت پذیرایی و استقبال از میهمان در نظر می‌گیرند، چرا که مهیامودن کلیه وسایل رفاه و آسایش هر میهمان و تازه‌وارد از اصول اولیه زندگی مردم کرمان و مناطق اطراف آن محسوب می‌شود. سابق بر این در هر منزلی محلی بود به نام «پنج‌دری» و یا تالار که امروزه این نام کم‌کم به فراموشی سپرده شده و مردم تنها به میهمان‌خانه بسنده می‌نمایند. این محل تشکیل شده بود از اتاقی بسیار بزرگ که اغلب در و دیوار آن به بهترین نحو با انواع گچ‌بری‌ها

تزئین شده بود. این اتاق اصولاً آفتاب‌گیر و از نور کافی برخوردار بود. در زمستان‌ها و تابستان‌ها این محل بنا به موقعیت فصلی که وجود داشت، بسیار مناسب و قابل سکونت بود. مردم کرمان به ویژه خانم‌های باسلیقه کرمانی غالباً طبق سلیقه خویش این اتاق را جهت میزبان مزین می‌نمودند، آن هم با وسایلی از قبیل قالی کرمانی، انواع تشکچه‌ها، پستی و چندین بالش و متکا که برای آرامش و استراحت مهمانان در نظر گرفته می‌شد. وسایل بهداشتی از قبیل حوله، لباس راحتی و خلاصه کلیه وسایل در این اتاق برای استفاده مهمانان مهیا بود. نکته‌ای که در گذشته بیشتر مدنظر قرار می‌گرفت، تزئینات و وسایل این اتاق بود که اغلب هنر دستی هر کدبانوی کرمانی محسوب می‌شد. به عنوان مثال از آنجا که پته کرمان معروف بود، لذا خانم‌ها سعی می‌کردند انواع پرده‌ها، پستی‌ها و روبالشی‌های این اتاق را از جنس پته انتخاب نمایند. (زهرایزدی، کرمان، ۱۳۷۰)

در پسوجان سیرجان هم اگر مهمان بخواهد وارد منزلی شود، چنانچه درب خانه باز باشد، مهمان مرد خانه را صدا می‌زند و اگر مرد نباشد نام پسر بزرگ خانه را صدا می‌زند و سپس وارد می‌شود. اما اگر درب خانه بسته بود مهمان هرکسی باشد، درب را با دستگیره یا درب‌کوب می‌کوبد و منتظر جواب می‌ماند. صاحبخانه: کیه، مهمان اگر از آشنایان باشد، با صدایی که او را بشناسند می‌گوید: های صاب‌خونه میهمون دوست دارین؟ صاحب‌خانه چه صاحب صدا را بشناسد و چه نشناسد، می‌گوید: قدم مهمون ور چشم، چی از مهمون بهتر. مهمان: خدا نگهدار چشمتون. بعد از بازشدن درب‌خانه مهمون و صاحبخانه باز هم احوالپرسی یا به قول کرمانی‌ها «حال‌وکار» می‌کنند. طرفین در اینجا تعارفاتی رد و بدل می‌کنند و از خود و خانواده یکدیگر جوایای احوال می‌شوند. در گذشته به محض ورود مهمان، زن و خانم میزبان فوری آب و جارویی می‌کردند و فرشی را که از قالیچه‌های محلی بود پهن می‌کردند و مهمان را دعوت به نشستن می‌نمودند. (عزیزالله ایران‌نژادپاریزی، سیرجان، ۱۳۶۹)

اگر ورود مهمان پیش از ظهر و یا کمی بعد از ظهر تا نزدیک غروب باشد، مرد میزبان خطاب به همسرش می‌گوید: «زود آتشی، علوئی بکن» یعنی برای مهمان چای و غذا درست کن. معمولاً اتاق خوب، فرش خوب، رختخواب خوب، غذا و میوه خوب را برای مهمان در نظر می‌گیرند و از او پذیرایی می‌کنند. وقتی سفره پهن شد، مهمان به احترام صاحب‌خانه و تا همه نیایند سر سفره نمی‌نشینند و شروع به غذا خوردن نمی‌کند و وقتی همه آمدند با نام و یاد خدا شروع به خوردن می‌کنند. برخی غذا خوردن افراد کوچکتر و یا مهمان را بعد از سیر شدن بزرگتر و یا صاحب‌خانه زشت و خارج از ادب می‌دانستند، لذا در سر سفره وقتی یک نفر بزرگتر و ریش سفید از غذا خوردن دست می‌کشید، افراد کوچکتر نیز دست از غذا می‌کشیدند و اگر مهمان بعد از صاحب‌خانه غذا می‌خورد آن را نیز زشت می‌دانستند. برای اینکه مهمان خوب سیر شود و نیز کوچکترها سیر شوند، افراد بزرگتر و یا صاحب‌خانه اگر سیر هم شده باشند، معمولاً دستی به سفره می‌برند و به اصطلاح «دهنی می‌جانبانند» تا مهمان خوب غذا بخورد. تعارفاتی نیز در این مرحله رد و بدل می‌شود. مهمان در جواب پذیرایی میزبان می‌گوید: خدا نون از سفره‌تون کم نکنه، خدا کنه سیر عمر و سیر رزق باشین، خدا کنه سفره‌تون همیشه پهن باشه، خدا کنه همیشه تندرست باشین و در خونه‌تون باز باشه و غیره. (عزیزالله ایران‌نژاد، کرمان، سیرجان، ۱۳۶۹)

تعارفات معمول در مهمانی‌ها بسیار جالب توجه است:

میزبان رو به مهمان: بفرمایید، خوش آمدید، خیلی عجب، صفا آوردین، لااقل جلوتر می‌گفتین، گاوی، گوسفندی آماده می‌کردیم.

میهمان در جواب می‌گوید: عجب از ما نیست ما که همش مزاحمیم، سرمون رو بگیرن پامون اینجایه، پامون رو بگیرن سرمون اینجایه.

و موقع خداحافظی **میزبان** چنین می‌گوید: ما این دفعه را اصلاً قبول نداریم، منزل خودتان است باز هم تشریف بیاورید.

میهمان: چشم، مزاحم می‌شیم. خدا از سرمنزل کمتان نکنه، شما هم

تشریف بیاورید، گدا منزلی هست متعلق به خودتان است (کلبه درویشی داریم).

آداب مهمان‌نوازی در قوم بختیاری و نر

بختیاری‌ها با توجه به شرایط اقلیمی، منطقه‌ای و روحیات آزادمنشی، مردمانی مهمان‌نواز بوده و به این صفت شهره عام و خاص‌اند. در دیار بختیاری به حرمت مهمان با رویی گشاده به پیشواز می‌آیند و دستان او را به گرمی و صمیمیت می‌فشارند. او را در بالای «لامردان» (اتاق پذیرایی) می‌نشانند و هرچه دارند بی هیچ چشمداشتی در طبق اخلاص نثار می‌کنند. در میان بختیاری‌ها مثل معروفی است که حاکی از حس مهمان‌نوازی آنهاست: شاذ اویذ مهمون ز بلایس بخوریم نون (مهمان شاد آمد که از برکت و پرتوش نانی بخوریم).

بختیاری‌ها معتقدند که مهمان دارای رزق و روزی است که با آمدنش رزق و روزی هم می‌آید. در میان بختیاری‌ها میزبان دارای مسئولیت است تا زمانی که مهمان در خانه و حریم اوست نه تنها مسئولیت پذیرایی بلکه بالاتر از آن مسئولیت سلامتی میهمان هم با اوست. در سفرنامه‌هایی که از سیاحان و جهانگردان به جا مانده، از مهمان‌دوستی‌های بختیاری‌ها و انواع غذاها و به خصوص کباب بختیاری صحبت به میان آمده است.

در میان لرهای بروجرد مهمان‌کردن به دو گونه است: یکی با دعوت و وعده‌گرفتن و دیگری مهمانی بدون دعوت، به صورت سرزدن و شب‌نشینی. مهمانی با دعوت این‌گونه است که اگر کسی بخواهد دوستان و بستگان خود را به خانه‌اش دعوت کند، پسر کوچک خود را قاصد می‌کند و به سراغ آنها می‌فرستد. قاصد بعد از گرفتن دعوتی، جواب را به بزرگ خانه می‌رساند. آنوقت میزبان، خانه را آب و جارو کرده، بساط چای و قلیان و سیگار را می‌گستراند. اگر مدعوین سه یا چهار نفر باشند، میزبان یک مرغ یا یک بوقلمون یا غازی را سر بریده به همراه برنج بار می‌گذارد. مهمان‌ها هم اگر برای شام وعده شده باشند، هنگام غروب جمع شده، به خانه میزبان می‌روند

و با گفتن یا الله دم در خانه، صاحب‌خانه را متوجه حضور خود می‌کنند. صاحب‌خانه هم به استقبال مهمانان می‌آید و بعد از دست‌دادن و خوش‌آمدگویی، میزبان را جلوتر از خود روانه «لامردون» می‌کنند. بعد از احوال‌پرسی، برای مهمانان چه اهل سیگار باشند چه نباشند، سیگار می‌گذارند و اگر اهل قلیان باشند قلیان می‌آورند. بعد نوبت به چای می‌رسد و تا چای جلوی مهمان نگذاشته‌اند ناهار یا شام نمی‌آورند، مگر اینکه خود مهمان گفته باشد که میلی به چای ندارد و یا با شکم گرسنه چای نمی‌خورد. بعد از ناهار و یا شام از مهمان با میوه، شیرینی، آجیل و یا پسته پذیرایی می‌شود.

اما مهمانی بی‌دعوت؛ در فصل زمستان که کشت و زرع تقریباً تعطیل است، کشاورزان اوقات فراغت بیشتری دارند، پس بیشتر به دید و بازدید همدیگر می‌روند و معمولاً هم بی‌دعوت و سرزده به خانه قوم و خویش می‌روند. اگر قصد ماندن هم داشته باشند چند ساعت مانده به ظهر و یا غروب می‌روند تا صاحب‌خانه، فرصت پختن شام یا ناهار را داشته باشد. اگر کسی خیلی دیروقت به خانه کسی برود، صاحب‌خانه برای آنکه به نوع پذیرایی‌اش گله‌ای وارد نیاید، می‌گوید: «میمون دیرموقه خرجش پا خوشه»، یعنی: مهمان دیروقت خرجش پای خودش است. یا «میمون دیرموقع گله‌ای و صاب‌خونه ناره»، یعنی: مهمان دیروقت گله‌ای از صاحب‌خانه ندارد.

مردم لرستان، از جمله بروجردی‌ها مردمان مهمان‌دوست و مهمان‌نوازی هستند و معتقدند که «مهمان عزیز خداست و روزی‌اش را با خودش می‌آورد» و حتی اگر غریبه‌ای هم به خانه‌شان مهمان شود، همان‌طور که از بستگان خود پذیرایی می‌کنند، به همان نسبت از شخص غریبه هم پذیرایی می‌کنند و میزبان هیچ‌وقت نمی‌پرسد: که هستی؟ یا از کجا آمده‌ای؟ مگر اینکه بعد از صرف ناهار و یا شام، فرصتی دست دهد آنوقت میزبان سر

۱. مردمان لر معمولاً اتاقی را مخصوص مهمانان عزیز و گرانقدر خود می‌آرایند که به آن لامردون می‌گویند.

صحبت را باز می‌کند و با لحنی ملایم که باعث شرمندگی مهمان نشود، می‌گوید: «مدتی است که خدمت شما نرسیده‌ایم نام شریفتان را فراموش کرده‌ایم» و بعد شخص غریبه خود را معرفی می‌کند و باقی قضایا.

اگر چه مهمان عزیز است اما گاه مهمان‌های بی‌ملاحظه‌ای هم پیدا می‌شوند که تا جان صاحب‌خانه را به لب نرسانند از خیر مهمانی نمی‌گذرند. از رفتار مهمان‌های بی‌ملاحظه داستان‌هایی نقل می‌شود که در مثل‌ها و تمثیل‌های بروجردی‌ها نمود پیدا کرده است:

«روزی مرد غریبه‌ای به خانه‌ای مهمان می‌شود و یک ماه تمام هم در آنجا لنگر می‌اندازد و مفت‌خوری می‌کند. گویی خیال رفتن از خانه میزبان را هم ندارد. زن صاحب‌خانه از پخت و پز برای مهمان مفت‌خور ذله می‌شود و دور از چشم شوهرش نقشه‌ای می‌کشد تا شرّ مهمان مزاحم را از سر‌خانه و زندگی‌اش کم کند. پس یک روز که مرغی از مرغان همسایه که به حیاط خانه‌اش می‌آید را کیش می‌کند و به مرغ می‌گوید: «کِش، کِش، کِش پوپله رَشَه مهمو یه رو دو رو خوشَه. یعنی: ای مرغ برو برو کاکل خاکستری، مهمان یک روز دو روز خوش و عزیز است. اما مهمان که خیلی پررو بود، برای اینکه خیالات رفتنش را از سر زن صاحب‌خانه بیرون کند در جواب زن صاحب‌خانه رو می‌کند به مرغ و می‌گوید: «کِش، کِش، کِش پوپله لاره، میمو ایچنه تا ای بهاره». یعنی: برو برو، ای مرغ لاری من اینجا مهمان می‌مانم تا فصل بهار.

البته روایتی دیگر از این تمثیل را استاد انجوی به نقل از رحیم شیرینی در صفحه ۶۶ کتاب **تمثیل و مثل** (جلد اول) با عنوان «مهمان یک روز، دو روز است» آورده است:

«پدری برای دیدن پسرش از ده به شهر می‌رود. چند روزی که می‌گذرد حوصله عروسش سر می‌رود، عروس بچه‌اش را در گهواره می‌گذارد و به بهانه لالایی خواندن برای بچه‌اش می‌گوید:

لای لای لای فیروزه مهمان یک‌روز، دو‌روزه

باورها و اعتقادات راجع به مهمان

در برخی نقاط ایران مردم را عقیده بر این است که روزی مهمان قبل از اینکه خودش به خانه‌ای برود به منزل صاحبخانه رفته و از این رو مهمان را دوست می‌دارند و احترام می‌کنند (معتقدند روزی مهمان جلوتر از خودش می‌آید).

برخی از مردم کشورمان اعتقادات جالبی راجع به مهمان داشته و دارند که بازگویی آن چندان خالی از لطف نیست. البته این باورها امروزه بسیار کمرنگ شده‌اند.

- اگر خروسی روی پله خانه بایستد و آواز بخواند، نشانه آمدن مهمان است. (طلیعه آرزومند، سیاهکل، گیلان، ۱۳۷۰)

- اگر پشت سیبل کسی بخارد آن را نشانه آمدن مهمان می‌دانند و می‌گویند:

می مچه خارش کانه الان ونه مهمان بیه (تنکابن، نگارنده)

(Mi mače xârêš kâne alan vane mehmân beya)

- اگر دو مرغ طوری به هم نزدیک شوند که انگار دارند در گوش هم نجوا می‌کنند، آن را نشانه آمدن مهمان می‌دانند.

- اگر تار مویی جلوی چشم راست بر روی گونه بیفتد، معتقدند مهمان می‌آید. (آذر، لاهیجان، ۱۳۶۷)

- شب یا روز اول ماه به خانه کسی نمی‌روند و معتقدند اگر اتفاق بدی بیفتد صاحبخانه آن را به پای مهمان می‌گذارد. (عزیز عیسی‌پور، تنکابن، ۱۳۸۰)

البته در تنکابن در گذشته رسم «پا در مُج^۱» یا «ماه در مج» رایج بود و آن، اینگونه بود که شخص خوش‌قدمی را اول ماه به خانه خود دعوت می‌کردند تا قدم او باعث خیر و برکت اهالی خانه شود. (نگارنده)

۱. مُج از موتن (moten) به معنی قدم‌زدن است و در اینجا به معنی کسی است که برای اولین بار در اول ماه به خانه کسی می‌رود.

- اگر قیچی از دست قالیباف، خود به خود بیفتد می‌گویند قیچی پرید، مهمان می‌آید.

- معتقدند اگر بر روی استکان چای تفاله‌ای شناور گردد، به تعداد همان تفاله‌ها مهمان یا مهمانانی در راه است که بر آنان وارد می‌شود.

- اگر به طور اتفاقی کفش‌ها بر روی هم سوار شوند، مهمان به منزل آنان وارد خواهد شد.

- اگر به طور اتفاقی استکان‌ها به ردیف چیده شد آن را نیز به نوعی نشانه آمدن مهمان می‌دانند.

- اگر دختر بچه‌ای جارو به دست گرفت و شروع به جارو کردن حیاط خانه نمود، آن را نیز نشانه آمدن مهمان می‌دانند.

- اگر زنی هنگام درست کردن خمیرنان، تکه‌ای از خمیر از جلوی دستش بر زمین بیفتد معتقدند که سهم مهمان است و به زودی مهمان می‌آید.

- اگر بچه خردسال خانواده از در وارد شود و سلام کند، معتقدند مهمان می‌آید.

- مردم پسوجان کرمان اعتقاد دارند، اگر نوعی کلاغ (جیک) نزدیک خانه جیک جیک کند، باور دارند مهمان می‌آید و اگر مدتی چشم انتظار مسافری باشند، این شعر را می‌خوانند:

خیرت خیر خیرت خیر	کلا جیکو، دم باریکو
چنگت شیرین می‌کنم	بالت رنگین می‌کنم

خیرت خیر، خیرت خیر

اگر فلانی از سفر می‌یاد یک کر دیگه‌ای بکن و فر بکن برو

(صدای او آواز بده و پرواز کن برو)

اگر پرنده بعد از آن صدایی کرد و پرواز کرد و رفت، باور دارند حتماً مسافر مورد نظرشان خواهد آمد و مهمان آنها خواهد شد.

- اگر بچه‌ای که خوب و بد را تشخیص نمی‌دهد دروازه منزل را باز کند، معتقدند مهمان برای آنها می‌آید.

- اگر گربه‌ای خاک‌آلوده وارد خانه‌ای شود، معتقدند حتماً برای صاحبخانه مهمان خواهد آمد.

- اگر چشم راست کسی بپرد (بزند) آن را نشانه آمدن مهمان می‌دانند.

- اگر موقع خوردن چای، قند از دست صاحبخانه بی‌اختیار بیفتد، معتقدند به زودی مهمان می‌رسد.

در نهایت اینکه ایرانی هر زمان منتظر مهمان بوده و هست و آنچه از اعتقادات و باورهای او در این کتاب گفته شد تنها بهانه‌ای برای اثبات مهمان‌نوازی ایرانیان بوده است.

جایگاه مهمان در ادب عامه (ترانه‌ها، اشعار، قصه‌ها و غیره)

یکی دیگر از مواردی که نشان می‌دهد مردم ایران برای مهمان و جایگاه آن احترام زیادی قائلند، بازتاب جایگاه مهمان در ادب عامه است. در وصف مهمان اشعار و ترانه‌های بسیاری سروده شده که منتخبی از آنها در ادامه آورده می‌شود:

خوشا امشو که مهمون شمائیم	که کفتر بچه ور بون شمایوم
ترشروی می کن ور روی مهمون	خدا دونه که فردا شو کجائوم

شب و نیمه شب که مهمون شمایم	بیسارین قند و چایی از برائیم
ترشروی می کن ور روی مهمون	خدا دونه که فردا شو کجایم

بزن نی‌زن، رفیق باوفائیم	که مهمون عزیز آید برایم
بخون ای نازنین یار عزیزم	بنال ای چنگ امشو از برایم

به توی باغ، باغبونی کنم من
به چوب نار، چوپونی کنم من
بگیرم بره‌ای از میش گوزل^۱
کُشم من، یار مهمونی کنم من

به کوی لار چوپونی کنم من
که دلبر آیه، مهمونی کنم من
بگیرم قوچی از سردار قوچون
به پیش پاش قربونی کنم من

شبی رفتم به مهمونی
سرم بشکست و پیشونی
خداوندا تو میدونی
گنه کردم به نادونی

خوشا امشو که مهمون شمایوم
خدا دونه که فردا شو کجایوم
تو یک امشو ما را نیز نگه‌دار
که فردا در دسر کم می‌نمائیم

ول^۲ پالنگری مهمونم امشو
گدا بیدم ولی سلطونم امشو
گدا که نون جو هرگز ندیده
سر قاب پلو می‌بینم امشو

در برخی نقاط تهران وقتی مهمان‌ها می‌خواستند خانه میزبان را ترک
گویند این گونه می‌خواندند:

صاحبخونه نگذار که برم
توی دالون می‌خوابم

۱. میش سفید

۱. ول: گُل

صاحبخونه نگذار که برم روم پالون میندازم

(اخترالدوله قهرمان، تهران، ۱۳۶۵)

در برخی روستاهای کرمان کودکان در خصوص مهمان این ترانه را می‌خواندند:

گچی گچی چندساله مهمون یکی دو ساله

گچی گچی فیروزه مهمون یکی دو روزه

(عزیزالله ایران‌نژاد پاریزی، کرمان، ۱۳۶۵)

در بین مردم ایران معمولاً رسم است که در هنگام خوش‌آمدگویی به مهمان چنین می‌گویند:

خوش آمدی که ما را خوش آمد ز آمدنت

هزارجان گرامی فدای هر قدمت

از فروغ روی مهمان شد منور خانه‌ام

خانه‌ام روشن چون او شمع است و من پروانه‌ام

شمع ما امشب زیارت می‌کند پروانه را

من به قربان می‌روم مهمان صاحبخانه را

قصه‌ها و حکایات

آبگوشت غاز

مرد غریبی شبی را در خانه‌ای مهمان شد. زن صاحبخانه برای شام آبگوشت غاز پخته بود اما وقتی مهمان برایشان رسید آبگوشت غاز را پیش

نیاوردند و برای شام تنها به نان و پنیر اکتفا کردند. مرد صاحبخانه نیمه‌شب در حالی که فکر می‌کرد مهمان خوابیده، از همسرش پرسید چرا برای شام خوراک غاز را نیآورده است؟ زن گفت: خوراک را نگه‌داشتم تا بعد از اینکه مهمان رفت خودمان بخوریم. مهمان هم که همه حرفها را شنیده بود نزد خود قسم خورد غازی برای آنها بپزد که یک غاز هم از پهلویش درآید. او منتظر ماند تا زن و شوهر میزبان به خواب رفتند. سپس به آهستگی چهار دست و پا و سینه‌خیز سر طبق نان رفت و چند تا نان برداشت و بر سر تنور رفت و دیزی آبگوشت را از تنور درآورد و غاز پخته را از درون دیزی برداشت و میان نان‌ها گذاشت و در دستمالی پیچید و بعد چاروق‌هایش را توی دیزی گذاشت و دور دیزی را بست و آن را داخل تنور گذاشت. مهمان و میزبان صبح‌هنگام در حین صرف صبحانه مشغول صحبت از هر دری شدند تا اینکه صاحبخانه از مهمان پرسید: راستی برادر تو چند سال داری؟ و مهمان پاسخ داد: تاریخ دقیقش را نمی‌دانم ولی به یاد دارم زمانی که چارق پاشا قلعه دیزی را فتح کرد و غازپاشا از قلعه دیزی فرار کرد آن وقت من چهار دست و پا به طرف طبق نان می‌رفتم. زن و شوهر تعجب کردند و گفتند: پس شما باید خیلی سن داشته باشید، چون ما چنین ماجرای را نشنیده بودیم.

خلاصه مهمان صبحانه‌اش را تمام کرد و دستمالش را برداشت و خداحافظی کرد و رفت. بعد از رفتن مهمان، مرد صاحبخانه رو به زن کرد و گفت: خب حالا که از گوشت غاز برای مهمان بیچاره نیاوردی اقبالاً آن را بیار تا خودمان بخوریم. زن خوشحال از اینکه آبگوشت غاز را به تنهایی خواهند خورد سر تنور رفت و دیزی را بیرون آورد و سر سفره برد. ابتدا آب خوراک را در کاسه خالی کرد و ترید کردند و خوردند و بعد زن دستش را برد توی دیزی تا غاز را بیرون بیاورد با کمال تعجب دید که به جای غاز چاروق‌ها سر از دیزی درآوردند! آن هنگام بود که آه از نهاد زن و مرد خسیس برآمد و تازه فهمیدند قصه‌ای که مهمان در خصوص تولدش تعریف کرده بود از چه قرار

بوده است. (سعیده یوسف‌زاده، ارومیه، ۱۳۶۹)

مرد فقیر و مهمان سیده

روایت است که یک زن سیده علوی از دهاتی به شهری وارد شد و چون موقع غروب آفتاب بود، ناچار برای استراحت و خوابیدن خود بر در هر خانه‌ای می‌رفت و تقاضای جا و مکان می‌کرد، ولی جواب منفی می‌شنید. تا اینکه به در خانه شخص فقیر مؤمنی آمد و از آن شخص هم تقاضای جا و مکان کرد. مرد فقیر با اینکه خود محتاج بود، خواهش زن علویه را پذیرفت و او را به خانه خود راه داد. همسر مرد فقیر دور از چشم زن سیده به شوهر خود پرخاش کرد و گفت: ما خودمان فقیر و محتاج هستیم و اکنون در خانه خود خوراکی‌ای نداریم که به عائله خود بدهیم چه برسد به این زن سیده، تو می‌خواهی ما را شرم‌زده کنی؟ مرد فقیر جواب داد: ای زن صبرکن خداوند کریم است. خرج مهمان با مهمان وارد می‌شود. اما زن چون از وضعیت خانه مطلع بود ناراحت بود و شوهر خود را ملامت کرده و به او ناسزا می‌گفت. عاقبت مرد از پرحرفی زن به ستوه آمده از یک طرف نمی‌توانست صدای خود را بلند کند و با همسر خود دعوا کند و از طرف دیگر نمی‌توانست زن علوی را از خانه خود بیرون کند. همچنین می‌دانست که حق با زنش است. تکلیف خود را نمی‌دانست و چون بسیار مقروض بود روی آن را نداشت که از همسایگان قرض بگیرد. پس، از روی خلوص نیت وضو گرفت و ایستاد که دو رکعت نماز حاجت بخواند و از خدا بخواهد که او را شرم‌زده مهمانش نکند. همینکه قامت نماز را بست و حمد و سوره را خواند و به رکوع و بعد سجده رفت، ناگاه موشی روی سجاده او آمد. مرد مؤمن کلاه نمدی خود را از سر برداشت و روی موش گذاشت و به نماز ادامه داد. در این موقع دوستان موش از سوراخ بیرون آمدند و جایگاه موش را پیدا کردند و خیال کردند که دوستشان زندانی مرد شده. پس همگی به سوراخ برگشتند و هرکدام یک دانه اشرفی به دندان خود گرفتند و روی سجاده مرد گذاشتند و

در برابر او ایستادند. مرد نمازش تمام شد و در حالی که تمام وقایع را دیده بود، فهمید که خداوند حاجت او را برآورده کرده است. فوراً زن خود را صدا زد و گفت: «ای زن دیدی خداوند ارحم‌الراحمین است و رزق مهمان را می‌رساند. زن منتبه شد و سعی کرد از آن پس شرط ادب در مهمان‌داری نگه دارد و مرد مؤمن به خاطر این خصلت پسندیده صاحب مال و ثروت شد. (بندر و وحیدیان، بهبهان، خوزستان، ۱۳۷۱)

مهمان پرو

نقل می‌کنند شخصی بر منزلی به عنوان میهمان وارد می‌شود و پس از چند روز ماندن با خود می‌گوید هیچ جایی بهتر از اینجا نیست که مفت و مجانی بخورم و بگردم. در نتیجه نه یک روز و دو روز، بلکه ۵ الی ۶ ماه میهمانی‌اش به طول می‌انجامد و قصد ترک آن منزل را نمی‌کند. صاحبخانه که می‌بیند میهمان به هیچ وجه حاضر به ترک منزلش نیست، تصمیم می‌گیرد با زنش به جنگ زرگری تن بدهند و به جان هم بیفتند و بدین‌وسیله مهمان را عاصی نمایند. بنابراین روزی زن و شوهر با هم مشاجره لفظی به‌ظاهر شدیدی می‌نمایند و برای حل و فصل دعوا از میهمان می‌خواهند قضیه را فیصله داده و حق را به یکی از آنها بدهد. لذا روی همین نیت به او می‌گویند: فلانی خدا و کیلی تو که الآن مدت شش ماه اینجا مانده‌ای و قرار است فردا پس فردا از اینجا بروی، بگو بینم آیا حق با منه یا با همسرم؟ میهمان که از روی زیادی برخوردار بود از موقعیت استفاده کرده و در جواب می‌گوید: به خدا قسم به نظر من که شش ماه موندم و از بس که شماها خوبید می‌خواهم شش ماه دیگر هم اینجا بمونم، خدا می‌دونه که بدی از چشم‌ام دیدم و از شماها هیچ ندیدم. و بدین‌گونه به صاحبخانه می‌فهماند که خیال دارد تا آخر سال در آنجا بماند و بدین‌وسیله زن و شوهر از طرح نقشه خویش شکست خوردند. (زهره ایزدی، کرمان، ۱۳۷۹)

مهمان ماندگار

مردی به مهمانی دوستش رفت و تمام روز را در خانه او بود و از هر جهت در فرحناکی را بر صاحبخانه بسته بود. وقتی شب شد و هوا رو به تاریکی نهاد، صاحبخانه بدون این که چراغی روشن کند، کنار مهمان نشست و با او مشغول صحبت و گفت‌وگو شد. مهمان که از تاریکی ناراحت و در عذاب بود، هرچه منتظر ماند میزبان چراغی روشن نکرد، تا این که کاسه صبرش لبریز شد و گفت: خیلی معذرت می‌خواهم! چراغ کجاست تا آن را روشن کنم، چون هوا خیلی تاریک است و جایی را نمی‌بینم. صاحبخانه که از مهمان ناخوانده حساسی کلافه شده بود، از فرصت استفاده کرد و گفت: خداوند می‌فرماید: و اذا اظلم علیهم قاموا یعنی: وقتی شب جامه تاریکی بر آنها پوشاند، از جا حرکت کنند و بروند. مهمان که از حاضر جوابی میزبان جا خورده بود، خجالت‌زده شد و از خانه بیرون رفت. (سبزه‌ای، ۱۳۶۸، ص ۲۰)

پذیرایی اعرابی از خلیفه

روزی خلیفه مهدی عباسی، به شکار رفته و از لشکر دور افتاده بود. همچنان که حیران و سرگردان در صحرا می‌گشت، ناگاه به خیمه اعرابی بادیه‌نشین رسید. هوا گرم و خلیفه تشنه و گرسنه بود. خلیفه به خیمه اعرابی وارد شد و رو به او کرده، پرسید: ای اعرابی! آیا مهمان می‌خواهی؟ اعرابی گفت: می‌خواهیم، اگر به آنچه هست، قانع شوی و عیب‌نگیری! خلیفه گفت: قبول است. حال برو و آنچه حاضر است، بیاور. اعرابی مقداری ماست و نان داشت. آورد و خلیفه میل کرد. بعد گفت: ای اعرابی! غذای خوبی بود. دیگر چه داری؟ اعرابی کوزه آبی داشت، پیش آورد و قدحی پر کرد و به خلیفه داد. خلیفه نوشید. آنگاه به اعرابی گفت: آیا مرا می‌شناسی؟ اعرابی گفت: خیر، شما را نمی‌شناسم. خلیفه گفت: من از خواص امیرالمؤمنین مهدیم! اعرابی گفت: شاید راست بگویی. خلیفه قدحی دیگر نوشید و گفت: من از جمله سپهسالاران امیرالمؤمنین مهدیم! اعرابی با شنیدن این حرف کوزه را از

پیش او برداشت و سر کوزه را محکم کرد و یک سو نهاد. مهدی پرسید: چه می‌کنی؟! گفت: والله دیگر آب به تو نمی‌دهم. وقتی قدح اول را نوشیدی، ادعا کردی از نزدیکان خلیفه‌ای. دوم را که خوردی، گفתי سپهسالاری. قدح سوم را که بخوری، دعوی خلافت می‌کنی، و اگر چهارم را بخوری، دعوی نبوت می‌کنی و می‌گویی محمد رسول‌الله‌ام و همی ساعت فرشتگان درآیند و مرا به زحمت اندازند! مهدی از این سخن بسیار خندید و بعد از ساعتی لشکر و خدم او آمدند و اعرابی را جایزه زیادی داد. (عوفی، ۱۳۶۸، ص ۲۰۸)

مهمانی‌دادن دو دوست

گویند در زمان‌های قدیم دو نفر بودند که رفاقت و صمیمیت آنها زبانزد خاص و عام بود و خیلی با صداقت رفتار می‌کردند. روزی یکی از آن دو دوست به مهمانی دوست خود رفت. میزبان در ضیافت او تکلف کرد و انواع غذاها را آماده کرد و اگر پول نداشت، از مغازه‌ها نسیه می‌گرفت، تا به مهمان خوش بگذرد. بعد از سه روز مهمان عزم رفتن کرد، و وقت خداحافظی گفت: واقعاً که رسم مهمانداری را بلد نبودی! اگر زمانی به مهمانی من بیایی، به تو آیین مهمانداری را یاد می‌دهم. میزبان خجل شد و اندیشید در ضیافت او چه کوتاهی کرده و کدام نکته را فرو گذاشته و انجام نداده‌ام. مدتی در این اندیشه بود تا این که روزی او را به شهر دوست خود سفری اتفاق افتاد و به خانه دوستش رفت. آن دوست مقدم او را عزیز داشت و فوراً نان و سرکه پیش آورد. آنگاه سفره، کاسه‌ای چوبی و سه نوع خوردنی پیش او نهاد. مهمان با خود فکر کرد شاید فردا تکلف می‌کند و پذیرایی اصلی را انجام می‌دهد، اما روز دیگر نیز غذای سرد پیش او نهاد! مرد متحیر شد و با خود گفت: چندان که تکلف کردم، در مهمانداری مرا مقصر خواند، پس چرا خود تکلف نمی‌کند؟ روزی پرده حشمت از میان برداشت و شرم و خجالت را به کناری نهاد و از او پرسید: دوستان این‌طور مهمانداری می‌کنند؟! میزبان گفت:

آری، تکلف مال بیگانگان است. وقتی من به منزل تو آمدم، خواستم یک ماه تو را ببینم و در خدمت تو باشم. چون طریق تکلف پیش داشتی، دانستم از وجود من به تنگ آمده‌ای. پس کفش در پای کردم و از خدمت تو دور شدم و چون تو آمدی، من از معمول خویش زیادت نمی‌کنم و زیاده‌روی نمی‌نمایم و بر وجود تو متنی نمی‌نهم و اگر یک سال هم مهمان من باشی، مرا هیچ بار گرانی نخواهد بود. مرد عاقل بود و انصاف بداد و یقین کرد تکلف کردن با مهمان از عادت کرام نیست و روی ترش کردن با مهمانان جز سیرت لثیمان نباشد. (همان، ص ۲۱۲)

حکایت مهمانان علی(ع)

روزی مردی با پسرش به‌عنوان مهمان بر حضرت علی(ع) وارد شدند. حضرت با اکرام و احترام بسیار آنها را در صدر مجلس نشاند و خود رو به روی آنها نشست. بعد از خوردن غذا، قنبر - غلام حضرت - حوله و طشت و ابریقی برای شستن دست آنها آورد. حضرت علی(ع) آنها را از دست قنبر گرفت و جلو رفت تا دست مرد را بشوید! مرد خود را عقب کشید و گفت: مگر چنین چیزی ممکن است! امام(ع) فرمود: برادر تو، از تو است و از تو جدا نیست. می‌خواهد عهده‌دار خدمت تو بشود. در عوض خداوند به او پاداش خواهد داد. چرا می‌خواهی مانع کار ثواب بشوی! باز آن مرد امتناع کرد. علی(ع) فرمود: من می‌خواهم به شرف خدمت برادر مؤمن نایل گردم. مانع کار من مشو. مهمان با شرمندگی حاضر شد. پس علی(ع) فرمود: خواهش می‌کنم دست خود را درست و کامل بشوی، همان‌طور که اگر قنبر می‌خواست دستت را بشوید، می‌شستی. خجالت و تعارف را کنار بگذار. وقتی امام از شستن دست مهمان فارغ شد، به پسر خود «محمدبن حنیفه» فرمود: دست پسر را تو بشوی. من که پدر تو هستم، دست پدر را شستم و تو دست پسر را بشوی، اگر پدر اینجا نبود و تنها این پسر مهمان ما بود، من خودم دستش را می‌شستم، اما خداوند دوست دارد وقتی که پدر و

پسری حاضرند، در احترام بین آنها فرق گذاشته شود. محمد به امر پدر برخاست و دست پسر را شست. امام حسن عسکری(ع) وقتی این داستان را نقل کرد، فرمود: شیعه حقیقی باید این‌طور باشد. (مجلسی، ج ۹، ص ۵۹۸)

حکایت کارکردن به جای خوردن صدقه

از جمله کسانی که در زمان حکومت هارون‌الرشید فراری شد و خود را پنهان کرد، قاسم بن موسی بن جعفر(ع) است که از ترس جان خویش به طرف شرق متواری گشت. روزی در کنار فرات راه می‌رفت. چشمش به دو دختر کوچک افتاد که با یکدیگر بازی می‌کردند. یکی از آنها برای اثبات ادعای خود گفت: نه، این‌طور نیست به حق امیر، صاحب بیعت در روز غدیر! قاسم جلو رفت و پرسید: منظورت از امیر کیست؟ دختر گفت: مرادم ابوالحسن پدر امام حسن و امام حسین(ع) است.

قاسم خشنود شد که به محل دوستان اجداد خود رسیده است. از این رو گفت: دختر خانم! آیا مرا نزد رئیس قبیله راهنمایی می‌کنی؟ دختر جواب داد: آری، اتفاقاً پدر خودم رئیس قبیله است. دختر از جلو رفت و قاسم هم از پشت سر حرکت کرد. قاسم خود را به پدر دختر معرفی کرد. قاسم سه روز با کمال احترام و پذیرایی شایسته به‌عنوان مهمان در آنجا ماند. روز چهارم پیش رئیس قبیله رفت و گفت: شنیده‌ام از کسی که پیامبر اکرم فرمود: مهمان بودن سه روز است، و بعد از آن هرچه بخورد، از باب صدقه و انفاق خواهد بود. به این جهت دوست ندارم از صدقه استفاده کنم. تقاضا دارم مرا به کاری واداری که مشغول آن شوم تا آنچه می‌خورم، صدقه نباشد. شیخ گفت: بعداً کاری که در شأن تو باشد برایت تهیه می‌کنم. ولی قاسم درخواست کرد آب‌دادن به مجلس خود را به او واگذارد. شیخ پذیرفت و آن کار را به او محول کرد. مدتی قاسم در آنجا به همین کار اشتغال داشت، تا این‌که نیمه‌شبی پیرمرد از اتاق بیرون رفت. قاسم را دید که در دل شب به پیشگاه پروردگار دست نیاز دراز کرده و با توجه مخصوصی غرق مناجات است و

هیچ چیز او را به خود مشغول نمی‌کند. از دیدن حال قاسم محبتی از او در دلش جای گرفت. صبح که شد، بستگان خود را جمع کرد و گفت: می‌خواهم دخترم را به این مرد صالح و پرهیزگار تزویج کنم. همه قبول کردند و شیخ دختر خود را به ازدواج او درآورد. خداوند به قاسم دختری عنایت کرد. آن بچه دوران کودکی را تا سه سالگی گذراند. در این موقع قاسم مریض شد و بیماریش شدید گردید. روزی شیخ بالای سر قاسم نشست و از خانواده و فامیل او سؤال کرد و قاسم جواب‌هایی داد که شیخ را وادار به کنجکاوی بیشتر کرد و متوجه قسمتی از جواب‌های قاسم شد. پیرمرد پرسید: فرزندم! شاید تو هاشمی باشی؟ قاسم گفت: بله، من قاسم بن موسی بن جعفر(ع) هستم. پیرمرد بر سر و صورت خود زد و گفت: چقدر پیش پدرت موسی بن جعفر(ع) شرمند شدم از این که تو را به کار گرفتم. قاسم پوزش خواست و جواب داد: تو مرا گرمی داشتی و از من پذیرایی کردی. ان‌شاءالله با ما در بهشت خواهی بود. قاسم بعد از این که وصیت‌های خود را کرد و از همه حلالیت طلبید، دختر خود را به پیرمرد سپرد و رحلت کرد. شیخ نیز دختر قاسم را به مادر بزرگش رساند و او را تحویل داد. (حائری، ۱۳۸۵ق، ص ۲۱۰)

حکایت مهمانی با مغز استخوان

علی بن هشام مردی بامروت و مهماندوست بود. روزی معتصم - به قصد مزاح - گفت: امروز بعد از آن که علی بن هشام نهار خورد، به مهمانی او برویم و وی را امتحان کنیم تا حد او در مروت پدید آید. آنها این کار را کردند. مأمون و عبدالوهاب نیز با ایشان بودند. چاشنگاهی نزد او آمدند. علی بن هشام پیش دوید و خدمت کرد. ایشان گفتند: امروز چاشت به امید تو خواهیم بود. علی گفت: یا امیرالمؤمنین! من نهار خورده‌ام و چیزی نمانده که لایق شما باشد. مأمون گفت: تکلف شرط نیست، هرچه حاضر است، بگو بیاورند. رسم علی بن هشام این‌طور بود که همیشه چند نوع حلوا در

آشپزخانه آماده داشت و آشپزهای او همیشه غذای آماده و داغ در دیگ داشتند. وقتی مهمان می‌رسید، فوری غذا می‌آوردند و هیچ‌وقت مطبخ او خالی از غذا نبود. علی بن هشام دستور داد هرچه آماده بود، آوردند. عبدالوهاب برای امتحان، از آشپزی مغز خواست. او هم فوری مغز آورد. بار دیگر درخواست مغز کرد. باز هم آورد و تا چندین مرتبه این درخواست تکرار شد و آنها می‌آوردند. چون عادت علی بن هشام را می‌دانستند که اگر بگویند نیست، ناراحت می‌شود و آنها را تأذیب خواهد کرد. آشپز هرچه شتر و گوسفند در آغل بود، سر می‌برید و مغز آنها را برای مهمان می‌آورد. تا این که فقط یک شتر ماند که علی بن هشام آن را به ده هزار دینار خریده بود. آشپز چاره‌ای ندید جز این که آن را بکشد. از این رو آن را ذبح کرد و مغز آن را برای مهمان آورد. علی بن هشام به آشپز آفرین گفت و پرسید: این همه مغز را از کجا آوردی؟ گفت: هرچه گاو، گوسفند و شتر بود، کشتم و مغز فرستادم و در پایان هم آن شتر گران‌قیمت را کشتم. علی بن هشام گفت: بسیار کار خوبی کردی و اگر جز این می‌کردی، تو را ادب می‌کردم. مهمانان متعجب شدند و پس از آن اسم او جزو سخاوتمندان در عالم ثبت شد و به یادگار ماند. (عوفی، ۱۳۶۸، ص ۲۰۷)

حکایت حق نان و نمک

یکی از دزدان عرب گوید: روزی در بادیه به قبیله‌ای وارد شدم. مردی در آنجا در غایت شجاعت و نهایت سخاوت بود. چون به امید او وارد شدم، فوری شتری برای من قربانی کرد. گفتم: بدین تکلف حاجت نیست. گفت: عادت من این است که گوشت مانده به مهمان ندم. چند روز آنجا بودم. هر روز شتری می‌کشت و از گوشت آن برای من غذا درست می‌کرد. روزی فرصتی به دست آوردم و شتران او را براندم و بردم. چون اعرابی باخبر شد، از پشت‌سر من آمده، راه بر من گرفت. وقتی به من رسید، تیری در کمان نهاد و گفت: سوسماری در آنجا خفته است. این تیر را بر دم سوسمار خواهم زد.

تیر را رها کرد و دم او را بر زمین دوخت. پس تیر دیگری در کمان نهاد و گفت: این تیر بر مهره پشت سوسمار خواهم زد. همان‌طور که گفته بود، تیر بر پشت حیوان نشست. پس تیر دیگری در کمان نهاد و گفت: آماده باش که این تیر بر سینه تو خواهم زد. گفتم: الله، الله، من شتران را به تو بازمی‌گردانم. دست از من بردار. گفت: تا شتران را به جایگاه خود بازنگردانی، دست برنمی‌دارم. پس شتران او را براندم و به چراگاه خود بردم. سپس به من گفتم: چه چیز تو را واداشت که این‌طور جرئت کنی که شتران مرا ببری و به من که میزبان تو بودم، خیانت کنی؟! گفتم: احتیاج و فقر و نیز می‌دیدم تو اسراف می‌کردی و هر روز برای من شتری قربانی می‌کردی. با خود گفتم، از مروّت تو مرا آسیبی بر نیاید. گله شتران براندم تا به مقصود برسم. گفت: درست است و حق نان و نمک در میان است. بیست شتر را انتخاب کن و برای خودت ببر. من بیست شتر انتخاب کردم و بعد از تشکر از آنجا دور شدم. (همان، ص ۲۰۹)

حکایت مهمانی ابراهیم(ع) و بت‌پرست

حضرت ابراهیم(ع) در مهمانداری نمونه بود و از عادات او این بود که تا مهمان برایش نمی‌آمد، لب به غذا نمی‌زد. روزی بر او گذشت و مهمانی برایش نیامد. به صحرا بیرون رفت. بعد از مقداری جستجو، مرد بیگانه و بت‌پرستی را دید که در حال گذشتن از آن محل بود. حضرت فرمود: ای دریغ! اگر مسلمان بودی، تا یک ساعت نزد ما می‌نشستی و انگشتی بر غذای ما می‌زدی و ما را از بی‌مهمانی بیرون می‌آوردی! پیرمرد از کنار او گذشت. در این هنگام جبرئیل(ع) بر حضرت نازل شد و گفت: یا ابراهیم! حضرت حق سلام می‌رساند و می‌فرماید: این پیر هفتاد سال مشرک و بت‌پرست بود، ولی ما رزق و روزی او را کم نکردیم، اما یک روز ناهار او را به تو حواله کردیم، به تهمت بیگانگی به او غذا ندادی؟! حضرت ابراهیم(ع) به دنبال او رفت و او را صدا زد و دعوت کرد. پیر گفت: ردّ اول برای چه بود و دعوت

آخر برای چه؟! ابراهیم(ع) عتاب حق تعالی را به او گفت. پیر گفت: نافرمانی کردن چنین خداوندی از مروت دور است. پس ایمان آورد و از جمله مؤمنان گشت. (عوفی، ۱۳۶۸، ص ۲۱۱)

حکایت ملکشاه و روستایی

روزی ملکشاه سلجوقی به شکار رفته بود. به دهی از نواحی نیشابور رسید و گرسنگی بر وی غالب شد، مردی را دید که کشت خود را آب می‌داد. نزدیک رفت و پرسید: ای روستایی! آیا آب و نان همراه داری؟ کشاورز گفت: دارم، ولی نه برای تو! سلطان گفت: یاوه مگوی! اگر داری دو سه تا به من بده. روستایی جواب داد: یاوه تو می‌گویی که به من می‌گویی نان بده! سلطان دانست سختی و درشتی در وی تأثیر ندارد. از این رو کارد خود را از میان باز کرد و گفت: این را بگیر و چند عدد نان بده. روستایی گفت: به دکان طباخ ببر که اگر من از سر کشت بروم و فرار کنم، از کجا مرا می‌یابی؟! سلطان گفت: این کارد را به تو می‌بخشم. روستایی جواب داد: بهتر از این چیزی نداری که به من ببخشی؟ یا دست از سر من برداری؟! سلطان ناراحت شد و خواست برود. روستایی عنان اسب او را گرفت و بوسه داد و گفت: مرا ببخش، چون با تو شوخی می‌کردم! او را فرود آورد و دوید جامی آب حاضر کرد و بره‌ای را ذبح کرد. آتش افروخت و کباب کرد و برای او حکایت‌های مضحک می‌گفت و سلطان می‌خندید. چون لشکر از دنبال او برسید، روستایی دانست او سلطان است. سر در پیش افکند و به کار خود مشغول شد. وقتی سلطان غذا خورد، به او گفت: باید به درگاه ما بیایی تا حق تو را به جای آورم! روستایی گفت: ما در عهد سلطان جهان آسوده‌ایم و این قدر خدمت، ارزش ندارد کسی مکافات آن کند و ما عادت نکرده‌ایم از مهمان مزد بستانیم. سلطان از آن سخن بسیار خوشش آمد و انتظار کشید تا شاید روستایی به خدمت او بیاید، اما خبری نشد. روستایی بعداً هم به هیچ کس نگفت سلطان مهمان او بوده است. (همان، ص ۲۱۱)

حکایت میزبانی حضرت ابراهیم(ع)

حضرت ابراهیم(ع) یکی از پیامبران عظیم‌الشان بود که هیچ وقت بدون مهمان غذا نمی‌خورد و لب به غذا نمی‌زد. از قضا روزی مهمان برای آن حضرت نرسید و او گرسنه بود. از خانه به جست‌وجوی مهمان بیرون آمد. دید در صحرا جماعتی در حال سفرند. حضرت خود را به آنها که پانزده نفر بودند، رساند و آنها را به مهمانی دعوت کرد. آنها گفتند: ما گروهی کارگر بیچاره هستیم. هر یک از ما اطفال و عیال زیادی داریم. هرگاه خود مهمان شویم، اهل و عیال ما گرسنه خواهند ماند. حضرت ابراهیم فرمود: اجرت عملگی شما را نیز خواهم داد. به هر حال آنها را راضی کرد و به خانه آورد و مهمان نمود. وقتی کارگران در ضیافت شرکت کردند و اجرت هم گرفتند، با خود گفتند: حقیقتاً دین ابراهیم برحق است، زیرا مهمان می‌کند و اجرت هم می‌پردازد. در همان ساعت نزد حضرت ابراهیم ایمان آوردند و به سوی خانواده خود برگشتند. (شیخ بهایی، ۱۳۷۴، ص ۱۵۷)

حکایت دعوت به دین در مهمانی

در زمان رسول‌خدا (ص) در میان مشرکان شخصی به نام «عقبه» بود. وی مردی سخی و بلندنظر بود. هر وقت از سفر برمی‌گشت، سفره مفصلی ترتیب می‌داد و دوستان و بستگانش را به مهمانی دعوت می‌کرد. در همان حال که در صف مشرکان بود، دوست داشت پیامبر اکرم (صلی‌الله علیه وآله) را مهمان کند. او در مراجعت از یکی از مسافرت‌هایش، سفره گسترده‌ای ترتیب داد و جمعی از جمله رسول‌خدا(ص) را دعوت کرد. دعوت‌شدگان به خانه او آمدند و کنار سفره غذا نشستند. پیامبر اکرم نیز وارد شد و کنار سفره نشست، ولی دست به غذا نزد عقبه از حضرت پرسید: چرا غذا میل نمی‌فرمایید؟! پیامبر فرمود: من از غذای تو نمی‌خورم، مگر این که به یکتایی خداوند و رسالت من گواهی دهی! «عقبه» چون خیلی به آن حضرت علاقه داشت و نمی‌خواست کسی گرسنه از کنار سفره او برخیزد، به یکتایی خداوند عزوجل

و رسالت پیامبر اکرم (صلی‌الله علیه و آله) گواهی داد و به این ترتیب اسلام را قبول کرد. اما متأسفانه به خاطر همنشین بد، از دین اسلام برگشت و مرتد شد و در جنگ احد به هلاکت رسید. (طبرسی، ج ۷، ص ۱۶۶)

حکایت زنی که مخالف مهمان بود

آورده‌اند که در زمان رسول‌خدا (ص) شخصی بسیار مهمان‌دوست بود، ولی زنی بسیار خسیس داشت. آن مرد از ترس اعتراض و فریاد برآوردن زن، از پذیرش مهمان بسیار کراهت داشت. از این رو برای حل این مشکل روزی خدمت حضرت رسول اکرم (ص) رفت و کیفیت احوال و ماجرا را تعریف کرد و از ایشان راه چاره خواست. حضرت فرمود: به خانه برو و به آن زن بگو: وقتی مهمان می‌آید، از لای در مهمان‌ها را مشاهده کن و هنگام بیرون رفتن مهمان به پشت سر ایشان خیره شو و نگاه کن تا ببینی خداوند تبارک و تعالی چه خیر و برکتی در حق مهماندار عنایت کرده است. آن مرد به خانه رفت و به زن خود گفت: امروز رسول خدا (ص) را با دو سه نفر به مهمانی طلبیده‌ام. بنابراین توقع دارم کج خلقی نکنی و بخل را فروگذاری. حضرت فرموده‌اند: در حال داخل شدن و بیرون رفتن مهمان، آنها را نگاه کن تا آنچه را خدای تعالی به برکت مهمانی ارزانی داشته است، ببینی. مرد همسر خود را با هزار عجز و التماس راضی کرد و اسباب ضیافت را تهیه نمود. چون وقت داخل شدن مهمانان شد، زن از لای در نگاه کرد و با تعجب دید در دامن مهمانان گوشت و میوه‌های بسیار است و آنان با این وضع داخل منزل شدند. زن از دیدن این منظره بسیار خوشحال شد و چون وقت بیرون رفتن مهمانان شد، باز از همانجا نگاه کرد. دید گزنده‌ها و مار و کژدم‌های بسیار، در دامن ایشان آویخته، از خانه بیرون می‌روند. زن تعجب‌کنان نزد شوهر آمد و گفت: هنگام ورود و خروج مهمان‌ها چنین چیزی دیدم، تعبیر آن چیست؟ مرد گفت: من دلیل آن را از رسول‌خدا (ص) خواهم پرسید. پس از این گفت‌وگو، روز بعد مرد به خدمت رسول (صلی‌الله

علیه وآله) شرفیاب شد و عرض کرد: یا رسول‌الله! عیال من چنین نعمت‌هایی در هنگام داخل شدن مهمانان دیده و در وقت بیرون رفتن هم مشاهده نموده است که گزنده‌ها به دامن آنها آویزانند و بیرون می‌روند! حضرت رسول فرمود: آن نعمت‌ها برکت‌هایی است که خداوند عالم به سبب مهمانی و میزبانی ارزانی فرموده و آن گزنده‌ها، گناهان صاحبخانه است که بیرون می‌رود. پس از آن، زن چنان راغب مهمان شد که تمام عمر در مهمانی‌دادن، به شوهر خود سفارش می‌کرد. (شیخ بهایی، ص ۵۶)

حکایت کریم‌تر از حاتم طایی

از حاتم طایی پرسیدند: آیا از خود کریم‌تر دیده‌ای؟ گفت: آری، روزی در بادیه می‌رفتم، به خیمه‌ای رسیدم. پیرزنی در آن بود و بُزی در پس خیمه بسته بودند. وقتی به آنجا رسیدم، زال پیش من دوید و مرا خدمت کرد و عنان شتر مرا گرفت تا فرود آمدم. بعد از چند لحظه‌ای پسر او هم آمد و با بشاشتی هرچه تمام‌تر از حال من سؤال کرد. زن به پسرش گفت: برخیز و به مصالح مهمان قیام نمای و وسایل پذیرایی را آماده کن و آن بز را ذبح و از آن طعام درست کن. پسر گفت: اول بروم از صحرا هیزم بیاورم؟ زن گفت: تا تو به صحرا بروی و هیزم آوری، دیر می‌شود. مهمان را گرسنه داشتن از مروّت دور بُود! پس دو نیزه داشت. هر دو را شکست و آن بز را کباب کرد و نزد من آورد. چون تفحص از حال آنان کردم، جز آن بز چیز دیگری نداشتند و آن را اینار من کردند. از زن پرسیدم: می‌دانی من کیستم؟ زن گفت: نه، نمی‌دانم شما چه کسی هستید. گفتم: من حاتمم. باید به قبیله ما بیایی. در حق شما تکلیفی واجب دارم و باید حق این ضیافت را بگذارم. زن گفت: ما جزا بر مهمانی نستائیم و نان به بها نفروشیم و از من هیچ قبول نکردند و من دانستم که ایشان از من کریم‌ترند. (عوفی، ۱۳۶۸، ص ۲۱۴)

حکایت عادت ملک کرمان

آورده‌اند که ملکی در کرمان بود، در غایت کرم و مروّت. عادت او چنین

بود که اگر فرد غریبی به آن شهر می‌آمد، او سه روز آن فرد را مهمان خود می‌کرد و از او پذیرایی می‌نمود. روزی لشکر عضدالدوله دیلمی به کرمان حمله کرد و آن ملک طاقت مقاومت با ایشان را نداشت. لذا در دژی رفت و هر روز صبح که می‌شد، بیرون می‌آمد و جنگ سختی با آنها می‌نمود و عده‌ای را می‌کشت. اما شب که می‌شد، مقدار زیادی غذا و میوه‌جات برای آنها می‌فرستاد، به اندازه‌ای که تمام لشکر دشمن سیر می‌خوردند. عضدالدوله از این کار تعجب کرد و یک نفر را مخفیانه پیش او فرستاد و پرسید: این چه کاری است که تو می‌کنی؟ روز آنها را می‌کشی و شب به آنها غذا و امکانات می‌دهی! ملک در جواب گفت: جنگ کردن اظهار مردی است و نان‌دادن اظهار جوانمردی. ایشان اگرچه دشمن من هستند، اما در این ولایت غریب‌اند و چون غریب باشند، مهمان ما هستند و از جوانمردی نیست که مهمان را بی‌غذا گذاشت. عضدالدوله با خود گفت: کسی که چنین با مرد و جوانمرد است، جنگ کردن ما با او اشتباه است. لذا از اطراف دژ برخاست و آن ملک به خاطر مهمان‌داری نیکو از شر دشمن خلاصی یافت. (همان، ص ۲۱۶)

لطیفه‌ها

تعارف بیجا

گویند: یک نفر روستایی کنار جوی آبی نشسته و سفره خود را گسترده و مشغول خوردن غذا بود. هنوز چند لحظه‌ای نگذشته بود که سواری از کنار او گذشت. دهاتی گفت: بسم‌الله، بفرمایید غذا میل کنید! سوار بدون تأمل از اسب فرود آمد و بر سر سفره نشست و مانند کسی که چند روز غذا نخورده باشد، به تندی و ولع تمام مشغول خوردن شد. مهمان در حین خوردن گفت: میخ طویله اسبم را کجا بگویم؟ دهاتی که از تعارف کردن به مرد پررو و

پرخور پشیمان شده بود، گفت: روی زبان من ببند که به تو تعارف بیجا کردم! (لامعی، ۱۳۷۰، ص ۲۳۱)

مهمان نطلبیده

روزی شخصی به طور ناخوانده شش هفت روز در منزل یکی از دوستان مهمان شده بود و صاحبخانه از اینکه مهمان عزم رفتن نمی‌کرد دیگر صبرش تمام شده بود، دخترش را که اسمش «ماروزه» بود در آغوش گرفت و در حین نوازش کردن دختر اینگونه خواند:

ننه ننه ماروزه مهمون دو روز سه روزه
نه شش روز و هفت روزه
تا به این طریق به طور غیرمستقیم به مهمان نطلبیده بفهماند که زحمت را کم کند. (علی طهماسبی، بی‌جا، ۱۳۶۶)

مهمانی بی‌دعوت

روزی فردی بدون دعوت به یک مهمانی وارد شد. یکی از مهمانان مجلس که او را می‌شناخت به او گفت: فلانی، تو که به این مهمانی دعوت نداشتی چرا آمدی؟ آن شخص در جواب لبخندی زد و گفت: اگر صاحبخانه (میزبان) وظیفه خودش را نمی‌داند من که می‌دانم. (امین‌علی محمدی، لنگرود، گیلان، ۱۳۶۷)

ملانصرالدین و مهمان‌نوازی

روزی ملا از شهری می‌گذشت، ناگهان چشمش به دکان شیرینی‌فروشی افتاد، به یکباره به سراغ شیرینی‌ها رفت و شروع به خوردن کرد. شیرینی‌فروش شروع کرد به زدن او، ملا همانطور که می‌خورد با صدای بلند می‌خندید و گفت: عجب شهر خوبی است و چه مردمان مهمان‌نوازی دارد که با زور رهگذران را وادار به خوردن شیرینی می‌کنند!

مهمان سمج

روایت اول:

شخصی از ده خودش به دهی دیگر رفت و در خانه دوستش مهمان شد. زن صاحبخانه که از حضور بیش از اندازه مهمان به تنگ آمده بود در حالی که داشت بچه‌اش را می‌خواباند اینگونه خواند تا شاید مهمان بفهمد و زحمت را کم کند:

لالا لالا فیروزه مهمان یک روز دو روزه

مهمان سمج گفت: خواهر، بچه را بدهید من بخوابانم و شما به کارتان برسید. وقتی بچه را گرفت تا بخواباند در پاسخ زن صاحبخانه اینگونه خواند:

لالا لالا گوساله مهمان یکسال دو ساله

تا به این وسیله به میزبان بفهماند که وی حالا حالاها قصد رفتن ندارد. (علی فولادی، خمین، مرکزی، ۱۳۷۰)

روایت دوم:

روزی فردی به مدت طولانی در منزل یکی از آشنایان مهمان بود. صاحبخانه با دیدن گربه‌ای که در کنار ایوان نشسته بود گفت: «ای گربه فیروزه مهمان یک روز دو روزه. مهمان در جواب صاحبخانه رو به گربه گفت: ای گربه فتنه به سر این ماه مهمان توایم ماه دگر سرتا سر. (سرور پاکدل، صومعه‌سرا، گیلان، ۱۳۶۵)

مهمان خیالباف

روایت اول:

فردی در جایی مهمان بود. زن میزبان آبگوشتی بار گذاشته بود. مهمان با خود فکر کرد که خُب حالا ناهارش حاضر می‌شود و او دلی از عزا درمی‌آورد. زن صاحبخانه که گویا از نیت مهمان آگاه شده بود، رفت سر اجاق تا به گوشت که در حال پختن بود سر بزند و اینگونه خواند:

از بری نماز شومی

(az bari nemâze šumi)

بجوش بجوش که خومی

(bejuš bejuš ke xumi)

یعنی: بجوش که هنوز خام و نپخته هستی، و از برای شام شب هستی. با این حرف مهمان حساب کار خودش را کرد و فهمید از ناهار خبری نیست و آبگوشت در حال جوش برای شام شب است. (اخترالدوله قهرمان، تهران، ۱۳۶۵)

روایت دوم:

شخصی در خانه یکی از اقوام مهمان بود و زن صاحبخانه مشغول پختن کماج (نوعی نان محلی) بود. او کماج را برای فرزندان گرسنه‌اش می‌پخت. مهمان که بسیار گرسنه بود فکر می‌کرد به محض آماده‌شدن کماج‌ها حتماً برایش کماج می‌آورند تا بخورد. زن میزبان که از نگاه مهمان به کماج‌ها فهمیده بود که مهمان اشتیاق فراوانی برای خوردن کماج دارد برای اینکه به وی بفهماند این کماج‌ها را برای فرزندانش پخته است، در حال پختن کماج‌ها چنین می‌خواند:

از ظهر نهایی از شومی

(az zohr nai az šumi)

ببز ببز که خومی

(Bepaz bepaz ke xumi)

از شوم بچگونگی

(Az šume bačegoni)

یعنی: ببز ببز که خامی، برای ظهر نیستی بلکه برای شامی. برای شام بچه‌هایی.

مهمان برای اینکه به میزبان بفهماند که برای خوردن کماج بسیار مشتاق است اینگونه خواند:

نشسته‌ایم سالونه

(nešasteim sâlune)

ببز ببز دُردونه

(Bepaz bepaz dordune)

یعنی: ببز ببز ای یکی یک‌دانه اگر یک سال هم پختن کماج طول بکشد من منتظر می‌مانم. (رحیم فرخ‌مهر، بیرجند، خراسان جنوبی، ۱۳۶۹)

روایت سوم:

روزی از روزها فردی سرزده به خانه یکی از آشنایان قدیمی خود رفت و از قضا آن خانواده در آن روز غذای مختصری تدارک دیده بودند. زن صاحبخانه به همسرش رو کرد و گفت: حالا چه کار کنیم این غذا که خیلی کم است، اگر آن را پیش مهمان بیاوریم برای خودمان چیزی باقی نمی‌ماند و گرسنه می‌مانیم. در این هنگام مرد صاحبخانه برای اینکه به مهمان بفهماند که منتظر ناهار نباشد، زیرا این غذا برای شام تهیه و تدارک دیده شده، نزدیک اجاق رفت و در حالی که کنده‌های زیر اجاق را جابجا می‌کرد تا آتش بیشتر شود رو به دیگ کرد و گفت:

بجوش بجوش که خومی از چاشت نه‌ای از شومی
مهمان که هم گرسنه و هم پررو بود همانطور که خود را به آتش اجاق
نزدیک می‌کرد تا گرم شود در جواب گفت:

بجوش بجوش ماهانه نشستیم سالانه

صاحبخانه که دید از این طریق نتوانست مهمان را وادار به رفتن کند به ناچار به همسرش گفت غذا را بیاور. پس از اینکه سفره غذا را پهن کردند همگی دور سفره نشستند تا از آبگوشت میل کنند. صاحبخانه پس از خوردن دو، سه لقمه خیلی زود از غذا خوردن دست کشید و گفت: الهی شکر ما را که شد بس. او با گفتن این جمله به کناری می‌رود به امید اینکه مهمان دست از غذا خوردن بکشد، ولی مهمان خوشحال شد و وقت را غنیمت دانست ظرف غذا را پیش خود کشید و در حال خوردن گفت: مایوم مخورم تا وقتی که هس (mayum maxorom tâ vaqti ke has)

یعنی من هم به خوردن ادامه می‌دهم تا وقتی که غذا هست.

روایت چهارم:

روزی مهمانی ناخوانده در منزل یکی از دوستان مهمان می‌شود. او مدت زیادی در آن منزل به اصطلاح «کنگر خورده و لنگر انداخته» بود. زن

صاحبخانه که از پذیرایی مهمان خسته شده بود به بهانه خواباندن و نوازش، فرزندش را داخل گهواره گذاشت و در حال جنباندن گهواره این گونه خواند:

بخواب بخواب فیروزه^۱ مهمان یه روز دو روزه

بخواب بخواب فیروزه مهمون همین امروزه

تا به مهمان بفهماند امروز آخرین روزی است که در خانه آنها خواهد ماند. مهمان که فرد زرنگی بود به زن میزبان گفت: «خواهرجان شما بروید به کارهایتان برسید و بچه را به من بدهید تا او را بخوابانم». مهمان گهواره نوزاد را از صاحبخانه گرفت و به بهانه لالایی خواندن برای کودک اینگونه خواند:

لالا لالا فیروزه مهمونی تا ده روزه

می‌خوام برم ز پیشت دلم برات می‌سوزه

با شنیدن این سخن از مهمان، میزبان حساب کار دستش آمد که مهمان ناخوانده به مدت ده روز در این خانه خواهد ماند. (جواد قنبری، بروجن، چهارمحال و بختیاری، ۱۳۶۸)

روایت پنجم:

در یکی از روزهای فصل زمستان که سرما تا مغز استخوان اثر می‌کرد، شخصی به خانه دوستش مهمان شد و میزبان برای اینکه خیلی زود منزل آنها را ترک کند و جا خوش نکند، به هنگام خواب مهمان، اتاق مهمان را گرم نکرد و مهمان صبح زود به واسطه سرمای شدید، منزل میزبان را ترک کرد و راهی خانه خویش شد. وقتی مهمان به منزل خود مراجعت کرد نامه‌ای برای دوستش که میزبان وی بود بدین مضمون نوشت:

هرکس که به خانه تو آید ترک سفر کند دیگر نیاید

۱. فیروزه اسم نوزاد صاحبخانه بوده است.

در اول شب سه گز دراز است در آخر شب به یک گز آید
 و صاحبخانه پس از دریافت نامه در جواب دوستش این گونه می‌نویسد:
 هرکس که عزم سفر بچیند محنت کشد و بلا ببیند
 خواهد که سه گز یک نگرده در خانه خویشان نشیند
 (محمدتقی کردستانی، خورموج، بوشهر، بی تا)

نمی‌توانم نخورم

فردی را طبیب از پرخوری منع کرده بود، مرد به مهمانی دعوت شد و چون به غذاهای الوان نگریست نتوانست جلوی خودش را بگیرد و رو کرد به یکی از همسایگان خود که در آن مهمانی جزو مدعوین بود و گفت: فلانی زن و بچه‌ام را به تو سپرده‌ام نمی‌توانم این غذا را نخورم.

مهمان پرو

مردی به منزل یکی از اقوامش رفت و آنقدر در آنجا ماند که صاحبخانه به ستوه آمد و خسته شد. روزی صاحبخانه به او گفت: چون اقامت شما در اینجا طول کشیده، ممکن است عیال و بچه‌های شما نگران شوند و فکر کنند برای شما اتفاقی افتاده است. بهتر است سری به آنها بزنی. مهمان پرو گفت: بله، اتفاقاً امروز خود من هم به همین فکر افتادم که ممکن است خانواده نگران شوند و به همین جهت به آنها نامه نوشتم تا همگی به اینجا بیایند! (فرداده، ۱۳۷۲، ص ۴۲۵)

مهمان چهل روزه

روزی ظریفی به مهمانی دوستش رفت و سه شبانه‌روز در خانه او ماند. صاحبخانه از دست مهمان به تنگ آمد و به زن خود گفت: من دیگر خسته شده‌ام. این مرد تا کی می‌خواهد اینجا بماند؟! زن جواب داد: من هم مثل تو خسته شده‌ام، اما ناراحت نباش! الآن معلوم می‌کنم تا چه مدت اینجا می‌ماند. زن نزد مهمان آمد و گفت: ای مهمان عزیز! تو را به آن خدایی که تو را سه

شبانه‌روز مهمان ما گردانید و فردا روزی تو را در جای دیگر خواهد داد، قسم می‌دهم چون شوهرم بر من جفا می‌کند، او را نصیحت کنی تا سر عقل بیاید و مرا اذیت و آزار نرساند! در این اثنا شوهر نیز وارد شد و در کنار زن جای گرفت. مهمان روی به شوهر زن کرد و گفت: ای رفیق عزیز! تو را به آن خدایی که در این چهل روز مرا مهمان شما ساخته و روزی مرا بر خوان احسان شما نوشته، قسم می‌دهم از این به بعد بر زن جفا نکنی. (سبزه‌ای، ۱۳۶۸، ص ۵۰)

مهمان و پشه

مهمانی را شب در اتاقی پر از پشه جای دادند، مهمان تا صبح از وجود پشه خواب به چشمش نیامد. صبح صاحبخانه از او پرسید شب را راحت خوابیدی؟ مهمان در پاسخ گفت:

از سر شب تا به هنگام طلوع صبحدم

پشه کرناچی و کک رقاص و بنده چنگ‌زن

تمثیل و مثل‌ها

بدیهی است که مردم هر منطقه بنا به نوع گویش و لهجه خاص خویش در تفهیم برخی از گفته‌ها مبادرت به بیان ضرب‌المثل‌ها آن هم در قالب گفته و سخن موزون می‌نمایند که به‌طور حتم اینگونه اشارات که خود حاوی صدها بلکه هزاران نکته آموزنده است، می‌تواند در اغلب جاها بیابانگر حرف دل گوینده باشد. گاهی این ضرب‌المثل‌ها دارای قصه‌ای است که گواه آنست که این مثل از آن قصه گرفته شده است که به آن «تمثیل» گویند. در زیر برخی از تمثیل‌های راجع به مهمان را می‌آوریم.

- مهمان روزی خودش را با خودش می‌آورد و بلای صاحبخانه را با خود

می‌برد

قصه مثل: روزی مهمانی به کلبه محقر مردی وارد شد. آن مرد مقدم او را گرمی داشت و با وجود تنگدستی، صمیمانه از وی پذیرایی کرد و آنچه

داشت در طَبَقِ اخلاص نهاد و برای او آورد. مهمان با دلی شاد و خرسند از او خداحافظی کرد و رفت. ولی همین که قدم از خانه بیرون گذاشت، صاحبخانه از پشت مشاهده کرد که مشتی مار و عقرب و رتیل به تن او چسبیده‌اند. وحشت‌زده به دنبال او روان شد. چون اندکی راه پیمودند و به بیابان رسیدند دید که جانوران گزنده همه از بدن او به زمین ریختند و هریک به گوشه‌ای گریختند و در لابلای سنگ‌ها و بوته‌های صحرا پنهان شدند. دانست که آنچه مهمان با خود برده و در بیابان ریخته درد و بلاهای خانه او بوده است. پس خدا را شکر کرد و به خانه بازگشت. (شکورزاده، ۱۳۸۰، حاشیه صفحات ۶۳۹ و ۶۳۸) [روایت مشابهی از این قصه در بخش قصه‌ها و حکایات آمده است.]

- مهمان میاری بیار فقط امام اعظم نباشد

قصه مثل: مردی بود بسیار فقیر که هر چه می‌کرد نان به نانش نمی‌رسید. یک روز زنش به او گفت: «مدت‌هاست که رنگ برنج را ندیده‌ایم و دل بچه‌ها برای یک لقمه پلو لک زده، یک فکری بکن!» مرد گفت: «چه بکنم؟ غیر از این راهی به فکر نمی‌رسد که مدتی شب‌ها چراغ را روشن نکنیم و روزها نان خالی بخوریم و از چای و قلیان هم چشم بپوشیم، پول اینها را پس‌انداز کنیم و یک شب با آن پلوپزان حسابی راه بیندازیم.»

آقایی که شما باشید، همین کار را کردند. از سر و ته خرج و مخارجشان زدند و روزی دو سه پولی کنار گذاشتند تا این که یک روز دیدند چند قرانی جمع شده و می‌شود با آن دود و دم راه انداخت. زن بلند شد چادرش را انداخت سرش رفت زیر بازارچه گوشت و برنج و روغنی خرید آورد خانه به شوهرش گفت: «بیرون که رفتی به هر کدام از اهل محله که برخورداردی دعوتش کن بگو شام پلو داریم تا آبرو و اهمیتی به هم برسانیم. هر که نیامد یا نتوانست بیاید چه بهتر، هر که هم قبول کرد که بیاید یک جوری سرش را بیخ طاق بکوب. فقط اگر توانستی کسی را پیدا کنی مواظب باش ست و سیر

باشد و دستش به سفره نرود، هر جور شده با خودت بیارش خانه که خبر سفره رنگین امشب‌مان را به گوش همه اهل محل برساند.»

شوهر رفت بیرون و همانجور که زنش یاد داده بود به هر که رسید گفت: «بفرمایید برویم خانه ما گوشت و پلویی صرف کنیم.» هر که قبول کرد سرش را به یک بهانه‌ای بیخ طاق کوبید و هر که گفت نمی‌تواند بیاید خودش را دلخور نشان داد تا دست آخر رسید به مردی که گفت: «از قضا همین الان از مجلس ختم فلان تاجر می‌آید و پلو و حلوی چرب و شیرین مفصلی خورده است و دیگر اشتهایی برایش باقی نمانده.» فکر کرد این همان کسی است که زنش سفارش کرده؛ با هر خواهش و تمنّایی که بود آن مرد را راضی کرد و بردش خانه. زن برای خودنمایی، تمام گوشت‌ها و پلوه‌ها را میان مجمعه‌ای خالی کرد و به بچه‌ها گفت: «می‌خواهم برای پدرتان آبرویی دست و پا کنم. ناراحت نباشید، این مهمان سیر سیر است. آن قدری که حتی یک لقمه هم نمی‌تواند بردارد و همه این گوشت و پلو دست‌نخورده برمی‌گردد پیش شما. فقط نیم ساعت دندان روی جگر بگذارید.» مرد مجمعه را برداشت برد گذاشت جلوی مهمان و آمد تنگ آب را ببرد، وقتی برگشت دید مهمان بی‌اشتها، لقمه آخری را برداشته، می‌گوید: «یا امام اعظم، بنده روسیاهت را دریاب!» و در سینی نه گوشتی باقی مانده و نه برنجی!

خلاصه، باز روز از نو روزی از نو، دوباره از فردا شروع کردند به پس‌انداز کردن و از سر و ته خرج و برج زندگی‌شان زدند، تا دوباره سر دو ماه توانستند برای پلویزان پولی روی هم بگذارند... آن روز وقتی پدر می‌خواست از خانه بیرون برود، بچه‌هایش دویدند جلو دامنش را چسبیدند که: «بابا، امشب هر مهمانی که دلت خواست به خانه بیاری بیار، فقط تو را به خدا امام اعظم نباشد!» (شاملو، ج ۲، ۱۳۵۷، ص ۸۰۷)

ضرب‌المثلی شبیه به این مضمون در تنکابن رایج است که میزبان به مهمان می‌گوید:

- تُک تک‌گه خانه بزَن شام بیه امه ور

(tok tokege xâne bazen šâme beya eme var)

یعنی تک تک (ناخن‌زدن و یا به تفریح و هنگام سیربودن غذاخوردن) را خانه‌ات بخور شام را مهمان ما باش.

قصه مثل: روزی فردی جایی مهمان می‌شود. هنگام شام که می‌شود صاحبخانه به مهمان تعارف می‌کند. مهمان می‌گوید من سیرم و شام خورده‌ام اما حال که اصرار می‌کنید چند لقمه‌ای (تک تک) با شما می‌خورم. مرد شروع می‌کند به خوردن و تا یک شکم سیر می‌خورد و غذاها را تمام می‌کند، صاحبخانه با تعجب می‌گوید: مهمان عزیز لطفاً از این پس تُک تک را خانه‌ات بزَن و شام را پیش ما مهمان باش! (نگارنده)

- مهمان می‌کند اما به آب حمام

قصه مثل: برای فرد خسیسی مهمانی رسید. به دکان بقالی رفت تا برایش پنیر بخرد. از بقال پرسید: «پنیر خوب داری؟» پاسخ داد: «پنیر دارم مثل روغن.» با خود گفت پس روغن بهتر است. پرسید: «روغن داری؟» پاسخ داد: «روغن دارم از زلالی مثل آب.» گفت: «معلوم می‌شود آب بهتر از روغن است و آن هم که در خانه موجود است.» بازگشت و آب را جلوی مهمان خود گذاشت. (شهری، ۱۳۷۹، ص ۶۶۷)

- مهمان، یک روز دو روز است

قصه مثل: از این مثل چندین روایت در فرهنگ مردم ما آمده است که برخی از آنها را در بخش لطایف آوردیم و در اینجا بقیه روایت‌ها را که به صورت تمثیل است می‌آوریم:

روایت اول:

یک نفر در فصل زمستان به خانه یکی از خویشاوندان رفت. چند روز پیاپی برف و باران می‌آمد و مهمان هم در آنجا مانده بود. صاحبخانه که در برف و باران از دست مهمان به تنگ آمده بود، رو به مهمان کرد و گفت: «هیچ کس ندیده مهمان شش روزه.» مهمان جواب داد: «مهمان چه کند برف است و

باران.» صاحبخانه گفت: «بیخ بیخ دیوار راه رفتن بُود آسان.» (انجوی شیرازی، ۱۳۵۳، ج ۱، ص ۲۶۳)

روایت دوم:

در زمان‌های قدیم، مهمانی زیاد مزاحم صاحبخانه می‌شود و به قول معروف کنگر می‌خورد و لنگر می‌اندازد. زن صاحبخانه برای این که به مهمان بفهماند دیگر حوصله پذیرایی ندارد و وقت رفتن است دست به پشت گربه‌شان که اسمش نازی بود می‌کشد و می‌گوید:

نازی نازی فیروزه مهمان یه روز دو روزه

مهمان که این کنایه را می‌شنود وقتی گربه به طرفش می‌رود، دست به پشت گربه می‌کشد و می‌گوید:

نازی بخواب نازه مهمون سال درازه

کوچه‌ها شل و شلیزه مهمون پایش می‌لیزه (همان، ص ۲۶۵)

روایت سوم:

شخصی به رفتن منزل این و آن عادت داشت و مثلاً اگر منزل همسایه برای دیدن و شب‌نشینی می‌رفت، دیگر بلند نمی‌شد تا او را جواب کنند. اتفاقاً روزی از روزها به دهی که در چند فرسخی ده خودش بود رفت و قصد کرد مدتی در آنجا بماند. از قضا گذرش به خانه‌ای افتاد که صاحبخانه به سفر رفته بود و فقط زن و بچه شیرخوارش در خانه بودند. مهمان سلام کرد و نشست و از زن که اصلاً او را نمی‌شناخت، هم جویای احوال شوهرش شد و هم ماند. مهمان به قدری در این خانه ماند تا زن صاحبخانه را عاجز و خسته کرد. روزی زن در حضور مهمان درحالی که بچه شیرخوارش را - که اسمش کانوروز بود- با دو دست بالا و پایین می‌انداخت، گفت:

کش کش کانوروزه مهمون یه روز دو روزه

و این جمله را چند بار تکرار کرد. مهمان با چوبی که در دست داشت به

شکم گوساله‌ای که پهلویش بود زد و گفت:

گج گج گوساله مهمون یه سال دو ساله(همان، ص ۲۶۴)

روایت چهارم:

مهمانی ناخوانده به منزلی رسید. صاحبخانه و زنش مقدم او را گرامی داشتند و تا مدتی محترمانه از او پذیرایی کردند. ولی بیست روز طول کشید و مهمان عزم رحیل نکرد. میزبانان به تنگ آمدند. از روز بیست و یکم بنای کم‌محللی گذاشتند. باز هم دیدند اثری نبخشید. مهمان از جای خود جنب هم نمی‌خورد. بالاخره سی روز تمام مدت اقامت او به طول انجامید. شبانه زن و شوهر با هم مشورت کردند که اینک باید تدبیری به کار برد. بدون اینکه علناً به او جواب بگویم، به خودی خود برود. هر یک اظهار عقیده‌ای کردند. بالاخره بنای آنها بر این شد که فردا مرد بر سر موضوعی زن را مورد بهانه قرار دهد و او را به باد کتک بگیرد و زن در حین کتک‌خوردن با طرز خوشی مهمان را جواب گوید. فردا شوهر هنگام صبحانه به بهانه ناپاک‌بودن سماور زن را کتک زد. زن می‌خروشید و می‌نالید و مرد دست از زدن برنمی‌داشت. بالاخره زن رو به مهمان کرد و گفت: «ای مهمان عزیز شما را به خدا قسم، شما که یک ماه اینجا بودید و امروز و فردا می‌روید و از ما هم هزار بدی دیده‌اید، شما دانید و روز قیامت اگر کتمان کنید آیا کوتاهی کرده‌ام؟» مهمان گفت: «خیر عزیزم من یک ماه مانده‌ام، یک ماه دیگر هم می‌مانم و بدی از شما ندیده‌ام و انصاف می‌دهم که شما در نظافت سماور و حتی همه اشیاء منزل خودتان ابداً کوتاهی نکرده‌اید و نمی‌کنید و البته من هم به شما کمک خواهم کرد.»

مرد دید عجب کاری کرد، زن بدبختش را کتک زده است و مهمان هم از جای خود تکان نخورده و به طوری که می‌گوید تا یک ماه دیگر هم تکان نخواهد خورد، با حالت پشیمانی دست از زن بازداشت و با اوقات تلخ روان شد. (امینی، ۱۳۲۴، ص ۳۲۶)

- مهمانی لک لک و روباه

قصه مثل: از این مثل دو روایت موجود است:

روایت اول:

مهمانی روباه و لک لک معروف است. لک لک غذایی را در کوزه سر تنگی گذارده، جلوی روباه آورد. آنگاه خود با استعانت از نوک دراز خود از ظرف غذا درآورده می‌خورد و روباه به لیسیدن پشت کوزه قناعت کرد. بعد روباه به تلافی از لک لک دعوت نمود و غذایی روان در بشقابی مسطح و کم ته جلوی او آورد و آنگاه خود غذا را با زبان لیسیده و لک لک به تر نمودن نوک منقار، قناعت می‌کرد. (بهمیناری، ۱۳۸۱، ص ۳۲۶)

روایت دوم:

روزی روباهی کلاغی را به لانه خود دعوت کرد و از قبل آشی پخت و آماده کرد. وقتی کلاغ به لانه روباه رفت، روباه پس از سلام و تعارف، آش را روی تخته سنگی صاف ریخت و به کلاغ گفت: «بفرمایید بخورید». کلاغ بیچاره هرچه نوک زد روی سنگ، چیزی نتوانست بخورد و منقارش به شدت درد گرفت و گرسنه ماند. اما روباه زبانش را مالید روی تخته سنگ و همه آش را خورد. بعد از تمام شدن غذا روباه رو کرد به کلاغ بیچاره و گفت: «ای رفیق شفیق، حالا بیا تا راه رفتن را به تو یاد بدهم.» و دم کلاغ بیچاره را به دم خود بست و بنای دویدن را گذاشت. آنقدر کلاغ را توی کوه صحرا کشید تا از حال رفت و بعد او را از دم خود باز کرد. پس از چند دقیقه‌ای کلاغ جان گرفت و از روباه خیلی تشکر کرد و گفت: «ای رفیق، حالا دیگر نوبت توست که به لانه من بیایی» و خداحافظی کرد و رفت.

روز مقرر روباه درست سر وقت به لانه کلاغ رفت. کلاغ آشی را که درست کرده بود توی بوته خاری ریخت و به روباه گفت: «بفرمایید». روباه که نمی‌دانست کلاغ چه آشی برایش پخته با حرص و ولع زبانش را کشید روی بوته خار تا آش بخورد که چشمتان روز بد نبیند، خار و تیغ به زبان روباه رفت و خون جاری شد. ولی در عوض کلاغ هی نوک زد به بوته و هرچه

آش بود خورد. بعد رو کرد به روباه و گفت: «خب این از خوراک، حالا بیا تا پرواز را یادت بدهم.» روباه را روی بال خود سوار کرد و به آسمان پرواز کرد. قدری که بالا رفت به روباه گفت: «زمین را چقدر می‌بینی؟» روباه گفت: «به قدر یک هندوانه.» باز رفت بالاتر و پرسید: «زمین را چقدر می‌بینی؟» روباه جواب داد: «دیگر نمی‌بینم.» کلاغ موقع را مناسب دانست و بال خود را کج کرد و روباه را از آن بالا انداخت زمین و نیست و نابود کرد. (وکیلان، ج ۲، ص ۹۱)

- تا وقتی این آب می‌رود...

(تا این شرایط و اوضاع برقرار است... تا وضع بر این منوال است.)

قصه مثل: عربی در بغداد، کنار دجله به دکه نانوايي درآمد. نانوا هم او را مهمان کرد تا هرچه نان خواهد بخورد. نانوا حساب کرده بود که اعرابی به هر حال بیش از ربع دینار نخواهد توانست خورد، لیکن سخت در اشتباه بود، که مردک بر لب شط نشسته و چندان نان خورد که نخست از نیم دینار و آنگاه از دیناری تمام برگذشت. حیرت‌زده بانگ برداشت که: ای برادر، تو را به خدایی که چنین اشتهايت کرم فرموده با من بگو تا کی نان خواهی خورد؟ گفت: ای خواجه طاقتت باد که تا این آب می‌رود، من نیز نان می‌خورم. (شاملو، ج ۱، ص ۳۹)

ضرب‌المثلهایی راجع به مهمان

در فرهنگ مردم ایران اگر بخواهند از وجود میهمان به عنوان برکت و ازدیاد روزی یاد نمایند. این ضرب‌المثل را بیان می‌کنند:

- روزی مهمان به قدم خودشه

اگر بخواهند در مقام تعارف از بی‌ریا بودن و سادگی میزبان سخن بگویند، این ضرب‌المثل را بر زبان جاری می‌سازند:

- در خونه هرچی باشه مهمون هرکی باشه

و اما اگر بخواهند از حسادت و چشم‌تنگی کسی داد سخن بدهند، این ضرب‌المثل را بر زبان می‌آورند:

- مهمون مهمونه نمی‌تونه ببینه، صاحب خونه دیگه هیچ کدومشه

در مورد کم‌خرج‌بودن میهمان اینگونه تعریف و تمجید می‌کنند:

- مهمون که یکی باشه، صاحب خونه براش گاو می‌کشه

و اما اگر بخواهند به عنوان گلایه از صاحب‌خانه‌ای که پس از دعوت از میهمان منزل را ترک می‌کند، صحبتی بنمایند، این ضرب‌المثل مصداق پیدا می‌کند:

- هر کی که طاقت مهمون رو نداره، خونه رو به مُختِ مهمون می‌گذاره (مُخت:

به عهده)

در وقت ابراز محبت آنهم در کمال بی‌ریایی و نداری چنین می‌گویند:

- مهمان منی دستت می‌دارم سُفَرَم گل میخه نون ندارم

(گل میخ: آویزان به میخ)

اگر بخواهند به عنوان گلایه از میهمانانی که در دید و بازدید کمتر حس نوع‌دوستی و رفت‌وآمد را در زندگی به کار می‌گیرند، حرف و حدیثی بیان نمایند، اینگونه بر زبان می‌آورند:

- دوستی به زور نمی‌شه، مهمونی به تکلیف

یا: دوستی به زور نمی‌شه، مهمونی به چوب و کتک

ضرب‌المثل بالا در مواقعی که پای زور و قلدری در کار باشد کاربرد دارد.

در مورد مهمان ناخوانده و بدون دعوت که در مجلسی حاضر شود چنین گویند:

- ناخوانده به خانه کسان گریه رود ناگفته به باغ هر کسان توله رود

یا می‌گویند: مهمان ناخوانده خرجش پای خودشه

و اگر بخواهند به مهمان ناخوانده متلکی بگویند اینچنین سخن بر زبان جاری می‌کنند:

- خونده خوش اُومده ناخوانده کجُو (کجا) آمده (ضرب‌المثل کرمانی)

یعنی مهمان خوانده (دعوت‌شده) خوش آمده و مهمان ناخوانده کجا آمده است.

اگر بخواهند از زرنگی و موقعیت‌شناسی بچه‌ها که به هنگام ورود مهمانان وقت را غنیمت شمرده و شکمی از عزا درمی‌آورند سخنی بگویند، این ضرب‌المثل را می‌گویند:

- از پیش مهمون هرچی بخوری شتله (غنیمته)

و اگر بخواهند از پررویی مهمان سخن بگویند، این عبارت را بازگو می‌کنند:

- اگر مهمون زیادی رو بدی، پاک صاحب‌خونه می‌شه

اگر چنانچه بخواهند از اشخاصی که بسیار حریص هستند و طمع زیادی دارند داد سخن بدهند، می‌گویند:

- یک اشکم و دو منت (دو جا مهمانی رفتن)

و اما ضرب‌المثل شعرگونه زیبای دیگری نیز در فرهنگ عامه رایج است که اغلب در مورد افرادی به کار می‌رود که از نابسامانی زندگی و درهم و برهم شدن امورات خویش عاصی شده و اینگونه می‌گویند:

- سیلچ^۱ آید و زن زاید و مهمان عزیزی ز خراسان برسد

در زیاده‌روی در خرج کردن می‌گویند:

- خرج اگر از کیسه میهمان بود حاتم طایی شدن آسان بود

اگر بخواهند از عشق به میهمان در هنگام ورود و تنفر به او پس از ماندن زیاد سخنی به طعن و کنایه بگویند، چنین مثل می‌زنند:

- مهمون تا سه روز عزیزه

در مورد توقعات بیجا از دیگران می‌گویند:

- یه شی^۲ دارم سبزی می‌خوام مهمون دارم خیلی می‌خوام

۱. sepleč: گرفتاری

۲. واحد پول: یک شاهی

- مهمان اگر کاهل بود تقصیر صاحبخانه چیست (این مثل در مواقعی به کار می‌رود که بخواهد اشتباه طرف را گوشزد کند)

- اگر مهمون یکی بود، صاحبخانه گاو برایش می‌کشت.
یعنی اگر توقع کاری یکی دو تا بود، آدم می‌تواند از خودگذشتگی داشته باشد ولی از پس تعداد زیاد بر نمی‌آید.

- مهمون بی‌وقت از کیسه خودش می‌خوره. (در موقع بی‌موقع رسیدن مهمان می‌گویند.)

- مهمون خر صاحبخانه است. (به مزاح چنین می‌گویند.)
- مهمان را باید تا هرچه میزبان آرد بخورد و بیش فرمان ندهد. مانند: به کاخ اندرون میزبان پادشاست (فردوسی)

- مهمان خنده‌رو باشد، صاحبخانه خون بگیرد، مانند:
کودکان ناشتا پدر مدیون مخور این نان و آش خور خون (اوحدی)
- مهمان ناخوانده هدیه خداست، مانند:
مرگ هدیه است نزد داننده هدیه دان مهمان ناخوانده
سوی دین هدیه خدائیش دان آنکه ناخوانده آیدت مهمان (سنایی)
- مهمان ناخوانده پشت سرش حرف دارد
- مهمان عزیز خونه است
- مهمان هر که، خونه هر چه، یا مهمان هر که سفر هر چه
- مهمان دیروقت از صاحبخانه گله‌ای ندارد
- مهمان روز اول گله، روز دوم سُنبله، روز سوم کاسه‌شکن، روز چهارم جارو
کهنه

- مهمان روز اول ناز و نیاز، روز دوم نون و پیازه، روز سوم چوب درازه
- مهمون نیاید به باغم که یک گردو به نفع من باشد (در مورد پرهیز از خساست به کار می‌رود)

- مهمان کم خوراک مفت چنگ صاحبخانه
- عجب مهمان نوازی کردی خولی (در مورد بی‌حرمتی به مهمان به کار می‌رود).
- کنگر خوردن و لنگر انداختن (کنایه از مهمانی که به مدت طولانی در منزلی بماند).
- مهمان مهمان، همسایه‌ام مهمان (وقتی برای کسی مهمان بیاید و همسایه‌ها هم دور مهمان جمع شوند و مزاحمت درست کنند، چنین می‌گویند).
- کاسه به جایی رود که باز آید قدح (در مورد مهمانی به کار می‌رود که از صاحبخانه دعوت کند که او نیز روزی مهمان وی باشد).
- خانه با مهمان خوش است، راه رفتن با رفیق
- خانه از صفای مهمان خوش است نه از مرصع پلو
- مهمان از پدر عزیزتر است.
- بهترین حرمت به مهمان، باز گذاشتن دست اوست
- پیش مهمان پلو بگذار و دستهایش را باز
- برازندگی به ظرف و سفره است
- مهمان به آمدن بخت بُود به رفتن محنت
- مهمان را با اندک پلویی که پختم از اسب به زیر کشیدم
- در دروازه بسته را سخاوت می‌گشاید
- جای آخرین را به دوستت بده
- مهمان عزیز خانه میزبان است
- حرمت به مهمان در خوداختیاری اوست
- به مهمانی آهسته برو اما غذای خانه‌ات را نیز فراموش نکن
- مهمان خودیم لیک در خانه تو
- رزق خویش به دست تو خورد مهمان (سعدی)
- مهمان روزی‌اش را با خودش می‌آورد و بلای صاحبخانه را با خود می‌برد

- مهمانی دادن خوب است اگر سینی‌اش از خانه خان‌داداش باشد
- مهمانی‌رفتن پای پس هم دارد، (پس‌دادن هم دارد)
- مگر مهمانی هفت دولت است
- مهمان کمتر می‌کند تعظیم صاحبخانه
- یک شبه مهمان، صد ساله دعاگو
- مهمان چند روزه، چند ماهه شده
- مهمان روز اول طلاست، روز دوم نقره، روز سوم مس است
- مهمان حبیب خداست، اما اگر نخواست برود بلاست
- مهمان هدیه خداست، شب ماندنش بلاست
- مهمان آمدنش خوبه، اما رفتنش بد
- هوا ابر و گله، مهمون نمی‌تونه بره
- مهمان آب گذر است و صاحبخانه ریگ ته جو
- به مهمان که رو بدی صاحبخانه می‌شود
- آنچه که به دل مهمان می‌گذرد به دل صاحبخانه هم بگذرد خوب است
- هزار خیال(فکر)به دل مهمان است که یکی‌اش به دل صاحبخانه نیست
- مهمان خندان، صاحبخانه گریان
- مهمان خنده‌رو باشد، صاحبخانه گریان
- مهمان بی‌وقت(بی‌موقع) خروس بی‌محل است
- مهمان دیروقت، هرچه موجود است می‌خورد
- مهمان دیروقت از پهلو(کیسه) خودش می‌خورد
- مهمان که زیاد شد آب دیزی(آبگوش) را زیاد کن
- بود مهمان همیشه دل خوش اینجا نباشد مسجد مهمان‌کش^۱ اینجا

۱. ظاهراً نام مسجدی بوده در شهر ری که هرکس در آنجا می‌خوابیده صبح او را مرده می‌یافتند. مولوی در مثنوی خود صفات این مسجد مهمان‌کش را آورده است. در صفحه

– آدم مهمان را از خانه‌اش بیرون نمی‌کند
– مهمان عزیز دوستت دارم
تنباکو داری قلیان بیارم

۴۸۸مثنوی چنین آمده است: صفت آن مسجد که مهمان کُش بود و آن عاشقِ مرگ جوی
لابالی که درو مهمان شد:

مسجدی بُد بر کنار شهر ری	یک حکایت گوش کن ای نیک پی
که نه فرزندش شدی آن شب یتیم	هیچ کس در وی نخفتی شب ز بیم
صبحدم چون اختران در گور رفت	بس که اندر وی غریب عور رفت
صبح آمد، خواب را کوتاه کن	خویشتن را نیک از این آگاه کن
اندرو مهمان کُشان باتیغ کند	هرکسی گفتی که پریانند تند
کین رصد باشد عدو جان و خصم	آن دگر گفتی که سحرست و طلسم
بر درش کای میهمان اینجا مباش	آن دگر گفتی که بر نه نقش فاش
ورنه مرگ اینجا کمین بگشایدت	شب مخسب اینجا اگر جان بایدت
غافل کاید، شما کم ره دهید	و آن یکی گفتی که شب قفلی نهید
کو شنیده بود آن صیّت عجب	تا یکی مهمان آمد وقت شب
زآنکه بس مردانه و جان سیر بود	از برای آزمون می‌آزمود

...

خلاصه آنکه مهمانی غریب و عاشقِ مرگ به آن مسجد می‌آید و مردم به ملامت او می‌پردازند که از خفتن در این مسجد خودداری کن و عاشق، آنها را جواب می‌دهد. در مثنوی این قصه ادامه می‌یابد تا اینکه در صفحه ۴۹۹ ذیل: باقی قصه مهمان آن مسجد مهمان‌کش و ثبات صدق او، مولوی چنین می‌سراید:

آن غریب شهر سربالا طلب	گفت می‌خسپم در این مسجد به شب
مسجداً گر کربلای من شوی	کعبه حاجت روای من شوی
هین مرا بگذار ای بگزیده دار	تا رسن بازی کنم منصور وار

... (ر. ک مثنوی معنوی، به کوشش ه سبحانی، چاپ چهارم، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۶، صص ۵۰۶-۴۸۸)

چند ضرب‌المثل‌گویی را جمع به مهمان:

- مهمان هر کس، سفره هرچی

- مهمو که خرجش وا خوئشه گله‌ای ا صاوخونه نره

(Memu ke xarješ vâ xoeša, geleyi a sâvxuna nara)

مهمان که خرجش با خودش است گله‌ای با صاحبخانه نمی‌تواند داشته

باشد.

- مهمو ا مهمو بدش میا، صاوخونه ا هر دو

(Mehu a mehm u badeš miyâ, sâvxuna a har do)

مهمان با مهمان خوش ندارد، صاحبخانه با هر دو شان

- میمونه دیر موقه، خرجش وا خوشه

(Memune dir moqa, xarješ vâ xoša)

مهمان دیر موقع خرجش با خودش است.

- سفره کم د ریش برسی بتره

(Sofra kam de riše boresa batera)

سفره کم از ریش بریده شرم‌آورتر است.

- مهمو که زیاد بی او دیزی نه زیاد کو

(Mehmu ke ziyâd bi ow dizina ziyâd ku)

مهمان که زیاد شد آب دیزی را زیاد کن.

- طوری برو خونه هالو که زیر پاته کنه جارو

(Tori baru xona hâlu ke zire pâta kona jâru)

آنقدر به خانه دایی برو که به تو احترام بگذارد و زیر پایت را جارو کند.

- فلانی سفره بالوشه

(Felâni sofr a bâluša)

فلانی مهمان‌نواز و سفره به دوش است.

- ممو خوش خوئه، اما اسبش ناجوره

(Memu xoš xua, amâ asbeš nâjura)

مهمان خودش خوب است اما اسبش (همراهانش) ناجور است.

- ممو د هونه خوش خسیسه، د هونه مردم شجونی و خرج میه

Memu de huna xoš xasisa, de huna mardem šajuni ve xarj)
miya)

مهمان در خانه خودش خسیس است اما در خانه مردم شأنیت به خرج

می‌دهد. [در مورد کسی که نان‌کور و خسیس باشد و در خانه مردم به دیگران

تعارف کند به کار می‌رود].

بازتاب مهمان‌نوازی ایرانیان در سفرنامه‌های سیاحان اروپایی

سفرنامه‌ها یکی از منابع مهم برای شناخت هرچه بهتر آداب و رسوم مردم ایران در اعصار گذشته است. مهمان‌نوازی ایرانی‌ها در سفرنامه‌های اروپائیان بازتاب خوبی پیدا کرده و اغلب در نوشته‌های به‌جامانده از این سیاحان به این موضوع اشاره شده‌است. در اینجا به اختصار مطالبی را از قول سفرنامه‌نویسان و سیاحان اروپایی می‌آوریم.

پیش از همه شاردن، تاجر، سیاح و سفرنامه‌نویسی که در عصر صفویه به ایران آمده و مدت طولانی در ایران اقامت داشته است در مورد مهمان‌نوازی ایرانیان می‌نویسد: «نکته‌ای که به نظر من در زندگانی ایرانیان غیر از کم‌خوری بسیار شایان تحسین است، مهمان‌نوازی آنهاست. هنگام صرف غذا، همیشه در خانه باز است. تمام کسانی که در منزل حضور دارند و یا به طور غیرمترقب به منزل وارد می‌شوند و حتی نوکرهایی که دم در مشغول نگهداری مرکوب می‌باشند، از خوراک سهمی دارند. تعداد حضار هنگام ناهار یا شام هر اندازه زیاد باشد، هیچگونه اشکالی تولید نمی‌کند، چون کم

می‌خورند، لذا همیشه غذا به قدر کفایت موجود می‌باشد. ایرانیان در ستایش خصلت مهمان‌نوازی حکایت می‌کنند که حضرت ابراهیم هرگز بدون مهمان خوراک نمی‌خورد و داستان نیک سه فرشته که در تورات آمده، مربوط به وی می‌باشد و آن داستان چنین است که: یک روز هنگام ناهار هیچ کس بر سر خوان آن حضرت نیامد، لذا پیغمبر از خیمه خود خارج شد تا مگر آشنایی را مشاهده کند و یا یک نفر را که بتواند مهمانش خواند، بر سر سفره خویش دعوت کند.» (شاردن، ج ۴، ۱۳۵۰، ص ۱۷۴)

به نوشته سیاحان اروپایی، ایرانی به رعایت ادب و شیوه گفتار و برخورد اجتماعی توجهی فوق‌العاده دارد، چنان که آن را اساس آبرو و حیثیت خود می‌داند و به هر قیمت در حفظ آن می‌کوشد. مردم‌داری با پیشباز و بدرقه، مهمان‌نوازی و ایثار و حفظ احترام متقابل میان خود و دیگران از ویژگی‌های معروف جهانی ایرانی است که سفرنامه‌نویسان درباره آن با ستایش فراوان سخن گفته‌اند.

ادوارد براون انگلیسی درباره مهمان‌نوازی ایرانی‌ها می‌نویسد: «یکی دیگر از رسوم ایرانیان پیشباز و به بدرقه مهمان رفتن است. بدین شرح که وقتی مسافری بخواهد بر آنان وارد شود، پس از آمدن او تا بیرون شهر یا تا فاصله‌ای دور از خانه به پیشبازش می‌روند و این رسم بیشتر جنبه تشریفاتی دارد. در صورتی که بدرقه یعنی هنگام از خانه بیرون شدن مهمان تا مسافتی به دنبال او رفتن، ناشی از مهر و یگانگی است و ایرانیان می‌گویند هرگاه کسی را بدرقه کردند، معلوم می‌شود که او را دوست می‌دارند، و گرنه از همه پیشباز می‌کنند.» (ادوارد براون، ۱۳۶۰، ص ۱۵۶)

پولاک طبیب مخصوص ناصرالدین‌شاه نیز بر مهمان‌نوازی ایرانیان صحنه گذاشته و در سفرنامه خود در این باره چنین می‌نویسد: «هیچ چیز برای ایرانی غم‌انگیزتر از آن نیست که ناگزیر باشد غذای خود را در تنهایی بخورد، حتی در طبقات کم‌درآمد این مطلب مصداق دارد. ایرانی در خرج پذیرایی از مهمان اسراف می‌کند چنان که گاه مقداری غذا را که برای صد نفر

کفایت می‌کند، در مقابل معدودی مهمان می‌گذارد.» (پولاک، ۱۳۶۰، ص ۱۹۳)

گویینو نیز در کتاب **سه سال در ایران** خود می‌نویسد: «هرگاه ایرانیان در جایی به مهمانی بروند، صاحبخانه یا پسرش به استقبال می‌رود، در صورتی که مهمان از طبقه متمکن باشد، به محض ملاقات، تعارفات لازم شروع می‌شود. سلام علیکم، وجودتان سلامت است؟ مهمان می‌گوید: واقعاً چقدر اسباب خجالت من شد... چه زحمتی! صاحبخانه جواب می‌دهد: حضور شما برای ما مایه افتخار است. باز مهمان می‌گوید: حقیقتاً چشم ما به جمالتان روشن شد! راستی روی من از خجالت سیاه است، من چاکر شما هستم و صاحبخانه می‌گوید: خیر خیر خدا نکند، شما خودتان صاحبخانه هستید. چون قصد وارد خانه شدن می‌کنند، نوع تعارفات عوض می‌شود. همین طور این به آن و آن به این تعارف می‌کنند تا به اتاق پذیرایی برسند. در اتاق برای نشستن تعارفاتی دیگر شروع می‌شود.» (گویینو، ۱۳۶۷، صص ۸ و ۱۷۰)

سفرنامه‌های اروپائیان علاوه بر مهمان‌نوازی، شامل نکاتی چند راجع به تعارفات در مهمانی‌ها و نحوه غذاخوردن و غیره است که برای به‌درازا کشیده‌نشدن کلام از آوردن آنها صرف‌نظر می‌کنیم.

منابع و مأخذ

کتاب‌ها:

- قرآن کریم. ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای
- نهج البلاغه، سید شریف رضی (ترجمه: دکتر شهیدی)، چاپ ششم، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۳.
- ابوجعفر احمد بن محمد بن خالد البرقی، المحاسن، قم، چاپ اول، اهل‌البيت، ۱۴۱۳ هجری، آثار و اشعار شیخ بهائی، جلد دوم، انتشارات ارم، قم، ۱۳۷۴.
- انوری، حسن، فرهنگ بزرگ سخن، ج ۷، تهران: سخن، ۱۳۸۱.
- الحمیری، ابوالعباس عبدالله بن جعفر، قرب‌الاسناد، چاپ اول، آل‌البيت، قم، ۱۴۱۳ق.
- الشعیری، تاج‌الدین محمد بن محمد، جامع‌الاحبار، چاپ اول، آل‌البيت، قم، ۱۴۱۴ق.
- انجروی شیرازی، سیدابوالقاسم، تمثیل و مثل، جلد اول، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۳.

- امینی، امیرقلی، *داستان‌های امثال*، اصفهان: ۱۳۲۴.
- بهمنیاری، احمد، *داستان‌نامه بهمنیاری*، چاپ سوم، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۸۱.
- برون، ادوارد جی، *یکسال در میان ایرانیان*، ترجمه ذبیح‌الله منصوری، تهران: ۱۳۶۰.
- پولاک، ادوارد، *سفرنامه ایران و ایرانیان*، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران: خوارزمی، ۱۳۶۱.
- دهخدا، علی اکبر، *امثال و حکم* (۴ جلد)، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- —، *حلیۃ المتقین*، چاپ سوم، انتشارات باقرالعلوم، ۱۳۷۰.
- سبزه‌ای، جواد، *حکایت‌ها و لطیفه‌ها*، چاپ اول، انتشارات ناس، تهران، ۱۳۶۸.
- . شیخ کلینی، *اصول کافی*، انتشارات مسجد چهارده معصوم، تهران، بی‌تا.
- شیخ صدوق، *ثواب الاعمال و عقاب الاعمال*، ابن بابویه، تهران، ۱۴۰۲ق.
- شکورزاده، ابراهیم، *دوازده هزار مثل فارسی*، مشهد: آستان قدس، ۱۳۸۰.
- شاملو، امیر، *کتاب کوچه*، تهران: مازیار، ۱۳۵۷.
- شهری، جعفر، *قند و نمک*، چاپ سوم، تهران: معین، ۱۳۷۹.
- شاردن، ژان، *سفرنامه*، ترجمه محمد عباسی، ۸ جلد، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۰.
- طبرسی، علامه، *مکارم الاخلاق*، چاپ اول، النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۴.
- عاملی، شیخ حر، *وسائل الشیعه*، بیروت، چاپ پنجم، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۲.

- عوفی، سدیدالدین محمد، *جوامع الحکایات*، جلد پنجم، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸.
- —، *فروع کافی*، چاپ سوم، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۸۸ق.
- کتابچی (گردآورنده)، حاج سید احمد، *چهل حدیث قدسی*، چاپ تهران، بی تا.
- گوینو، کنت دو، *سه سال در ایران*، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: کتابسرا، ۱۳۶۷.
- لامعی، شعبانعلی، *حکایات برگزیده*، جلد اول، چاپ صدر، قم، ۱۳۷۰.
- مجلسی، ملا محمد باقر، *بحار الانوار*، جلد دوم، انتشارات مطبعة الاسلامیه، تهران، ۱۴۰۵ق.
- وکیلان، سیداحمد، *تمشیل و مثل*، جلد دوم، تهران: سروش، ۱۳۶۸.

اسامی راویان محلی:

عباس شهریاری	زهرا ایزدی
پنجعلی قزوینه‌ای	غلامعلی ملاابراهیمی
فیض‌الله هادی	جمشید صالحی
اسدالله عسگری	فرنگیس رزمی نژاد
عباس باکیده	مراد عبدلی
محمود امیری	علی ایزدی
سعیده یوسف‌زاده	محمد مهدی مظلوم‌زاده
محمد حسین علیزاده	محمد اسماعیل حیدری
صادق صحرائی	سید مرتضی قریشی
محمد کریمی فروتقه	حسین علیدوست

محمد اسماعیل حیدری	بندر وحیدیان
محمدحسن عنایتی	امین‌علی محمدی
آنه قربان قلیچ تقانی	علی فولادی
عزیزالله ایران‌نژاد پاریزی	سرور پاکدل
طلیعه آرزومند	رحیم فرخ‌مهر
عزیز عیسی‌پور	جواد قنبری
اخترالدوله قهرمان	